

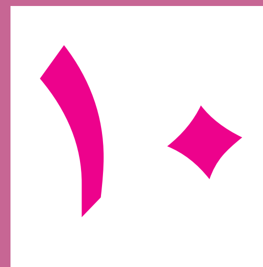
قال علی علیه‌السلام:

فَضْلُ فِکْرٍ وَ تَفَهُّمٍ أَنْجَعُ مِنْ فَضْلِ تَکْرَارٍ وَ دِرَاسَة

زیادتی فکر و فهمیدن سودمندترست از زیادتی تکرار کردن و خواندن

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص ۵۷، ترجمه از آقا جمال خوانساری (متوفای ۱۱۲۵ ق)





نشریه علمی - فرهنگی
زمستان ۹۰ | ۲۰۰۰ تومان

دفتر اطلاع‌رسانی و توسعه فرهنگ پژوهش
معاونت پژوهش حوزه های علمیه

با تشکر از حجج اسلام و المسلمین اسلامی، اعتصامی، عظیمی، عابدین‌نژاد و مسئولین انجمن علمی حوزه و مؤسسه علامه وحید بهبهانی ره و جشنواره علامه حلی ره و دیگر عزیزانی که ما را در تهیه این شماره یاری نموده‌اند.

صاحب امتیاز | معاونت پژوهش حوزه های علمیه

مدیر مسئول | سیّد علی عماد
سردبیر | علی‌اصغر سهرابی
دبیر تحریریه | امیر غلامی
هیئت تحریریه | امیرغلامی، مهدی محقق‌فر، علی‌اصغرسهرابی، سیدعلی‌رضایی‌ومیثم‌واحدی، هادی‌قهار، سعیدهلالیان
مدیر اجرایی | رضا ثانی
ویراستار | ابوذر هدایتی

مدیر هنری و طراح گرافیک | محمد صداقت
Graphic.umsa.ir

عکاس | مصطفی معراجی

حروف نگار | علی جواد دهقانی
طراحی لوگو (ناموراه) | میثم اشعری

۷



باید در حوزه، تفکر، جزء برنامه درسی باشد
حجت‌الاسلام والمسلمین رضا اسلامی

عـدم غفلت از حفـظ و توجه به اینکه حفظ در کنار تحلیـل، دو رکن حوزه علمیه اسـت از نکات محوری این گفتگو اسـت. در ادامه ایشـان از استعدادهای مختلف طلاب در قوه حفظ و تفکر و لزوم توجه به این امر در انتخاب گرایش‌های تحصیلی از جانب طلاب سخن می‌گویند. پرداختن به راه‌های افزایش قدرت تفکر و همچنین شناخت آفت‌های تفکرورزی از دیگر موضوعات مورد بحث در این مصاحبه است.

مصاحبه توسط امیر غلامی

۵۳



نگاهی اجمالی به تفکر و تفکر فلسفی
محمد مهدی اعتصامی

انسـان به دلیـل آنکه موجـودی متفکر اسـت و فعالیت‌های خـود را از راه تفکر انجام می‌دهد،مخلوقی ممتاز به شـمار مـی‌رود. آدمی، افزون بـر تفکر برای رفع نیازها، به تفکر درباره اموری می‌پردازدکه از سـطح زندگی متعارف برتر اسـت، مانند پرسشـدرباره آغاز و پایان جهان، سرنوشـت خـود، آفرینش موجودات و خوش‌بختی. توجه به این پرسـش‌ها و یافتن پاسـخ آن‌ها نیازمنـد تفکر درمبادی هستی و جهان است که به آن تفکر فلسفی می‌گویند. در این نوشتار، این کارکرد از تفکر توضیح داده شده است.

مقاله توسط محمد مهدی اعتصامی

۵۸



حوزه و سرزمین‌داس‌وچکش
حجت الاسلام و المسلمین زمانی

بـه همت معاونـت بین‌الملل حوزه‌هـای علمیه، گروهی از اسـتادان سـطح عالی و پژوهشـگران برجسـته حوزه، در مهرماه سال جاری، سـفری علمی، فرهنگی و مطالعاتی به روسیه داشتند. آنچه می‌خوانید، اهداف برگزاری و گزارش این سفر از زبان حجت الاسلام و المسلمین زمانی معاونت بین‌الملل حوزه می‌باشد.

گزارش توسط صفری

۸۰



زیست‌نامه علامه مجدد وحید بهبهانی (ره)
مصطفی ابراهیمی

در این نوشـتار، گذری اجمالی به زندگی‌نامه، اسـتادان، سـفرها، آثار و شاگردان آیت‌الـله وحید بهبهانی خواهیم داشت و به حضور او در بهبهان و کربلا و راهبرد مبارزه ایشـان بـا جریان اخباری، و بسـط و توسـعه مکتب اجتهـادی، خواهیم پرداخت.

یادداشت توسط مصطفی ابراهیمی

توزیع و اشتراک | یوسف عباسلو
تلفن تحریریه | ۰۹۱۲۷۱۸۶۲۰۰
تلفن توزیع و امور مشترکین | ۰۹۱۹۵۸۷۶۰۴۰
نشانی | قم، بلوار ۴۵متری صدوق، خیابان حافظ، پلاک ۱۷۱
www.khesht1.blogfa.com
khesht1@ymail.com
rahnameh@yahoo.com

علی‌اصغر سهرابی

چیست تدبیر ما؟

الْفِکْرُ یُنِیرُ اللُّب
الْفِکْرُ جَلَاءُ الْعُقُول
بِالْفِکْرِ تَنْجَلِی غَیَاهِبُ الْأُمُور
مَنْ طَالَ فِکْرُهُ حَسُنَ نَظَرُه
الْفِکْرُ یَهْدِی إِلَی الرُّشْد
لَا رُشْدَ کَالْفِکْر
فَضْلُ فِکْرٍ وَ تَفَهُّمٍ أَنْجَعُ مِنْ فَضْلِ تَکْرَارٍ وَ دِرَاسَة
مَنْ أَکْثَرَ الْفِکْرَ فِیمَا تَعَلَّمَ أَتْقَنَ عِلْمَهُ وَ فَهِمَ مَا لَمْ یَکُنْ یَفْهَم
التَّفَکُّرُ حَیَاةُ قَلْبِ الْبَصِیر[1]

*

آیا حوزه علمیه که وظیفه تفقه در آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام و ابلاغ و اقامه آنها در جامعه را دارد، می‌تواند در طراحی نظامهای کلان ساختار خود، نسبت به روایات، بی‌تفاوت باشد؟

اگر بخواهیم نگاهی کاربردی به این ذخائر عظیم حکمت الهی بیاندازیم و یک نظام آموزشی بر اساس این آموزه‌های اهل بیت بنا کنیم، روایات فراوانی از این دست که نقل شد، چه اثری در مدل آموزشی و تربیتی ما خواهند داشت؟

*

در سنت حوزوی ما، تدابیری برای «تعبیه تفکر در متن تحصیل طلبه»، اندیشیده شده بود. از جمله این تدابیر، ارائه متون درسی مغلق و دیریاب است. به نظر ایشان، اگر متن درسی، ساده و سهل‌خوان باشد، نمی‌تواند طلبه را پای مطلب نگه دارد؛ لذا بسیاری از دقائق و ظرائف درس، فهم نمی‌شود و تحصیل طلبه، سطحی رقم می‌خورد.

اما متون مشکل، طلبه را وادار به تأنّی و تفکر می‌کنند. او در فراز و نشیب حل متن، مجبور است بسیار روی مطلب فکر کند و احتمالات مختلف را ارزیابی نموده و بارها صدر و ذیل بحث را مرور کند و با جمع‌بندی مجموعه‌ای از نکات، گره از کار متن بگشاید تا درس را بفهمد. لذا هم مطلب را با تفکر دریافت می‌کند که بهتر در ذهن و جانش نقش می‌بندد و هم دقائق و ظرائف آن را احراز می‌کند.

*

البته در این فرصت، درصدد قبول یا رد این مبنا نیستیم. بلکه سخن در این است که امتیاز مهم گذشتگان ما، آن است که روی این مسئله فکر کرده و برایش چاره‌ای اندیشیده بودند. اما موضع ما در این باره چیست؟

اگر این روش را قبول داریم، آیا آن را با سنجش و تأمل روی ایده‌ها و راهکارهای مختلف انتخاب کرده‌ایم و یا صرفاً به سنت و تجربه گذشتگانمان تکیه کرده و آن را مبنا قرار داده‌ایم؟

و اگر به این رویه، اشکال داریم، آیا به دنبال روش جایگزین کاملتری بوده‌ایم؟ آیا می‌توان راههای بهتری یافت که هم عوارض متون پیچیده را نداشته باشد و هم تفکر و تعمق را در متن سلوک علمی طلبه قرار دهد؟

پی‌نوشت:

۱. روایت آخر از «اصول کافی» و مابقی از «غررالحکم» نقل شده‌اند.

گفت و شنود



مصاحبه

۷ باید در حوزه، تفکر، جزء برنامه درسی باشد
حجت‌الاسلام والمسلمین رضا اسلامی

عدم غفلت از حفظ و توجه به اینکه حفظ در کنار تحلیل، دو رکن حوزه علمیه است از نکات محوری این گفتگو است. در ادامه ایشان از استعدادهای مختلف طلاب در قوه حفـــظ و تفکر و لزوم توجه به این امـــر در انتخاب گرایش‌های تحصیلی از جانب طلاب سخن می‌گویند. پرداختن به راه‌های افزایش قدرت تفکر و همچنین شـــناخت آفت‌های تفکرورزی از دیگر موضوعات مورد بحث در این مصاحبه است.



مصاحبه

۱۲ نظام آموزشی ما باید فضا را برای تفکر باز کند
دکتر محمد مهدی اعتصامی

در یک نظام آموزشـی و تربیتی به چه ابعادی از وجود انسـان باید توجه شـود و جایگاه تفکر در بن میان چیست؟ برای حرکت نظام حوزه در زمینه تفکرمحوری چه فعالیت‌ها و تغییراتی باید صورت پذیرد و معضل اساسـی در روند تفکرگرایی در حوزه چیسـت؟ طـرح تفکر حکمی در آمـوزش و پرورش از لحاظ روشـی و محتوایی چه ویژگی‌هایی دارد؟ اینها از جمله سـؤالاتی اسـت کـه در این گفتگو با آقای دکتر اعتصامی به سخن نشسته‌ایم.



مصاحبه

۱۷ راه فقاهت، تفکر است
حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد حسین عظیمی

نظام آموزشی و تربیتی قرآن؛ زاویه نگاهی است که ایشان موقعیت تفکر محوری را از این زاویه با بررسـی برخی آیات تبیین می‌کنند. ایشان معتقدند که نفس علوم حـوزوی، نحوه نگارش کتب درسـی حاضر و همچنین شـیوه برگزاری کلاس‌های حـوزه، از جمله پشـتوانه‌های موجود برای حرکت حوزه به سـمت تفکر محوری است. همچنین به عنوان آسـیب‌های این حرکت به مدرک‌گرایی و امتحان‌محوری تقلیدی در نظام آموزشی حوزه اشاره می‌کنند.



مصاحبه

۲۲ نظام آموزشی فعلی حوزه، مبتنی بر سنت حوزوی ما نیست
حجت‌الاسلام والمسلمین امین‌رضا عابدین‌نژاد

در این گفتگو بحث از ویژگی‌های حوزه تفکر محور را پی گرفتیم. ایشـان سخن را از تقسیم تفکر به انواع چهارگانه آغاز کرده و سپس به تشریح هر یک پرداختند. در این میان ایشـان تنها تفکر ابداعی را از اصیل برشمرده و مستعد از برای سوق دادن حوزه به سـمت تفکر محوری می‌دانند و ریشه گرایش حوزه به سمت حفظ‌گرایی را منحرف شدن تفکر در آن از تفکر ابداعی که شاخصهٔ اصلی‌اش ارتباط تنگاتنگ با نیازهای جامعه است، به سمت سایر انواع تفکر بیان می‌کنند.



مصاحبه

۲۸ راهی به سوی تفکر

در راسـتای پیگیـری و آسیب‌شناسـی فضـای علمـی حـوزه نوبـت بـه موضوع تفکرمحوری رسـید. تفکر محوری در واقع مفهومی در ازای حفظ محوری اسـت و دغدغه پرداختن به آن ناشـی از رویکرد و روحیه‌ای اسـت کـه در حوزه و طلبه ها احسـاس می‌شود از جمله اینکه گویا طلبه‌ها قبولی در امتحانات را تنها هدف از مطالعه دروس دانسته، از این جهت به حفظ مطالب و مراجعه به تلخیص‌ها متوسل می‌شـوند و لاجرم از روحیه دقت و تامل در متون و نگاه نقادانه و موشـکافانه به آن‌ها کاسته شده است. در همین زمینه مصاحبه هایی با چند تن از دست‌اندرکاران حوزوی اعم از اسـتاد، طلبه و مسـئول ترتیب دادیم. پاسخ‌های این بزرگواران به پرسش ما «چه عواملی سبب گرایش طلاب به حفظ‌گرایی می‌شود و چه راه‌کارهایی برای تقویت روحیه تفکرمحوری می‌توان ارائه کرد؟» را در این گفتار بخوانید.

محمدعلی معصومی

در حوزه، اساس سنتی ما بر پایه فکرکردن است

تفکرمحوری از منظر رهبر معظم انقلاب دام ظله

بسیار ظریف و دقیق

تعلیم، کاری بسیار ظریف و دقیق است. تعلیم فقط این نیست که ما مجموعه‌ای از معلومات را در کاغذ بگذاریم و به دانش‌آموز بدهیم و بگوییم بخوان؛ بعد هم برهه‌ای از سال را معیّن کنیم تا بیایند امتحان دهند؛ این، تعلیم حقیقی نیست. تعلیم باید طوری باشد که ذهن را بسازد، مغز را فعّال کند.[۱]

برف انبار کردن

باید به طور جدی درس بخوانید – همان توصیه‌ای که من همیشه به جوان‌های طلبه می‌کنم – علومی را که امروز در اختیار حوزه‌های علمیه است، فرا بگیرید و از بن دندان خودتان را به سطح تحقیق برسانید. انسان با سرهم بندی، محقق نمی‌شود. با برف انبار کردن، انسان فقیه و فیلسوف نمی شود. باید محکم، خشت خشت این پایه را روی هم بچینید و بروید تا به آن اوج برسید.[۲]

محور تلاش

به ما گلستان درس می‌دادند. بعضی از عبارات و اشعار گلستان را بنده از آن‌وقت به یاد دارم. آن‌وقت که ما گلستان را می‌خواندیم، معنایش را نمی‌فهمیدیم؛ بعدها یواش یواش در طول زمان، معنای آن اشعار و آن جملات را فهمیدیم. این خوب است. انسان یک چیزهائی را ممکن است درست نفهمد، لکن این محفوظات برای فعالیت ذهن زمینه درست می‌کند. محفوظات خوب است؛ اما حفظ‌محوری بد است، که محورِ تلاش، عبارت باشد از حفظ. محورِ تلاش باید عبارت باشد از فکر، ولو با حفظ هم همراه باشد.[۳]

اساس سنتی ما

در حوزه، اساس سنتی ما بر پایه‌ی فکر کردن است. طلبه درس را که می‌خواند، اولاً قبلاً پیش‌مطالعه می‌کند، ذهنش را آماده می‌کند تا از استاد حرف نو بشنود. بعد از درس، آن درس را با یک زمیلی، رفیقی مباحثه می‌کند؛ یک بار به او درس می‌گوید، یک بار او به انسان درس می‌گوید؛ لذا در ذهن جایگزین می‌شود. در بعضی از حوزه‌ها مثل نجف، تقریر درس استاد معمول بود – در قم کمتر وجود داشت یا نداشت و خیلی بندرت بود – طلبه‌ی فاضلی بعد از درس استاد می‌نشست، همان درسی را که استاد گفته بود، برای بعضی از طلابی که احتیاج داشتند، دوباره می‌گفت. ببینید این کار چقدر در عمق بخشیدن به علم و سواد و معلومات محصل و طالب علم تأثیر می گذارد. این سنت‌ها را نباید از دست داد؛ اینها حیف است.[۴]

لوازم علمی بودن

از لوازم علمی بودن حوزه، این است که آموزش در حوزه باید با تفکر، تکرار و تحقیق همراه باشد. این هم از همان مواردی است که نظام آموزشی جدید و وارداتی از اروپا فاقد آن است؛ بر مبنای حفظ است. ما نباید به این سمت بغلتیم. هر برنامه ای که ما را به این سمت بغلطاند، برنامه نادرستی است. توی برنامه ریزی های خودمان نگاه کنیم ببینیم چه چیزی طلبه را به سمت حفظ گرایی می‌راند و از تفکر و تحقیق و مطالعه باز می‌دارد؟

حفظ گرایی درست نیست، مفید نیست... یکی از خصوصیات حوزه علمیه ما فکرکردن است. طلبه را باید از اول درس خواندن وادار کرد به اینکه فکر کند. معروف بود می‌گفتند اینکه گفته‌اند «بدان ایدک الله» چرا گفت بدان؛ نگفت بخوان؟ منظور این است که اولاً حس سوال پردازی را در طلبه زنده کند، بعد هم به او تفهیم کند که خواندن مراد نیست؛ دانستن مراد است. این بایستی برای برنامه ریزان ما واقعا بصورت یک دستور العمل باشد.[۵]

در زمینه تحصیل علم، فقط هم به آموزش محض اکتفاء نکنیم، تولید کنیم، اجتهاد کنیم. طلبه از اول یاد بگیرد به اینکه وقتی چیزی را می‌شنود ولو در درس، استدلال او را مطالبه کند؛ آن استدلال را به ذهن خود تحویل بدهد؛ آن را تحلیل کند. این همان چیزی است که در درسهای طلبگی ما از اول، بنیان‌گذاری شده.[۶]

پی‌نوشت‌ها:

۱. دیدار جمعی از مدیران و مسؤولان وزارت آموزش و پرورش ۲۶/۰۴/۱۳۸۱
۲. دیدار طلاب و اساتید مدرسه‌ی علمیه‌ی آیت‌الله مجتهدی ۲۲/۰۳/۱۳۸۳
۳. بیانات در دیدار معلمان استان فارس ۱۲/۰۲/۱۳۸۷
۴. دیدار طلاب و فضلاء شبستان امام خمینی ۸۹/۷/۲۹
۵. دیدار با نخبگان و فضلای حوزه در مدرسه فیضیه
۶. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و طلاب استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۱

باید در حوزه، تفکر، جزء برنامه درسی باشد



گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با حجت‌الاسلام والمسلمین رضا اسلامی

مصاحبه

امیر غلامی

اشاره

حجّت‌الاسلام والمسلمین رضا اسلامی در سال ۱۳۶۱ پس از اخذ دیپلم، وارد حوزۀ علمیّۀ چیذر تهران شد و بعد از گذراندن مقدّمات، در سال ۱۳۶۵ به حوزۀ علمیّۀ قم هجرت کرد و از محضر بزرگانی چون آیات عظام: مکارم شیرازی، مرحوم میرزا جوادآقا تبریزی و سیّد کاظم حائری بهره برد سپس در سال ۱۳۸۳ موفّق به اخذ مدرک سطح چهار از حوزۀ علمیّۀ قم شد. ایشان صاحب تألیف‌ها و کتابهایی چون: منطق اجتهاد، قواعد کلّی استنباط (در ۳ جلد)، ماهیّت حکم ظاهری، کلیّات اخلاق اسلامی، نظریّۀ حقّ الطاعه، درآمدی بر فقه اسلامی، چهل حدیث مسجد، مدخل علم فقه و مقالات متَعدّدی در باب مسائل فقه و اصول است. ایشان هم اکنون عضو هیئت علمی پژوهشکدۀ فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزۀ علمیّۀ قم و از استادان سطوح عالی حوزۀ قم است.

رهنامه: با بررسی نظام آموزشی فعلی حوزه درمی‌یابیم مقداری از تفکر فاصله گرفته ایم. مثلاً امتحان‌های حوزه مبتنی بر محفوظات است و رویکرد استادان و مجموع مؤلفه‌های نظام آموزشی، از جمله کتاب‌های درسی و شیوه تدریس، قدرت تفکر طلبه را آنچنان که باید، رشد نمی دهد. پرسش ما این است که آیا غایت نظام آموزشی حوزه با تفکرمحوری ارتباط دارد؟

شکی نیست که در حوزه به تفکرمحوری نیاز داریم، ولی از حفظیات نیز نباید غافل بشویم. کلاً درس‌های حوزه، دو رکن اساسی دارد؛ یکی رکن حفظ است و دیگری، رکن تحلیل. اگر رکن حفظ نباشد، رکن تحلیل هم به ثمر نمی‌نشیند. طلاب باید موادی را که به آن‌ها داده می‌شود، به خاطر بسپارند، سپس معلومات و داده‌های ذهنی‌شان را تحلیل و بررسی بکنند. تفکر، ماده خامی می‌خواهد که از راه حفظ کردن حاصل می‌شود. همان طور که می‌دانید، علوم حوزوی در بیشتر موارد به نص متکی است، یعنی بند به قرآن و سنت است. قرآن و سنت از قبیل ادله لفظی به شمار می‌آیند که باید به خاطر سپرده و دانسته شود یا دست‌کم طلبه یاد بگیرد چه‌طور به آن‌ها مراجعه بکند و آن‌ها را بیابد. طلبه از نصوص نمی‌تواند غافل باشد. نصوص ما غیر از کتاب و سنت که منبع علوم اسلامی است، شامل اقوال و ادله‌ای می‌شود که حاصل تلاش علما و در واقع فرآورده‌هایی است که از کتاب و سنت، تولید شده و در قالب فقه، اصول، تفسیر و کلام، در کتاب‌ها آمده است. طلبه‌ها باید این‌ها را نیز بیاموزند، سپس روی این داده‌ها و مجموع اطلاعات ذهنی که یافته‌اند، تلاش علمی داشته باشند و آن‌ها را تحلیل و بررسی کنند تا فرآوری‌های عالی‌تری در دوره‌های بالاتری، حاصل، و تاریخ علم تکمیل بشود. تکامل علم یعنی اینکه پیشینه علم را ببینیم، نصوص و منابع اولی را دریابیم، سپس منابع دومی و استحصالی را ببینیم که از منابع اول به دست آمده است، سپس خودمان تحلیل و بررسی بکنیم. اگر توانستیم چیزی به آن بیفزاییم و اگر نتوانستیم، منتقل بکنیم و گزارش بدهیم و به تبلیغ، ابلاغ، نشر و ترویج بپردازیم.

اگر پرسش این است که آیا باید به حفظ اهمیت بیشتری بدهیم یا به تحلیل؟ در پاسخ می‌گوییم هر کدام جایگاه خودش را دارد، یعنی تحلیل جایگاه حفظ را نمی‌گیرد. اگر کسی معلومات حوزوی‌اش ضعیف باشد، یعنی از کتاب و سنت اطلاع کمی داشته باشد یا از اقوال و ادله علما چیزی نداند، مواد زیادی در دست ندارد و تحلیلش زیاد به نتیجه نمی‌رسد. وقتی طلبه در درس‌های حوزه، از سال‌های پایین‌تر به سال‌های بالاتر ارتقا پیدا می‌کند، اگر مطالب سطح پایین‌تر را حفظ نکرده باشد، مطالب سطح بالا به کارش نمی‌آید، یعنی باید سابقه ذهنی داشته باشیم، ولو به صورت کلی و در حافظه موقت.

ما در اینجا بیشتر به حفظ درازمدت توجه داریم، یعنی باید سابقه و نمای کلی از بحث داشته باشیم تا بتوانیم پیشرفت بکنیم. حفظ، جایگاه خودش را دارد و نمی‌توانیم تضعیفش کنیم.

ضعف حوزه ما نسبت به حوزه‌های اهل سنت، در این است که در حوزه‌های اهل سنت به حفظ اهمیت می‌دهند و ما نمی‌دهیم. نتیجه‌اش این است که طلبه ما اندوخته چندانی از آیات قرآن و نصوص و روایات ندارد. ما اصلاً درسی به نام درس متن حدیث نداریم





اگر طلبه‌ای بخواهد پس از درس خواندن در ساختار حوزه، در جامعه پاسخگو باشد، باید تحلیل بلد باشد. چون طلبه در حوزه کلیاتی را یاد می‌گیرد و خودش باید در رویارویی با مشکلات، مصادیق و تطبیقاتش را پیدا بکند و این امر به قدرت تحلیل نیاز دارد.



کـه طلبـه مجموعـه‌ای از احادیـث را بخوانـد و بـه خاطر داشـته باشـد، بلکه طلبـه در حد احادیثـی کـه در لابـه‌لای کتاب‌هـای فقهی و اخلاقی اسـت، بـا احادیث آشناسـت. حوزه مـا در ایـن زمینـه نسـبت بـه حوزه‌هـای اهـل سـنت ضعیـف اسـت و گاهی در مقایسـه بـا آن‌هـا، دچـار مشـکل می‌شـویم. از ایـن رو، طلبه‌هـای مـا از کتاب‌هـای درسـی بهره بسـیاری نمی‌تواننـد ببرنـد. مقصودمـان از حفـظ، بـه ویـژه حفظ نصـوص، ماننـد آیات و روایـات اسـت کـه این‌هـا بایـد در ذهـن طلبـه بـه صـورت اجمالی وجود داشـته باشـد. همچنیـن طلبـه بایـد تاریخچـه‌ای کلـی از مباحـث را بـه خاطر بسـپارد. به ایـن دلیل که مـا بایـد در رویارویـی بـا اندیشـه‌های دیگـر، حداقل‌هایـی را فـوری آماده داشـته باشـیم. بـرای نمونـه، در رویارویـی بـا شـبهه‌ها، اشـکال‌ها و سـؤالاتی کـه مردم مطـرح می‌کنند یـا وقتـی دانشـجوها از ما سـؤالات عقایدی دارند و شـبهات را می‌پرسـند یـا زمانی که در محیط‌هـای علمـی بحث‌هـای علمـی شـکل می‌گیـرد، بایـد حداقل‌هایی در ذهـن طلبه باشـد کـه بـا مراجعه بـه حافظـه‌اش بتواند به پرسـش‌ها پاسـخ بدهد. هرچند پاسـخ‌گویی تفصیلـی بـا مراجعـه امکان‌پذیر اسـت و به حافظـه قوی‌تری نیـاز دارد که فقـط در برخی افـراد وجـود دارد. پـس حفـظ در جایـگاه خـودش، بسـیار خـوب و مهـم اسـت، ولـی آیـا می‌توانـد جـای تحلیـل و تفکـر را بگیرد؟ نه؛ زیـرا اگر مـا چیزهایی را حفظ کرده باشـیم، ولـی قـدرت تحلیـل و تفکـر نداشـته باشـیم، اصـلاً علـم را نمی‌توانیم پیش ببریـم. حتی اندوخته‌هایمـان را هـم نمی‌توانیـم تجزیـه و تحلیـل بکنیـم و نمی‌فهمیـم آیـا در ایـن درسـی کـه از استاد تحویـل گرفته‌ایـم و در ایـن تقریر، حـق مطلـب ادا شـده اسـت یا خیـر و نمی‌توانیـم در مقـام مقایسـه میان کتاب‌هـا، منابـع، تدریس‌ها و مطالبی کـه افراد گوناگونی ارائـه می‌کننـد، بفهمیـم چه کسـی قوی‌تر اسـت و چه کسـی ضعیف‌تـر. فهم اینکـه چـه کسـی کتاب بهتری نوشـته اسـت، قـدرت تحلیل می‌خواهـد. از ایـن رو، هیچ گاه حفـظ، خـلأ تفکـر و تحلیـل را نمی‌توانـد پر کند. پس اگـر ما تفکر و تحلیـل را محور قـرار بدهیـم، ایـن محوریت بـه معنـای بی‌اعتنایی به حفظ نیسـت، بلکه به این معناسـت کـه پـس از اینکه جایگاه حفظ را شـناختیم، نباید به آن بسـنده نکنیم، بلکـه باید به دنبال تحلیـل برویـم؛ چـرا کـه می‌خواهیـم در جامعه امـروز نقش فعالی داشـته باشـیم.

امـروزه، شـبهات در قالب‌هـا و بـه ادبیـات جدیـد در می‌آیند و دیگر به شـکل‌های سـابق نیسـت. اگـر طلبـه‌ای بخواهد پـس از درس خواندن در سـاختار حوزه، در جامعه پاسـخگو باشـد، بایـد تحلیـل بلد باشـد. چـون طلبه در حـوزه کلیاتی را یـاد می‌گیرد و خـودش باید در رویارویـی بـا مشـکلات، مصادیق و تطبیقاتـش را پیدا بکند و این امـر به قدرت تحلیل نیـاز دارد. بنابرایـن، اگـر به قدرت تحلیل و تفکر محوریت بدهیم، یعنی عامل اساسـی در تکامـل و رشـد علـوم را شناسـایی کرده‌ایم. هر چند وقتـی ما به تحلیل و تفکر می‌رسـیم کـه مواد خام خـوب، کافی و کارآمد در اختیار داشـته باشـیم.

آیا نمی‌شود به گونه‌ای در سیر تحصیل عمل کنیم که به جای اینکه در ابتدا طلبه را با اقوال و آرا مواجه سازیم، کاری بکنیم خودش به آرا و اقوال برسد. البته نه به این معنا که حفظیات را نداشـــته باشیم، بلکه به این معنا که قدرت تحلیل طلبه را افزایش بدهیم که طلبه ابتدا به مرتکزاتش توجه کند و خودش به نتایجی برسد، سپس به سراغ اقوال و آرا برود. شاید منظور از تفکرمحوری این است، نه اینکه به حفظیات بی‌اعتنا باشیم. بدین معنا که رویکرد ما در رویارویی با علوم، با پرسش آغاز بشود.

مقصودتـان ایـن اسـت کـه ذهـن طلبـه را مشـغول نکنیـم کـه دیگران چـه گفتنـد؟ آیا مـراد از تفکرمحوری ایـن اسـت؟ قطعـاً ایـن نیسـت، ولـی می‌تواند ایـن باشـد. یک نفر می‌توانـد بگویـد تفکرمحوری در نظـام حـوزه به این معناسـت کـه منابع را یعنـی قرآن، آیـات و روایـات را در اختیـار طلبـه بگذاریـم، ولـی نگوییـم دیگـران دربـاره ایـن ادله چه گفتنـد، چـون اگـر به طلبـه ذهنیـت بدهیم، او جرئـت نمی‌کنـد مطلب خـودش را بگوید. پـس نخسـت بایـد از او بپرسـیم کـه خـودت از ایـن ادله چـه می‌فهمـی. نظام درسـی را بـا ایـن شـیوه می‌توان ترسـیم کـرد. در ایـن نظام، از جرقه‌هـای ذهنی دانشـجو و طلبه اسـتفاده می‌کنیـم و ذهـن خـلاق او را بـه کار می‌گیریـم، یعنـی خالـی بـودن ذهنـش را مغتنـم می‌شـماریم و ذهنـش را بـا گفته‌هـای دیگـران پـر نمی‌کنیم؛ زیـرا اگـر بـه او بگوییـم فـلان مجتهـد و عالـم و متکلم و فیلسـوف، چه گفته‌اند، سـبب می‌شـود ذهن او خلاقیتـش را از دسـت بدهـد. از این رو، مسـئله را طـرح می‌کنیم، بعد بـه طلبه می‌گوییم نظـر شـما در ایـن باره چیسـت، سـپس قوت‌هـا و ضعف‌هـای نظریـات آن‌ها را بررسـی، و نوشته‌هایشـان را تحلیـل و بررسـی می‌کنیـم یـا حتی آن‌هـا نظریاتشـان را می‌توانند در کنفرانـس بیـان کنند و اسـتاد نظـارت کند. در مرحله بعـد، پس از اظهارنظر افـراد، باز باید تاریخچـه علـم را بـه آن‌هـا نشـان بدهیـم؛ زیـرا همـواره در علوم بـه تاریخچه علـم نیاز داریـم و نمی‌توانیـم از آن غفلـت بکنیـم و بـدون آن پرونـده بحـث بسـته نمی‌شـود. باید بررسـی بکنیـم کـه چه‌قـدر این شـیوه آموزشـی را در علـوم گوناگون می‌توانیم گسـترش بدهیـم. بـرای نمونـه، چه‌قـدر در فقـه و در کـدام سـطح ایـن کار را می‌توانیـم بکنیم؟ آیا بایـد در کتاب‌هـای فقـه اسـتدلالی ایـن کار را انجام بدهیم یـا در درس‌های خـارج؟ مثلاً در درس خـارج اسـتاد، پـس از اینکـه نصـوص، یعنـی کتـاب و سـنت را بیان کـرد، نباید اقـوال علما را بگویـد. بـرای نمونـه، بگویـد صاحـب عـروه، آقـای خویـی و نائینـی، چه گفته‌انـد، بلکه بایـد بررسـی کنـد و ببیند بـه نظر طلبه‌هـا چه می‌رسـد و اول بایـد اجازه بدهـد، خلاقیـت ذهن‌هـا بـه کار بیفتد و شـاگردان از خـود ابتکار به خرج دهند، سـپس بـه بیـان اقوال دیگـران بپردازد. مثلاً بگوییم چه کسـانی از پیشـینیان با نظر شـما موافق هسـتند یـا اینکـه نظـر شـما خـلاف مشـهور اسـت و تاکنـون هفتـاد درصد علما چنین فهمـی نداشـته‌اند و بررسـی کنیـم کـه آیـا فهم طلبه درسـت اسـت یا فهـم دیگران.

در کتاب‌هـای سـطح ایـن شـیوه را نمی‌توانیم مطـرح بکنیـم؛ زیـرا کتاب‌های سـطح به متـن وابسـته اسـت و اسـتاد بایـد نکتـه‌ای را که در کتـاب اسـت، تقریر کند.

به نظر شـــما این روش در سطح صحیح است یا فعلاً باید این طور باشد؟

بـه نظـر من شـیوه تفکرمحوری در سـطح به این شـکل نیسـت، بلکه به شـکل دیگری اسـت. بـه ایـن صـورت کـه امـروزه تـا حـدی تاریخچـه بحث‌هـا و اینکـه دیگـران چـه گفته‌انـد، در کتاب‌هـای سـطح ماننـد فقـه، فلسـفه و اصـول، ولو بـه صورت قلیـل وجود دارد. مـا می‌توانیـم همیـن تاریخچـه و اقـوال دیگـران را موضـوع تفکر قـرار دهیـم.

در اینجـا بـه دلیـل ایجـاد ذهنیـت برای طلبـه، مقـداری جلوی ابتـکار او گرفته می‌شـود، ولـی در مراحـل ابتدایـی به ایـن امـر نیاز داریم؛ چرا کـه در این مرحله، طلبـه برای تحلیل و بررسـی، قـدرت کافـی نـدارد و هنگامی که انسـان تحلیـل دیگـران را می‌خواند، قدرت تحلیلـش بیشـتر می‌شـود. برای نمونه، اگر شـما بخواهید تحلیل سیاسـی داشـته باشـید، نخسـت بایـد سـخن چنـد تحلیلگـر سیاسـی را گـوش بدهیـد یا اگـر می‌خواهیـد تحلیل ورزشـی بکنیـد، تنهـا با گوش دادن اخبار ورزشـی ایـن کار را نمی‌توانید بکنیـد، بلکه باید تحلیـل ورزشـی را هـم گوش بدهید. بـا گوش دادن تحلیـل دیگران ذهن آماده می‌شـود. بـرای نمونـه، مـا بایـد در دوره سـطح، سـطحی از اقوال و ادلـه را در چهار یا پنـج قول، به طلبه ارائـه کنیم.

در همان سطح هم می‌شود ارائه اقوال را به بعد از اینکه رأی و نظر از طلبه بجوشد، موکول کرد.

در ایـن زمـان آن‌قـدر طلبـه خلاقیت نـدارد، ولی به صـورت محـدود از جرقه‌های ذهنی او می‌تـوان بهـره بـرد. چنانکـه برخـی دربـاره تفسیر می‌گوینـد که چـون قـرآن معجزه اسـت و عـوام نیـز مخاطـب آن هسـتند، از ایـن رو، نبایـد ذهـن عـرف عام را بـه کلمات مفسـران مشـغول کنیـم، بلکـه باید آیـات قـرآن را به آن‌ها عرضـه کنیم و اگـر عربی بلد نیسـتند، برایشـان ترجمـه کنیـم، سـپس به ایشـان بگوییـم خودتـان چه می‌فهمیـد و به



نظر شما میان آیات چه ارتباطی وجود دارد.

گاهی می‌شود این کار را به صورت محدود کرد؛ زیرا در این زمینه برای دانشجو و طلبه، مجال بسیاری نیست و معمولاً در این حد قدرت فکری و تحلیلی بسیاری ندارند، ولی استاد، اول نصوص را می‌تواند بگوید، سپس طرح بحث بکند و پس از طرح بحث، اقوال را نگوید. برای نمونه، در مبحث اجتماع امر و نهی در علم اصول، مطرح کند که سه قول وجود دارد. قول اول می‌گوید یجوز، قول دوم می‌گوید لایجوز و قول سوم، به تفصیل قائل است، ولی نگوید که هر کدام از این اقوال به چه کسانی متعلق است، بلکه نخست از طلبه‌ها بپرسد ذهنیت شما چیست؟ بعد که مختصری ذهنیت‌ها را شناخت و استعداد افراد را کشف کرد که چه کسی ذهنیت آماده‌تری دارد ــ در همین مرحله استاد می‌تواند استعدادیابی کند ــ آن گاه بگوید که چه کسانی می‌گویند مطلقاً جایز است و چه کسانی می‌گویند مطلقاً ممنوع است و چه کسانی به تفصیل قائل هستند، ولی معمولاً قدرت تفکر و تحلیل در دروس سطح، ضعیف‌تر و با دروس سطح، متناسب است. همچنین در دروس سطح استاد در برابر کتاب و منبعی که جلویش گذاشته‌اند که خوانده شود، مسئول است. با وجود این، راه‌هایی برای تقویت قدرت تحلیل متناسب با دوره سطح وجود دارد. یک راه، پرسشگری است که استاد در لابه‌لای درس پرسش‌هایی را مطرح بکند.

رهنامه یعنی شما می‌فرمایید این شیوه باید در دوره سطح هم باشد، ولی اصل آن به دوره خارج متعلق است؟

بخش قوی‌تر آن که به تولید علم می‌انجامد و تفکری نیرومندتر از آن پدید می‌آید، به خارج مربوط است؛ زیرا به احاطه و اشراف نیاز دارد، در حالی که طلبه مبتدی احاطه و اشراف ندارد و باید قدرت تحلیلش متناسب با همان دوره سطح تقویت بشود که آن هم راه‌هایی دارد، مانند پرسشگری، یعنی طلبه را به سوی ذهن پرسشگر سوق بدهیم و کاری کنیم که برخوردش با مطالب، برخوردی فعال باشد، و در برابر بزرگان مرعوب نباشد؛ زیرا مرعوبیت، ویژگی بدی به شمار می‌آید. ما نباید این‌قدر شخصیتی علمی را بزرگ کنیم که طلبه باورش نشود او هم می‌تواند فکر بکند یا باورش نشود که کلام آن شخص هم می‌تواند اشکال داشته باشد. مثلاً بگوییم فلان آقا استوانه و کوه علم است، تالی تلو معصوم است و با امام زمان (عج) دیدار کرده است. طلبه هم فکر می‌کند، چون او با امام زمان (عج) دیدار داشته است، پس به او نمی‌توان اشکال کرد. راه دیگر، تقویت تفکر پژوهش است. باید پژوهش را به آموزش ضمیمه بکنیم. برای نمونه، استاد از طلبه بخواهد که فلان نکته را نگفتم یا فلان حلقه مفقوده در بحث وجود دارد، شما آن موضوع را بیابید. باید پژوهش‌های محدود با ذکر مورد خاص و حتی با معرفی برخی منابع برای طلبه‌ها تعریف کرد. راه دیگر نوع امتحان‌هاست. باید امتحان‌های حوزه را به سمت قدرت تحلیل پیش ببریم. نباید از حفظ غافل بشویم و ارزیابی قوت حفظ طلبه لازم است، یعنی واقعاً طلبه باید مطالب را حفظ کرده باشد، ولی باید پرسش‌هایی هم ارائه کنیم که قدرت تحلیل در آن نمایان شود. برای نمونه، پرسش‌هایی بدهیم که عین مطالب کتاب نباشد، ولی طلبه به قیاس و به ردیف و مشابهت آن‌ها با مطالب کتاب، به سؤالات بتواند پاسخ دهد.

نکته دیگر، شیوه تدریس است. استاد در شیوه تدریس قدرت تحلیل را به طلبه می‌تواند القا بکند و این نیاز دارد که خودش تحلیلگر نیرومندی باشد، نه اینکه خودش مطالب را حفظ، و در کلاس بازگو کند و از طلبه‌ها بخواهد که مطالب را به خاطر بسپارند. خودِ استاد نباید مرعوب شود و باید قدرت تحلیلش خوب باشد و تعلیقه بزند و اشکال مطرح کند.

رهنامه منظورتان از شیوه تدریس، شیوه خودِ استاد است یا اینکه استاد باید به شاگردان روحیه بدهد؟

چیزی که شما می‌گویید، اخلاق تدریس است، یعنی استاد به شاگردان تشر نزند و آن‌ها را تخطئه نکند که



از میدان به در شوند یا اگر کسی حرف عجیب و غریبی زد، به او نخندند. همان طور که خیلی از استادان می‌خندند، ولی برخی روی حرف‌ها فکر می‌کنند و می‌بینند که اتفاقاً طلبه حرف بیراهی هم نزده است. غیر از اخلاق تدریس، شیوه‌های فنی تدریس هم باید به سمتی برود که قدرت تحلیل افزایش یابد. البته علوم حوزوی هم از نظر نیاز به قدرت تحلیل یا نیاز به حفظ، متفاوت هستند. پس ذاتاً افراد، استعدادهایشان در حفظ و تحلیل، با هم فرق دارد. کسی که حافظه‌اش قوی است، قدرت تحلیلش را هم می‌توانیم تقویت بکنیم و کسی که قدرت تحلیلش قوی است، به قدرت حفظش نیز می‌توانیم اضافه کنیم، ولی تفاوت علوم حوزوی را هم باید در نظر گرفت. برخی علوم می‌طلبد که فردی وقتی وارد آن رشته می‌شود که شخص پر حافظه‌ای باشد، ولی برخی علوم می‌طلبد که کسی وارد آن رشته علمی بشود که قدرت تحلیل بالایی داشته باشد. برای نمونه، کسی که وارد رشته فلسفه یا کلام می‌شود، باید قدرت تحلیل بالایی داشته باشد، ولی کسی که وارد بحث رجال یا حدیث می‌شود، باید دارای قدرت حفظ قوی باشد. رشته تاریخ نیز به قدرت حفظ قوی نیاز دارد. بنابراین، باید در انتخاب گرایش‌ها و در تخصصی کردن حوزه، روشی را پیش بگیریم که هر کس متناسب با استعدادها و توان خودش در رشته‌ای تخصصی وارد شود تا بازدهی بیشتری بتواند داشته باشد.

به این معنا نیست که قدرت تحلیل در تاریخ، رجال و حدیث، به درد نمی‌خورد. برای نمونه، کسی که در دایره حدیث وارد می‌شود، انبوهی از احادیث هست که باید نسبت به آن‌ها احاطه و اشراف پیدا کند. از این رو، قدرت حفظ می‌خواهد، ولی کسی در اینجا قوی‌تر است که قدرت تحلیل بیشتری داشته باشد یا مثلاً در میان بیست نفری که وارد رشته تاریخ شدند، می‌بینیم دو ـ سه نفری که بیشتر رشد کردند، کسانی هستند که افزون بر حفظ، قدرت تحلیل بسیاری هم داشته و توانسته‌اند معلومات تاریخی را تحلیل بکنند یا در عرصه حدیث توانسته‌اند معلومات حدیثی را خوب تحلیل بکنند. در اینجا اهمیت تفکرمحوری روشن می‌شود. وقتی تفکرمحوری را در طلبه‌ها تقویت بکنیم، حتی در رشته‌هایی که به حافظه قوی نیاز دارد، باز کسی سرآمد می‌شود که قدرت تحلیل بالایی داشته باشد؛ زیرا گاهی معلومات تاریخی و رجالی نیز به تحلیل نیاز دارند و نقاط قوت و ضعف آن‌ها باید به دست بیاید و باید تعارض اقوال و شواهد، بررسی شوند و در این زمینه‌ها کسی سرآمد است که در عین دارا بودن قدرت حافظه، به خوبی معلومات را نیز بتواند تحلیل بکند.



در وضعیت کنونی، استاد در برابر طلبه، تعهدش کم است و این ضرر می‌رساند؛ زیرا نتیجه‌اش این می‌شود که استاد بررسی نمی‌کند که آیا درسی را که ارائه داده، طلبه فهمیده است یا خیر؟ آیا طلبه رشد کرده است یا خیر؟



رهنامه شما منظورتان این است که باید برای افزایش قدرت تحلیل، به برخی علوم حوزوی بیشتر بپردازیم یا اینکه که ورود به برخی علوم حوزوی، به قدرت تحلیل بالاتری نیاز دارد؟

اولاً باید استعدادها شناسایی شوند و در علومی که پایه آن‌ها بر تحلیل است، مانند فلسفه و کلام و تا حد بسیاری علم اصول فقه، کسانی وارد شوند که استعداد ذاتی‌شان در تفکر و تحلیل بیشتر است. منظورم این است که هر کسی باید متناسب با استعدادهای خودش به علم خاصی بپردازد. همچنین باید در علومی که قدرت حافظهٔ بالایی لازم دارد، قدرت تحلیل افرادی را که وارد آن عرصه می‌شوند، حتی اگر ذاتاً هم حاصل نیست، با تمرین کردن تقویت بکنیم تا نتایج خوبی بگیریم.

اجازه بدهید به این نکته اشاره بکنم که چرا گاهی تفکرمحوری و قدرت تحلیل در حوزه، در شرایط فعلی تضعیف می‌شود و اسباب این تضعیف چیست؟ یک عامل سرعت آموزش دروس حوزه است، یعنی یا استاد سرعت می‌گیرد و به هر دلیل تند



درس می‌دهد و جلو می‌رود یا طلبه خودش سرعت می‌گیرد و می‌خواهد تندتر بخواند. مثلاً دو سال را در یک سال می‌خواند که در این صورت وقتی برای اندیشیدن نمی‌ماند.

ره‌نامه: آیا عجله استادان به دلیل امتحان‌ها و نظام آموزشی است؟

سرعت استاد و طلبه هم به نظام آموزشی می‌تواند مربوط باشد، هم به خودشان. سرعت در فرآیند علمی، جلوی فکر را می‌گیرد و اندیشه را تضعیف می‌کند.

عامل دیگر، تراکم برنامه‌هاست که مستقل از سرعت قابل بررسی است. اگر برنامه‌ها متراکم و زیاد باشد، برای فکر و تحلیل جایی نمی‌ماند، حتی اگر استاد و طلبه بخواهند، یعنی انگیزه و حوصله داشته باشند که با تأمل درس بخوانند، چنین روندی را نمی‌توانند پیش بگیرند، چون برنامه آموزشی اجازه نمی‌دهد.

عامل دیگر، پراکندگی برنامه‌هاست. برای نمونه، یک نفر می‌آید با مسئولان حوزه صحبت می‌کند که چرا به درس تاریخ اهمیت نمی‌دهید؟ یک نیم ترم درس تاریخ بگذارید. کس دیگری می‌آید و می‌گوید که چرا نسبت به حدیث، به مسائل سیاسی، به هیئت و... بی‌اهمیت هستید؟ شخص دیگری پیشنهاد می‌دهد که ریاضی ذهن طلبه را تقویت می‌کند. دو واحد ریاضیات محض بگذارید.

درست است که ما به همه موضوع‌ها نیاز داریم؛ به جامعه‌شناسی، تحلیل سیاسی، مردم‌شناسی و... . نیازها فراوان است، ولی اگر بخواهیم همه نیازها را در برنامه آموزشی بگنجانیم، برنامه‌ای متشتت ایجاد می‌شود. تشتت برنامه غیر از انبوه بودن آن است. برنامه ممکن است متراکم باشد، ولی اگر بیشتر مواد در جهت هم باشند، می‌گوییم برنامه متراکم است. هنگامی به برنامه‌ای متشتت می‌گوییم که مثلاً پنج واحد اصول باشد، چند واحد فقه، دو واحد اخلاق خانواده، دو واحد تاریخ، دو واحد تاریخ حدیث، دو واحد جامعه‌شناسی، دو واحد هیئت و نجوم، دو واحد علوم قرآن و همین طور همه دروس را به صورت دو واحدی اضافه کنند. تشتت سبب کاهش تمرکز می‌شود. با کاهش تمرکز، قدرت اندیشه نیز پایین می‌آید. آفت فکر، تشتت و نداشتن تمرکز است. این موردها آفاتی به شمار می‌روند که سبب می‌شود تفکرمحوری و قدرت تحلیل در حوزه تضعیف بشود.

عامل دیگر که در وضعیت کنونی بر استادان حوزه حاکم است، این است که عملا استاد برای طلبه نمی‌تواند وقت بگذارد، یعنی استاد خودش را جز در ارائه درس در مقابل طلبه مسئول نمی‌داند. شکل کنونی نظام حوزه این مشکل را ایجاد کرده است. اگر قبولی و رد طلبه به دست استاد باشد و طلبه بداند سرنوشتش به دست استاد است، اوضاع فرق می‌کند. با اینکه مانند نظام فعلی، امتحان‌ها از کانال دیگری برگزار می‌شود و استادان حوزه فقط درس ارائه می‌کنند و در بقیه امور دخالتی نمی‌کنند و کاری ندارند به اینکه آیا طلبه این درس را گرفته یا فهمیده یا نفهمیده است. در واقع، در وضعیت کنونی، استاد در برابر طلبه، تعهدش کم است و این ضرر می‌رساند؛ زیرا نتیجه‌اش این می‌شود که استاد بررسی نمی‌کند که آیا درسی را که ارائه داده، طلبه فهمیده است یا خیر؟ آیا طلبه رشد کرده است یا خیر؟ فقط در این اندیشه است که درس را خوب ارائه بدهد، ولی اگر بخواهد وضعیت طلبه را بفهمد، متوقف بر این است که از او چند امتحان بگیرد. یک دفعه به او بگوید که درس را ارائه کند و کنفرانس بدهد یا مقاله‌ای بنویسد تا استاد ببیند، ولی اگر او هم مقاله‌ای بنویسد، استاد وقت ندارد مقاله را ببیند، چون او چند تا درس می‌رود و چند درس هم می‌دهد. از این رو، دیگر وقت ندارد نوشته طلبه را ببیند یا به طلبه اجازه کنفرانس بدهد، مگر استادانی که جدا از نظام حوزه کار می‌کنند، ولی در چارچوب فعلی حوزه، برای رسیدگی به طلبه جایی نیست. این روند، قدرت تفکر و تحلیل را در حوزه تضعیف می‌کند. این طوری نمی‌شود و باید از یک جا بزنیم یا برنامه درسی را سبک بکنیم یا به استادانمان کمتر درس بدهیم و ساعت‌هایی را که برای طلاب صرف می‌کنند و نوشته‌های آن‌ها را می‌خوانند، برایشان محاسبه کنیم و ارزش قائل شویم.

در دانشگاه کار پژوهشی در قالب پایان‌نامه است و جزو سابقه درسی استاد به شمار می‌آید، ولی در حوزه این گونه نیست. به شخصی که پانزده سال سابقه تدریس داشته باشد، توجه می‌کنند، ولی برای بررسی پانزده پایان‌نامه، هیچ ارزشی قائل نمی‌شوند. از این رو، استادها به این موضوع اهمیت نمی‌دهند.



مخاطب ما مسئولان حوزه هستند که باید کتاب‌های حوزه را تنقیح و تهذیب بکنند که به مهم‌ترین و بهترین بحث‌ها و کاربردی‌ترین بحث‌ها بپردازند.



ره‌نامه: پیشنهاد و راهکار شما برای رفع این آسیب‌ها چیست؟

اگر بخواهیم آسیب‌ها را برطرف بکنیم، باید محدودیت‌ها را بسنجیم و اولویت‌گذاری بکنیم. یکی از محدودیت‌ها این است که ما می‌خواهیم در مدتی محدود، یعنی حدود نه یا ده سال، مجموعه‌ای را به طلبه ارائه بکنیم و طلبه را به رشد برسانیم. در دوره خارج نیز وقت محدود است. بنابراین، باید تراکم را کم، و برخی واحدها را حذف بکنیم یا با وجود اینکه فرصت فکر و تأمل کم است، ولی بگوییم طلبه‌ها همین طوری حفظی، درس‌ها را تند بخوانند و همین که چیزی در ذهنشان بماند، خوب است. از این رو، باید اولویت‌گذاری بکنیم و تا اولویت‌گذاری نکنیم، نمی‌شود.

نظر شخصی من این است که در برنامه درسی، تشتت و تراکم درس‌ها زیاد است. کتاب‌های درسی هم تنقیح نشده است و وقت طلبه را زیاد می‌گیرد. اگر این حرف را جلوی طلبه‌ها بگوییم، دلسرد می‌شوند. از این رو، این حرف را باید به مسئولان حوزه بگوییم. در واقع، مخاطب ما مسئولان حوزه هستند که باید کتاب‌های حوزه را تنقیح و تهذیب بکنند که به مهم‌ترین و بهترین بحث‌ها و کاربردی‌ترین بحث‌ها بپردازند. اولویت‌گذاری یعنی باید از شاخ و برگ زوائد بگذریم و به مطالب اصلی و مهم‌تر بپردازیم.

ره‌نامه: البته ممکن است زندگی امروزی و سن ورود طلبه‌ها به حوزه هم به تشتت و تراکم دروس بیفزاید؛ زیرا طلبه‌ها حدود هجده سالگی به حوزه می‌آیند و پس از هفت یا هشت سال درس خواندن می‌خواهند وارد بازار کار بشوند و ازدواج بکنند.

امروز طلبه در جامعه نقش مهمی دارد. بنابراین، چون طلبه باید از زمان طلبگی‌اش در جریان امور باشد، مقداری از وقتش برای تعقیب اخبار سیاسی و اجتماعی، صرف می‌شود.

در گذشته، زندگی طلبه‌ها، با حداقل‌ها می‌گذشت و قناعت داشتند، ولی امروزه سطح زندگی مردم رشد کرده است و اگر طلبه هم بخواهد قناعت بکند، خانواده‌ای پیدا نمی‌شود که در حد او قناعت داشته باشد. اگر طلبه بخواهد جذب بازار کار بشود، باید زودتر مدرکش را بگیرد و فکر مدرک و نمره گرفتن سبب می‌شود درس‌ها را تندتر بخواند، که این یکی از عوامل تسریع به شمار می‌آید. این سرعت دادن، سبب کاهش قدرت تفکر و تحلیل می‌شود، مگر اینکه به گونه‌ای نظام آموزشی را طراحی کنیم که از حشوها و زوائد بپرهیزیم و متون را منقح‌تر بکنیم و در نظام حوزه، تفکر، جزو برنامه درسی باشد، یعنی امتحان‌ها و تدریس‌ها به گونه‌ای باشد که طلبه به اندیشیدن مجبور شود. امتحان‌ها نیز به شکلی باشد که اصلاً اگر طلبه فکر نکند، پاسخ پرسش‌ها را نتواند بدهد. بر خلاف امروز که طلبه خلاصه کفایه و مکاسب را می‌گیرد و امتحان می‌دهد و قبول می‌شود.

ره‌نامه: طلبه‌ها با توجه به وضعیت موجود باید چه‌کار بکنند؟ شاید نظام آموزشی با طلبه‌ها همراهی نکند. پیشنهاد شما چیست؟

طلبه‌ها باید خودشان را با محیط‌های علمی، مرتبط کنند و در این محیط‌ها، حضور فیزیکی داشته باشند و در نشست‌های علمی که علاقه دارند، شرکت کنند. برای نمونه، کسی که به فلسفه علاقه دارد، باید از راه کتاب‌ها و مجله‌ها و نشست‌ها، خودش را فعال کند. امروز مجله‌های علمی، محیطی علمی به شمار می‌آیند که طلبه‌ها با این محیط‌ها می‌توانند ارتباط برقرار بکنند. طلبه‌ها باید از این راه ذهنشان را درگیر کنند و اشکال بگیرند و با استادان ارتباط داشته باشند و به نقد و بررسی بپردازند. حضور در محیط‌های علمی، خیلی به نوشتن کمک می‌کند؛ زیرا قلم به دست گرفتن و نوشتن به فکر نیاز دارد. از این رو، نوشتن حتی کوتاه، فکر طلبه را تقویت می‌کند. تدریس نیز به تقویت فکر یاری می‌رساند. وقتی استاد باید درس‌ها را نظم و نسق بدهد که ارائه کند، باید انضباط فکری داشته باشد. هر استادی که انضباط فکری نیرومندتری دارد، درسش بهتر خواهد شد. این انضباط فکری، نوعی تلاش فکری به شمار می‌رود. بنابراین، اگر کسی استاد یا نویسنده شود، قدرت فکرش افزایش می‌یابد.



نظام آموزشی ما باید فضا را برای تفکر باز کند

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با آقای دکتر محمد مهدی اعتصامی

مصاحبه

میثم واحدی

اشاره

دکتر محمدمهدی اعتصامی متولد ۱۳۳۵ دارای دکترا در رشته فلسفه از دانشگاه آزاد اسلامی می‌باشد. ایشان کارشناس گروه تعلیم و تربیت دینی در دفتر برنامه ریزی و تألیف کتابهای درسی آموزش و پرورش از ۱۳۷۲ تا ۱۳۸۴ و مدیر گروه فلسفه و منطق دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی از ۱۳۸۶ تا کنون می‌باشند. نگارش فهرست موضوعی درس های اسفار استاد مطهری در یک مجلد، اجرای «طرح تدوین مبانی تعلیم و تربیت دینی در برنامه‌ریزی درسی» و مشارکت در اجرای «طرح پژوهشی» و «تدوین نهایی نقشه جامع علمی کشور» برای دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی از جمله فعالیت های آموزشی و پژوهشی ایشان است.

رهنامه: یک نظام آموزشی و تربیتی، به چه جنبه‌های از وجود انسان توجه می‌کند؟

برای پاسخ به این پرسش، باید به دیدگاه اسلام درباره انسان مراجعه بکنیم و ببینیم اسلام درباره انسان به چه ابعادی قائل است و می‌خواهد چه جنبه‌هایی را شکوفا سازد. به بیانی دیگر، در فطرت انسان، چه نوع استعدادها و گرایش‌های وجودی هست که باید به فعلیت برسند. ما بحث را بر مبنای بیانی که عالمان ما در زمینه فطرت داشته‌اند و همچنین بر مبنای شواهدی پیش می‌بریم که شهید مطهری در بحث تربیت اسلامی بیان می‌کنند.

ایشان روی چهار ـ پنج جنبه از جنبه‌های انسانی تأکید می‌کنند که در بحث تربیت اسلامی باید شکوفا شوند. جنبه اول، حقیقت‌جویی انسان است که بازگشت به بحث تفکر است. جنبه دیگر، جنبه اخلاقی وجود انسان است که انسان باید به فضایل اخلاقی، مانند گرایش به شجاعت، صداقت، سخاوت و... آراسته شود. به بیانی دیگر، همه اوصاف کمالیه‌ای که ما به عنوان کمال در خداوند می‌بینیم و این اوصاف در قرآن کریم یا کلمات معصومان بیان شده است، کمالات بالقوه‌ای هستند که باید در ما به فعلیت برسند. شاید در قرآن کریم بیش از نود اسم یا در نیایش جوشن کبیر، حدود هزار نام برای خداوند ذکر شده است که انسان باید در زندگی خود بکوشد که تجلی‌بخش این اسمای الهی در وجود خود باشد که عموماً این صفات در جنبه خیر اخلاقی متمرکز است. البته شامل جنبه‌های دیگر نیز می‌شود. پرستش و بندگی، جنبه دیگری است که باید شکوفا، و وجود انسان به آن متجلی بشود، که خداوند در فطرت انسان قرار داده است. البته در اینجا به زیبایی‌های معنوی توجه شده است، چون زیبایی‌های مادی میان انسان و حیوان مشترک است و در این بحث خیلی مورد توجه نیست، گرچه آن هم جزو زیبایی‌های خلقت است و انسان آن را نیز دوست دارد، یعنی انسان همان‌طور که گل زیبایی را دوست دارد که امری مادی است، در مرتبه بالاتر، کمالات و زیبایی‌های معنوی را نیز دوست دارد و باید به دنبال آن‌ها برود و آن‌ها را نیز شکوفا سازد.

جنبه دیگر، خلاقیت است. انسان توانایی خلاقیت و آفرینش دارد که گاهی بروز و ظهور آن در جامعه به شکل صنعت و فن و امثال آن، آشکار می‌شود. در واقع انسان نیازهای زندگی‌اش را با شکوفایی خلاقیتش رفع می‌کند و زندگی‌اش را توسعه می‌دهد.

رهنامه: تفکر در میان این پنج جنبه، چه جایگاهی دارد؟

حقیقت‌جویی، جنبه اساسی وجود انسان است که در این مسیر انسان می‌خواهد جهان خلقت و آفریدگار جهان را بشناسد، یعنی به حقایق یا به بیان دیگر، به واقعیات پیرامون خویش دست بیابد.

اگر توجه کنید می‌بینید که خدا این حس کنجکاوی را در وجود بچه‌ها نیز قرار داده است و می‌بینیم آن‌ها به اشیای پیرامون خود دست می‌زنند و آن‌ها را زیر و رو می‌کنند تا اینکه اشیا را بهتر بشناسند و این ظهور جنبه حقیقت‌جویی است که در کودکی به این شکل بروز می‌کند که سبب می‌شود کودک به دنبال شناخت پدیده‌ها و اشیا برود.

برای شکوفایی جنبه حقیقت‌جویی، نیازمند تفکر هستیم، یعنی انسان با تفکر، پدیده‌های جهان را می‌شناسد و اشیای پیرامون خود را کشف می‌کند و به واقعیات پی می‌برد.

گاهی در مباحث یادگیری ما، تفکر با بحث آموزش صرف اشتباه گرفته می‌شود، یعنی تأکید ما در آموزش و یادگیری، روی این نکته است که بچه‌ها چیزهایی را حفظ بکنند. مثلا به مطالعه تاریخ بپردازند و به ذهنشان بسپارند یا مسایل دینی یا اعتقاداتشان را حفظ بکنند، در حالی که به طور کلی این حفظیات، با تفکر متفاوت است. درست است که ما نیازمند حفظیات هستیم، ولی حفظیات به منزله آمادگی برای تفکر است. در واقع، ذهن انسان دارای سه مرتبه است. یکی مرتبه حس است که به وسیله آن پدیده‌ها را با چشم و دیگر حواسمان درک می‌کنیم. یکی مرتبه خیال است که قدرت حافظه ما در این مرتبه قرار دارد،

بچه‌های ما در برابر شبهات آسیب‌پذیر هستند. اما اگر قدرت تفکر آن‌ها رشد کرده بود، می‌توانستند در برابر شبهات، پاسخگو باشند و بر اساس داده‌های فکری پیشین، به پرسش‌های تازه، پاسخ بگویند.

یعنی هر چیزی که حس می‌کنیم، در خیال و در بخش حافظه‌مان می‌سپاریم و دیگری مرتبه تعقل و تفکر است که به قوه عقل‌مان مربوط می‌شود که محدوده آن بالاتر از قوه خیال است. ما در حفظیات با قوه خیال‌مان کار می‌کنیم و جنبه حافظه ذهنمان را پرورش می‌دهیم. البته تفکر به این حفظیات و معلومات به عنوان ماده خام و اولیه نیاز دارد که باید روی آن‌ها کار بکند و از راه آن‌ها به شناخت جدید دست بیابد.
بنابراین، وقتی از تفکر سخن می‌گوییم، به معنای نفی کلی حافظه نیست، ولی مشخص است که حافظه در مرتبه دوم اهمیت قرار دارد، نه در مرتبه نخست. اگر شیوه تدریس و آموزش ما، چه در آموزش و پرورش، چه در حوزه‌های علمیه و چه در روش‌هایی که پدر و مادر با بچه‌ها پیگیری می‌کنند، بیشتر بر جنبه حافظه متمرکز باشد، قدرت استدلال و تفکر و تعقل در بچه‌ها رشد نمی‌کند. این حفظیات نیز به درد آن‌ها نمی‌خورد و پس از مدتی به فراموشی سپرده می‌شود. اگر از این زاویه، نگاهی آسیب‌شناسانه به وضعیت آموزش و پرورش داشته باشیم، می‌بینیم سرانجام دانش‌آموزان در امتحان‌ها با نمره‌های گوناگون، قبول و فارغ‌التحصیل می‌شوند، ولی پس از مدتی، وقتی از همان‌هایی که نمره‌های عالی گرفتند، سراغی از آموزش‌های دوره دبیرستان می‌گیریم، می‌بینیم چیزی به یاد ندارند.
علت اصلی این است که آن آموزش‌ها فقط در حافظه آن‌ها مانده و به دلیل اینکه آن‌ها را مرور نکرده‌اند، از حافظه آن‌ها خارج، و به فراموشی سپرده شده است، ولی اگر قدرت تفکر و تعقل را در بچه‌ها رشد داده بودیم، آن‌ها می‌توانستند معلوماتشان را از راه تحلیل و ارزیابی و بررسی، به دست بیاورند. در نتیجه، بعدها نیز می‌توانستند دوباره آن‌ها را در زندگی‌شان به کار ببرند، چون قدرت تفکر آن‌ها به فعلیت رسیده بود.
نکته دیگری که در زمینه آسیب‌شناسی در عرصه تعلیم و تربیت و عقاید دینی می‌توانیم به آن اشاره بکنیم، این است که بچه‌های ما استدلال درباره نبوت، امامت، معاد و امثال آن را در کتاب‌های درسی‌شان دارند و به طور طبیعی آن‌ها را حفظ می‌کنند و در امتحان هم پاسخ می‌دهند. مثلاً وقتی در امتحان به آن‌ها می‌گوییم، دو دلیل برای اثبات وجود معاد بیاورید، به دلیل عقل و حکمت اشاره می‌کنند، ولی بعدها همین افراد، وقتی با شبهه‌ای روبه‌رو می‌شوند، توانایی حل آن شبهه و اشکال را ندارند، چون فقط استدلال‌ها را حفظ کرده بودند، نه اینکه تفکر به خرج داده و دلیل را خودشان بازسازی کرده باشند و در ذهنشان به عنوان روند تفکری داشته باشند و چون تنها جزو حافظه‌شان بوده، وقتی با اشکالی مواجه می‌شوند، توانایی استفاده از آن دلیل را ندارند و معمولاً به همین دلیل، بچه‌های ما در برابر شبهات آسیب‌پذیر هستند. اما اگر قدرت تفکر آن‌ها رشد کرده بود، می‌توانستند در برابر شبهات، پاسخگو باشند و بر اساس داده‌های فکری پیشین، به پرسش‌های تازه، پاسخ بگویند یا دستکم پاسخ متناسب با سن خودشان را ارائه بکنند.
بنابراین، از جمله آسیب‌هایی که کمابیش آموزش و پرورش ما گرفتار آن است، بحث حافظه‌محوری در برابر تفکرمحوری است که اگر در این مسیر عناصر آموزش و پرورش را بررسی بکنیم، می‌بینیم باید برای هر یک از عناصر در وجود آسیب، سهم متفاوتی قائل باشیم. عناصر آموزش و پرورش، از برنامه‌ها گرفته تا کتاب‌ها و آموزگار، همه در این مسیر دخالت دارند. البته این قبیل آسیب‌ها، حتی در دانشگاه‌های ما هم وجود دارد و در حوزه‌های علمیه نیز این آسیب هست. شاید این آسیب در دوره‌های جدید حوزه‌های علمیه، کمی بیشتر شده باشد. در دوره سنتی آموزش، به دلیل وجود کارهایی مانند مباحثه و جدی گرفتن درس‌ها و علایق شدیدی که وجود داشته، این آسیب کمتر بوده و فرایند نخبه‌پروری در حوزه‌های علمیه انجام می‌شده است.
شاید آموزگار، مهم‌ترین عامل برای رفع این آسیب باشد. استاد و آموزگار، باید روش‌های درست آموزشی و شیوه‌هایی را اعمال کند که برای تفکر وجود دارد و با دانش‌آموزان تمرین‌های افزایش قدرت تفکر را انجام دهد و خودش متکلم وحده نباشد که مطالب را در کلاس به شکل سمینار عرضه کند، بلکه دانش‌آموزان را نیز در بحث مشارکت بدهد. در واقع باید بیشتر جنبه راهبری آموزش را بر عهده داشته باشد تا ارائه مطالب را. بدین صورت که دانش‌آموزان بنشینند و گوش بدهند و استاد یا آموزگار فقط بیان بکند. اگر آموزگار از قدرت تفکر دانش‌آموزان بهره ببرد و دانشجویان و دانش‌آموزان، درگیر مباحث شوند، در درازمدت به رشد فکری دانش‌آموزان کمک خواهد شد .

رهنامه اتفاقاً پرسش بعدی ما این است که وقتی نظام آموزشی می‌خواهد بر اساس رویکرد تفکرمحوری طراحی بشود، باید چه راه‌هایی را بپیماید و اگر نظام آموزشی فعلی ما بخواهد در آن زمینه حرکت کند، باید چه تغییراتی داشته باشد؟

همانطور که عرض کردم، نظام آموزشی و پرورش ما و همچنین نظام آموزشی حوزه، نیازمند تغییر یا حرکتی رو به جلو، در اصلاح بخش‌های گوناگون است. این گونه نیست که ما بتوانیم بخشی را اصلاح بکنیم، ولی به بخش‌های دیگر دست نزنیم و در این راه موفق باشیم. بنده می‌گویم عناصر آموزش و پرورش، از جمله برنامه‌های درسی، مدیریت آموزشی حاکم بر مدرسه، آموزگار، روش‌های تدریس که مربوط به آموزگار می‌شود و ارزشیابی امتحانات، باید رویکرد تفکرمحوری را تقویت بکند. در این عناصر، امتحان‌ها نقش اساسی دارند؛ زیرا دانش‌آموز متناسب با شیوه امتحان، کتابش را مطالعه می‌کند و سر کلاس آموزگار می‌نشیند. برای نمونه، ما در آموزش و پرورش با مسئله‌ای به نام کنکور، روبه‌رو هستیم. کنکور به گونه‌ای است که تقریباً به آموزش ما از لحظه ورود دانش‌آموزان به راهنمایی جهت می‌دهد، یعنی بچه‌ها دنبال این هستند که تست حل کنند و به کلاس‌های تست بروند و نحوه تست‌زنی را یاد بگیرند و وقتی هم به دوره دبیرستان می‌آیند، کتاب‌ها را می‌بینند که کجاهای آن تست‌بردار است و کتاب‌های تست را می‌خوانند تا بتوانند در تست‌زنی کنکور موفق باشند. خُب این امتحان پایانی است که در آخر دبیرستان و پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان اتفاق می‌افتد، ولی عملاً دانش‌آموزان را چندین سال تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر در این میان، آموزگاری روش مناسبی داشته باشد و درس‌ها را با دانش‌آموزها، تحلیل بکند، بچه‌ها می‌گویند این کار شما سبب



می‌شود که ما در کنکور موفق نشویم. شما ما را برای کنکور آماده کنید. از این رو، ارزشیابی‌هایی که در پایان دوره‌ها و سال‌های تحصیلی صورت می‌گیرد، نباید مانع ایجاد روش‌های تفکری در کلاس‌های درس باشد. یک راه این است که پیش از اینکه به ارزش‌های پایانی اهمیت بدهیم، به ارزشیابی‌های تکوینی و مستمر در طول سال تحصیلی اهمیت بدهیم، یعنی برای کاری که آموزگار در کلاس با دانش‌آموزان می‌کند و دانش‌آموزان را معرض ارزشیابی قرار می‌دهد، ضریب بالایی قایل باشیم، در حالی که امروز در دوره دبیرستان، عکس این است. ارزشیابی پایانی، ضریب حدود شش دارد. در مقابل ضریب یک که برای ارزشیابی مستمر در نظر گرفته می‌شود. در این صورت دانش‌آموز فکر می‌کند همین که فقط شب امتحان درس بخواند، می‌تواند نمره قبولی بگیرد و دیگر نیازی نیست در طول سال تحصیلی درس بخواند. این در حالی است که در طول سال تحصیلی، تمرین تفکر بهتر شکل می‌گیرد.

نکته دیگر به فضای آموزشی مربوط است. نظام آموزشی ما نیاز دارد که فضا را برای تفکر باز بکند. برای نمونه، وقتی جمعیت کلاس‌ها، افزایش می‌یابد، آموزگار نمی‌تواند با دانش‌آموزان تمرین تفکرورزی بکند، چون برای این کار باید بچه‌ها را به گروه‌های گوناگون، تقسیم بکند و اجازه بدهد آن‌ها بحث بکنند و نتیجه بحث‌شان را ارایه بدهند، ولی در کلاسی پر جمعیت، کنترل، و نمره‌گذاری برای چنین کاری، مشکل است. همچنین مدرسه به کتابخانه‌های متناسب نیاز دارد تا اینکه بچه‌هایی که اهل پژوهش هستند، بتوانند از کتاب‌ها استفاده کنند. البته آموزگار در این زمینه، محور اصلی است که حتی اگر کتابخانه‌ای نباشد، با امکانات ساده هم می‌تواند کار فکرورزی را در کلاس انجام دهد. رایانه و کتابخانه و امثال آن، جنبه‌های ثانوی دارند. برای اینکه به چنین مرحله‌ای برسیم، باید مدیریت‌های کلان آموزشی که برنامه‌های کلان آموزشی را تدارک می‌بینند، با اعمال چنین برنامه‌هایی در مدرسه متناسب باشند.

اگر آموزگار از قدرت تفکر دانش‌آموزان بهره ببرد و دانشجویان و دانش‌آموزان، درگیر مباحث شوند، در درازمدت به رشد فکری دانش‌آموزان کمک خواهد شد.

به نظر بنده، اگر نظام آموزشی ما اشکال‌های ساختاری را کنار بگذارد و به سمت کیفیت‌سنجی در سمت کلان و آموزش آموزگاران برای ارتقای روش تدریس‌شان و جذب آموزگاران زبده‌ای ـ که از همان ابتدا توانایی به کارگیری تفکر را در برنامه‌های درسی دارند ـ برود، در این زمینه به موفقیت‌های خوبی می‌تواند دست بیابد. افزون بر این، از عناصر دیگر برنامه آموزشی این است که کتاب‌های درسی براساس برنامه درسی نوشته شوند و ساختار تدوین هر درس در کتاب درسی به شکلی باشد که جایی برای اندیشیدن باز بگذارد، یعنی همه مطالب درس را در اختیار دانش‌آموز قرار ندهد و اجازه دهد برخی مفاهیم و مطالب از طریق همفکری دانش‌آموزان در کلاس و با راهنمایی آموزگار تولید بشود. اگر چنین کتابی در صحنه کلاس بیاید، وقتی همراه با موفقیت است که آموزگار مهارت تدریس چنین کتاب‌هایی را داشته باشد. البته در سال‌های اخیر، برخی کتاب‌ها تلاش کردند به این سمت حرکت بکنند.

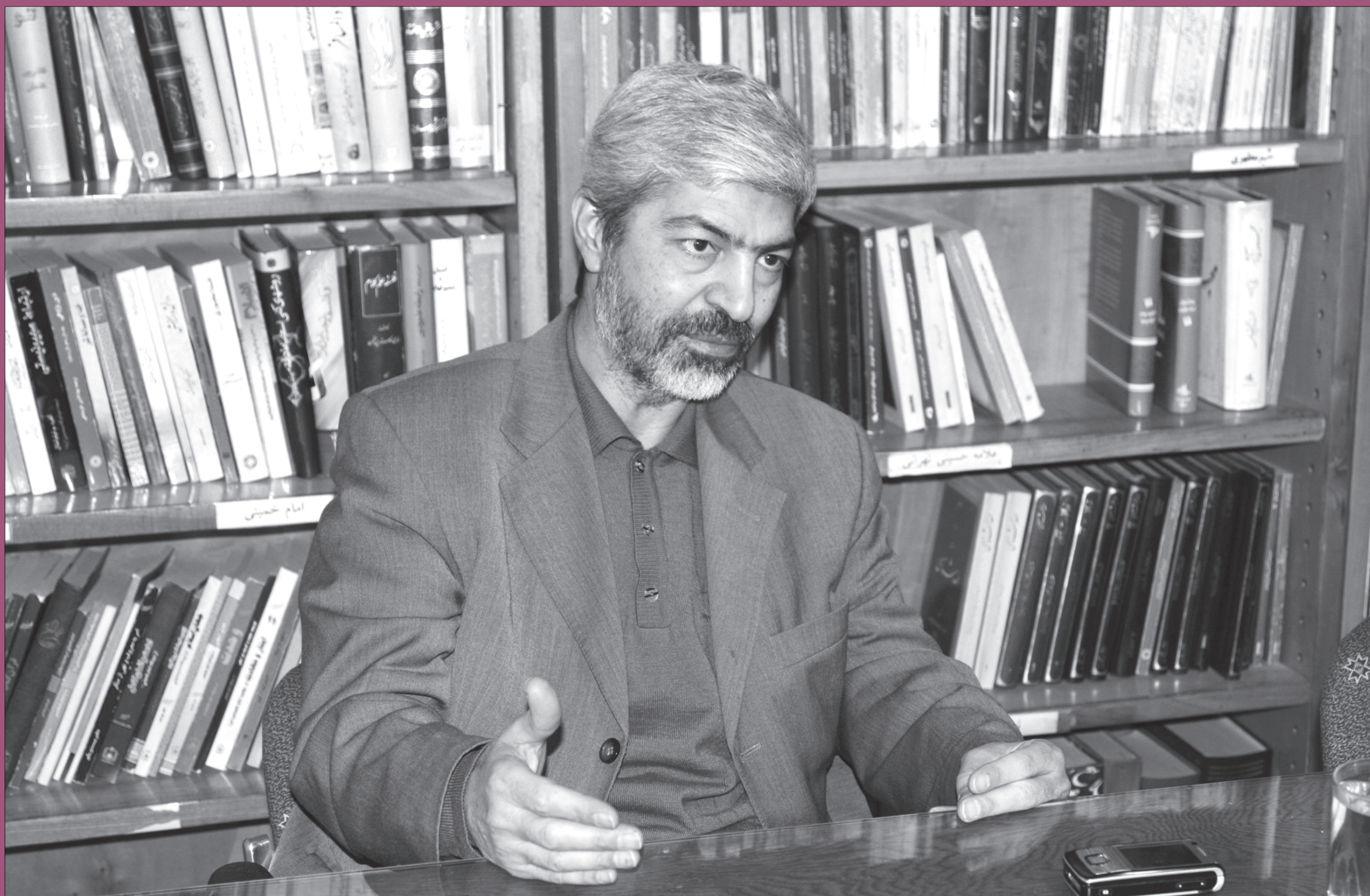
رهنامه کتاب‌هایی که براساس تفکرمحوری تدوین می‌شود، باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟

مهم‌ترین ویژگی‌اش این است که همه مطالب را به شکل ساده در اختیار دانش‌آموز یا طلبه قرار نمی‌دهد، یعنی متون ساده نیست. برای نمونه، وقتی درباره دلایل اثبات وجود خدا مطلبی نوشته می‌شود، بدین صورت باشد که پنج دلیل بیان، و سپس دلایل شرح داده شود، در این صورت مخاطب این دلایل را با شرح آن حفظ می‌کند.

یکی از ویژگی‌های متون قدیم این بود که توضیح این دلایل به طور خلاصه و فشرده ارائه می‌شد. به تعبیری، متن خودآموز نبود و فهم و درآوردن مطالب از درون متن به تدریس نیاز داشت. مانند لمعه که کسی نمی‌تواند بدون استاد آن را بخواند، ولی کتاب‌های اصول عقاید فعلی یا کتاب‌هایی که در زمینه منطق و فقه است و به صورت روان و ساده نوشته می‌شود، عموماً بدون وجود مدرس، قابل خواندن است. یعنی شخص می‌تواند این کتاب‌ها را بخواند و امتحان بدهد، بدون آنکه به اندیشیدن و آموزگار، نیازی داشته باشد. متون قدیم حداقل از این جهت خوب بودند که جز با یک کار فکری نمی‌شد مطلب را از آن استخراج کرد. به همین دلیل، طلاب با هم می‌نشستند و ساعت‌ها مباحثه می‌کردند. البته مغلق‌گویی‌های کتاب‌های قدیم را تحسین نمی‌کنم. با وجود این، ساده‌نویسی‌هایی که جایی برای تفکر کردن باقی نمی‌گذارد، مطلوب نیست. معمولاً در روش‌های جدید، بخشی از مطالب را در کتاب درسی نمی‌آورند. برای نمونه، استدلالی را با مقدماتش بیان می‌کنند و بعد، از طلبه یا دانش‌آموز می‌خواهند که این مقدمات را تفصیل بدهد و نتیجه را به دست آورد، یعنی صرفاً شواهد و گزاره‌هایی را در اختیار قرار می‌دهند که ذهن را به تفکر و استدلال نزدیک بکند. کتاب از نظر مطلب و محتوا کم است، ولی فضای کافی برای تولید محتوا دارد و گاهی این فضاها را به نام استدلال و گاهی به نام ارزیابی نظریه‌ای یا عناوین دیگر در کتاب‌ها ارائه می‌دهند.

رهنامه حوزه و دانشگاه، در زمینه تفکرگرائی، چه وضعیتی دارند؟ آیا در حال رشد هستند یا در حال افول؟

من وضعیت را در حال رشد می‌بینم. امروزه همه متوجه این موضوع هستند که باید تفکر، محور مباحثه باشد؛ حالا چه بر اساس تجربه‌هایی که سبب شده بشر به طور طبیعی به این نتیجه برسد که به تفکر و تعقل اهمیت بدهد و چه ناشی از بررسی متون دینی، یعنی قرآن کریم و گفتار ائمه معصومین است که توجه ما را به تفکر جلب می‌کند. به هر حال این توجه ایجاد شده است که باید به تفکر در برنامه‌های درسی‌مان در حوزه و دانشگاه اهمیت بدهیم. این توجه، گام نخست به شمار می‌آید. گام‌های دیگر، بحث تربیت استاد و آموزگار و عادت دادن دانش‌آموزان به چنین شیوه‌هایی است که البته حرکت ما در این زمینه، کند است. ما صرفاً به آموزش‌های کوتاه‌مدت در برخی سمینارها توجه می‌کنیم و این سمینارها به جای ایجاد توانمندی در آموزگاران، فقط جنبه تبلیغی دارند. از این رو، ما نیازمند هستیم که برای این موضوع، دوره‌های درازمدت تهیه کنیم، چه در آموزش و پرورش و چه در نهادهای دیگر. اکنون متون جدید در آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها و حوزه‌ها تألیف می‌شود، ولی این روند به کندی صورت می‌گیرد و نیاز است که سیر تصاعدی داشته باشد و روز به روز افزایش بیابد.



رهنامه فکر می‌کنید در این راه چه معضل و مانع مهمی قرار دارد؟

مدیریت یکپارچه وجود ندارد؛ مدیریت‌هایی که نگاه درازمدت به این مسئله داشته باشند؛ زیرا در مدت یکی ـ دو سال در زمینه چنین موضوع‌هایی، نمی‌توان به نتیجه رسید. از این رو، به برنامه‌های درازمدت نیاز است. همچنین باید میان بخش‌های گوناگون آموزشی و تعلیم و تربیتی، حتی در صدا و سیما و امثال آن، هماهنگی لازم به وجود بیاید.

رهنامه پرسش آخر ما به بحث تفکر حِکمی مربوط است که شما در این زمینه کارهایی انجام داده‌اید. لطفاً بفرمایید از نظر روشی و محتوایی، تفکر حکمی، چه ویژگی‌هایی دارد؟

تفکر برای رشد همه دانش‌ها ضروری است. زندگی بر مبنای تفکر با زندگی بر مبنای نادانی، بسیار متفاوت است. قرآن کریم به ما سفارش می‌کند که براساس تفکر زندگی کنیم و تصمیم‌گیری‌های ما متفکرانه باشد. در گزینش حرفه و همسر، اداره زندگی و در همه جنبه‌ها، باید اهل تفکر باشیم. اینجا تفکر به معنای عام است. خدا انسان را به گونه‌ای آفریده است که اگر بخواهد زندگی موفقیت‌آمیزی داشته باشد، باید اهل اندیشه باشد. به تعبیر امام کاظم (ع) که می‌فرماید: «إن الله تبارک و تعالی بشّر أهل العقل و الفهم فی کتابه: فبشر عباد الّذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه».[1]

خداوند بشارت می‌دهد، کسانی که در زندگی‌شان، دیدگاه‌ها و موضوع‌های گوناگون را می‌بینند و بهترین‌ها را انتخاب می‌کنند، ارزیابی‌ها و انتخاب‌هایشان، احسن است. به نظر می‌رسد نکته کلیدی تصور و تعقل، توانایی ارزیابی و سنجش است، یعنی اینکه شخص بتواند با استقلال، سنجش درستی براساس موازین انجام دهد. حالا گاهی منبع این موازین دین است که به ما راه را نشان می‌دهد. گاهی هم انسان در مسائل روزمره زندگی‌اش از عقلش کمک می‌گیرد. بنابراین، در اینجا تفکر به معنای عام کلمه است، ولی گاهی معنای تفکر، تخصصی‌تر می‌شود. برای نمونه، در رشته‌های گوناگون علمی، تفکر تخصصی وجود دارد. انسان از طریق رفتن به دنبال دانش و استفاده از اندیشه در این دانش‌ها، نیازهای اجتماعی زندگی بشر را برآورده می‌کند، ولی انسان افزون بر جنبه‌های روزمره، بر اساس فطرتش، به دنبال پرسش‌های عمیق‌تر و والاتری است. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «رحم الله امرءً... علم من أین و فی أین و الی أین».[2] این پرسش اساسی انسان است که از کجا آمده، کجاست و به کجا می‌رود.

در فطرت همگان، رسیدن به این گونه پاسخ‌ها که ناشی از این پرسش‌هاست، نقش مهمی دارد ولی دغدغه‌های زندگی، برخی انسان‌ها را سرگرم می‌کند. از این رو، به دنبال روزمرگی می‌روند، ولی در این میان، انسان‌هایی هستند که به این پرسش‌ها توجه می‌کنند. در این صورت، بحث تفکر فلسفی برای فرد پدید می‌آید. بنابراین، منظور از تفکر فلسفی، رشته خاص فلسفه نیست، بلکه منظور تفکری است که عموم انسان‌ها می‌توانند داشته باشند و به رشته خاصی نیز اختصاص ندارد. این دغدغه‌ای عام است، ولی بخشی از انسان‌ها به سراغ آن می‌روند. ما فکر می‌کنیم تفکر حکمی و فلسفی در برنامه‌های درسی آموزش و پرورش و حتی بعدها در برنامه‌های درسی دانشگاه یا به نحو تلفیقی در کنار دیگر درس‌ها یا جداگانه، می‌تواند قرار گیرد و ساعت‌های ویژه‌ای را به خودش اختصاص دهد. در این زمینه بحث‌هایی





تفکر برای رشـــد همه دانش‌ها ضروری اســـت. زندگی بر مبنای تفکر با زندگی بر مبنای نادانی، بسیار متفاوت است. قرآن کریم به ما سفارش می‌کند که براساس تفکر زندگی کنیم و تصمیم‌گیری‌های ما متفکرانه باشد.



میـان دانش‌آمـوز و آمـوزگار یا میان اسـتاد و دانشـجو یا اسـتاد و طلبه صـورت می‌گیرد تـا دیـدگاه انسـان‌ها نسـبت بـه پایه‌هـای زندگـی، عمیق‌تـر شـود. حـالا اگـر کسـانی بخواهنـد در ایـن زمینـه تخصصـی کار کننـد، به دنبـال موضوعی به نام رشـته فلسـفه و امثـال آن می‌رونـد.

در واقـع شـما در برنامـه تفکـر حکمی،چـه موردهایـی را دنبـال می‌کنیـد و چـرا نـام آن را تفکـر حکمـی گذاشـته‌اید؟ بـرای نمونـه، می‌شـد نـام درس را حکمـت یا فلسـفه گذاشـت و در آن بـه تعلیم فلسـفه پرداخت، ولـی وقتـی می‌گوییـد تفکـر حکمـی، ذهـن بـه این سـمت مـی‌رود که شـما می‌خواهیـد نوعـی شـیوه تفکـر را راه‌انـدازی، و در ایـن زمینه فرهنگ‌سـازی کنید .

نـام ایـن درس فلسـفه و حکمـت نیسـت. فلسـفه و حکمـت نـام درس خاصـی اسـت کـه لزومـی نـدارد عمـوم مـردم دنبـال آن برونـد. همان طـور که همـه دنبـال فیزیک، شـیمی، فقـه، اصـول و امثـال آن نمی‌رونـد، بلکـه افـراد خاصـی بـه دنبـال ایـن گونـه دانش‌هـا هسـتند کـه ببیننـد مثـلاً کانـت، هـگل، ابن سـینا، ملاصـدرا و خواجـه نصیر چـه فرموده‌انـد. در واقـع، علم فلسـفه، تخصصی اسـت، ولی همه پرسـش‌های فلسـفی دارنـد، یعنـی همـه پرسـش‌هایی دربـاره هسـتی، وجـود و از همـه مهم‌تـر، دربـاره خدا دارنـد کـه آیـا این جهـان، خدا دارد یا به خود وانهاده شـده و مسـتقل اسـت یا مسـتقل نیسـت؟ آن خـدا چـه ویژگی‌هایـی دارد؟ آیـا شـر می‌آفرینـد یـا نمی‌آفرینـد؟ چـرا خـدا شـیطان را آفریـده اسـت و حکمتـش چیسـت؟ این گونه پرسـش‌ها، عمومـی، و دغدغه عمـوم انسان‌هاسـت. از ایـن رو، بایـد در برنامه‌های آموزشـی برای آن راهـی پیدا کنیم و اگـر مـا ایـن کار را نکنیـم، پاسـخ‌هایی از طریـق اندیشـه‌های فلسـفی بیگانـه، در دیـدگاه جوانـان و نوجوانـان مـا رسـوخ پیـدا می‌کند.

بـه طـور طبیعـی و ناخـودآگاه، مجموعـه‌ای از تفکـرات فلسـفی را بـه فرزنـدان مـا القا می‌کننـد کـه اگـر مـا در ایـن زمینـه برنامـه‌ای نداشـته باشـیم، همـان چیـزی کـه از غـرب می‌آیـد، بـه آن‌هـا القـا می‌شـود. امـروزه بحث‌هایـی بـه نام آمـوزش فلسـفه در ایـران مطـرح اسـت کـه معتقدم ایـن مباحث چیـزی جز تفکرات پوزیتیویسـتی نیسـت. مـا هنـوز نتوانسـته‌ایم بـر اسـاسِ فرهنـگ اسـلامی، برنامـه‌ای بـرای رویارویی بـا این تفکـرات داشـته باشـیم. عمومـاً در ایـن زمینـه، ترجمـه آثـار، غربی اسـت. مـا می‌دانیم کـه از جملـه چالش‌هـای عمـده و مهـم مـا با غـرب، در زمینه مسـائل و مبانی فلسـفی اسـت. آن وقـت مـا می‌خواهیـم بـه نام آمـوزش فلسـفه به کـودکان، همـان حرف‌ها را از دوره ابتدایـی بـه فرزنـدان خـود بیاموزیم. پیـش از این بچه‌های ما در دانشـگاه با این مسـائل روبـه‌رو می‌شـدند، حـالا می‌خواهیم کـه از ابتدا ایـن حرف‌ها را بـه آن‌ها منتقل کنیـم. از ایـن رو، در ایـن زمینـه غفلـت بزرگـی وجـود دارد. ایـن در حالی اسـت که ما می‌توانیـم تفکـر فلسـفی مبتنـی بـر آموزه‌های اسـلامی را بـه فرزندانمـان بیاموزیم که بـه تعبیـر حضـرت آیـت‌الله جوادی آملـی، در ایـن تفکر هسـتی، ابتـدا دارد، انتهـا دارد، غایـت دارد، غیب دارد.

مـا بایـد ایـن نکته‌هـا را در لابـه‌لای آموزش‌هـای خود بـه دانش‌آمـوزان القـا کنیم که بـا تفکـر فلسـفی الهـی و غیـب بـاور، کـم کم رشـد کنند. اگـر مـا چنیـن کاری نکنیم، آموزش‌هـای علـوم کـه خـود بـه خـود از غـرب سـراغ مـا می‌آیـد، سـرانجام وسـعت و دامنـه‌اش جامعـه مـا را می‌گیـرد و روی جامعـه مـا اثـر می‌گـذارد و فرهنـگ جوانـان و نوجوانـان مـا را عـوض می‌کنـد. بنابراین، مـا نیازمندیم بـرای آموزش تفکرات فلسـفی، متناسـب بـا دیدگاه اسـلامی برنامه‌ای داشـته باشـیم.

روش آموزش این تفکر حکمی به چه شکل است؟

البتـه روش‌هـای تدریـس متنوعـی بـرای آموزش تفکر حکمـی وجود دارد کـه در جای خـودش بیان شـده اسـت. حـدود پانـزده روش بـرای آموزش تفکـر حکمی وجـود دارد کـه بنـده بـه دو ـ سـه روش کلان آن اشـاره می‌کنم.

یکـی از بسـترهای آمـوزش ایـن قبیـل تفکـر حکمـی، درس‌هـای موجـودی اسـت که دانش‌آمـوزان می‌خواننـد، ماننـد درس ریاضـی، اجتماعـی و علـوم. در ایـن درس‌هـا، مجموعـه مفاهیمـی وجـود دارد کـه جنبه حفظی آن‌ها کمتر اسـت و جنبه انتزاعی‌شـان بیشـتر اسـت. مـا از بسـتر مفاهیمـی کـه جنبـه حکمی‌شـان بیشـتر اسـت، اسـتفاده می‌کنیـم. بـرای نمونـه، وقتـی می‌گوییـم تـوپ، بچـه می‌دانـد تـوپ چیسـت و جنبـه حکمـی نـدارد، ولـی وقتـی بالاتـر مـی‌رود، بـا مفهـوم عدالـت یـا مفهـوم حـق روبه‌رو می‌شـود. بـرای نمونـه، امـروزه در کتـاب اجتماعـی دوره راهنمایـی داریـم کـه در برابر هـر حقـی، تکلیفـی است. مـا در اینجـا می‌توانیم روی ایـن مفاهیـم کار و آن‌هـا را باز کنیـم تـا کم‌کـم ذهـن دانش‌آمـوزان عمـق بیشـتری بیابـد و آمـاده شـود بـرای اینکه بعدهـا مفاهیـم مهم‌تـر را بتوانیـم بـه او آموزش بدهیـم. ایـن در واقع انتقـال از مفاهیم سـاده بـه مفاهیـم عمیـق و عمیق‌تر اسـت.

نکتـه دوم، طـرح پرسـش‌های عمیـق، متناسـب بـا سـن دانش‌آمـوزان اسـت، یعنـی ما پرسـش‌های مربـوط بـه نظـام هسـتی و عالـم هسـتی را کـه جـزو دغدغه‌هـای ذهنی دانش‌آمـوزان است، تدویـن کنیـم. مثلا بچه‌هـایِ دوره ابتدایـی این سـؤال را دارند که آیـا خـدا در آسـمان اسـت؟ خـدا کجاسـت؟ مثـلا گفته می‌شـود وقتـی کسـی می‌میرد، پیـش خـدا مـی‌رود. بچـه ابتدایـی در ایـن زمینـه سـؤال می‌کنـد. مـا در آمـوزش تفکر حکمـی، بایـد شـیوه برخـورد بـا ایـن گونه پرسـش‌ها را متناسـب بـا سـن دانش‌آموز به آمـوزگاران آمـوزش بدهیـم تـا آمـوزگاران در ایـن زمینه، ذهـن و اندیشـه دانش‌آموزان را فعـال کننـد. همچنیـن در دوره راهنمایـی، پرسـش‌ها عوض می‌شـود و عمـق آن‌ها، تغییـر می‌کنـد. همین‌طـور در دبیرسـتان، سـؤالات عمیق‌تـر می‌شـود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۳.

۲. تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، ج ۳، ص ۱۰۱.

راه فقاهت، تفکر است



گفت‌وگوی نشریه رهنامه پژوهش با حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد حسین عظیمی

مصاحبه

محمدعلی احمدی

اشاره:
حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد حسین عظیمی متولد ۱۳۴۸ در شیراز درس سطح را در شیراز نزد مرحوم آیت‌الله سید محمد هاشم دستغیب فرا گرفت و درس خارج را از محضر حضرات آیات وحید خراسانی، سبحانی، مرحوم عباس خاتم یزدی و جوادی آملی بهره برد. ایشان مدت ۲۵ سال است که سابقه تدریس دروس سطح و خارج را در حوزه علمیه قم دارا هستند. همچنین ایشان هم اکنون مسؤول بخش تفسیر مرکز فقهی ائمه اطهار و مدرس تفسیر هستند. ایشان در هنر نیز مانند خوشنویسی و شعر دستی دارند.

رهنامه: به نظر می‌رسد شیوه تدریس و تدرس در حوزه، دارد از سنت اصیل حوزوی مان فاصله می‌گیرد. گاه دیده می شود که طلبه‌ها رویکردشان نسبت به دروس، رویکرد حفظی و سطحی است. این‌طور نیست که مطالب با تأمل، دقت و عمق زیاد خوانده شود. همچنین گاهی تدریس‌ها هم از این جنس است و طوری نیست که شاگردان را به کار و تفکر در مورد مطالب درسی وادارد.
پرسش نخست این است که آیا نظام آموزشی باید تفکرمحور باشد یا اینکه همین حفظ‌محوری مطلوب است و اگر که باید تفکرمحور باشد، علت آن چیست؟

اگر به قرآن مراجعه کنیم، می‌بینیم قرآن بحث تفکر و روش آموزشی خود را چنین مطرح می‌کند: «یسئلونک عن الخمر...»؛ یعنی مردم می‌آمدند و از پیامبر سؤال می کردند و بدین گونه بحث آموزش و تعلیم مطرح بود. خداوند به پیامبر می‌فرماید، در پاسخ بگو: «قل فیهما اثم کبیرٌ و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما».[۱] این تنها سؤال نبود، بلکه «یسئلونک ماذا ینفقون، قل العفو».[۲] در آخرِ آیه نیز می‌فرماید: «کذلک یبین الله لکم الآیات لعلّکم تتفکّرون».[۳] این روش آموزشی قرآن است که ما این چنین آیات را بیان کردیم و نظام آموزشی ما این گونه است تا اینکه شما تفکر کنید. در جای دیگری می‌فرماید: «فاقصص القصص لعلّهم یتفکّرون»؛[۴] یعنی داستان را که یکی از ابزار تعلیم، تربیت و پرورش در نظام آموزشی است، برای آنها بیان کن تا تفکر کنند یا اینکه می‌فرماید: «کذلک نفصّل الآیات لقومٍ یتفکرون».[۵]

آخرین آیه‌ای که به عنوان شاهد برایتان عرض می کنم، اینِ آیه است: «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدّعاً من خشیه الله و تلک الامثالً نضربها للناس لعلّهم یتفکّرون»؛[۶] یعنی روش آموزشی قرآن برای تفکر جایگاه ویژه‌ای باز کرده است و برای متفکرین سخن می‌گوید و مطلب را به گونه‌ای بیان می‌کند که اگر شنونده شرایط شنیدن را داشته باشد، خود به خود بیندیشد. البته شنیدن قرآن شرایط خاصی را می‌طلبد و هر کسی نمی‌تواند بشنود. خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: «اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لایومنون بالآخره حجاباً مستوراً»؛[۷] یعنی تو که قرآن می‌خوانی، حجابی می‌آید و نمی‌گذارد آن‌هایی که ایمان ندارند، صدای تو را بشنوند. خداوند مالک سمع و بصر است. از این رو، بعضی را مختوم السمع و بعضی را مختوم البصر می‌گرداند. «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم».[۸] شرایط شنیدن قرآن این است که «اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم».[۹] همچنین «اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلّکم ترحمون».[۱۰] اگر شنونده قرآن این شرایط را فراهم کند، به دلیل نحوه بیان قرآن، چاره‌ای جز اندیشیدن ندارد.

اگر فهمیدن و پذیرفتن وجود داشته باشد، حرکت و عمل کردن نیز پیدا می‌شود و در جایی که تفکر نیست، بلکه تنها شنیدن است، پذیرفتن وجود ندارد و پذیرفتن هم که نباشد، از حرکت و پویایی خبری نیست .

نکته دوم این است که همان گونه که قرآن می‌فرماید: «انّها لکبیره الا علی الخاشعین»،[۱۱] که در مورد نماز است، ما از این بیان استفاده می‌کنیم که





گاهی دوستان می‌گویند ما امروزمی‌فهمیم شما چه در نظر داشتید؛ زیرا آن موقع همه علیه این حرکات شورش می‌کردند. ما ابتدائاً به هر چیز جدیدی، نه می‌گوییم، ولی بعد که زمان می‌گذرد، تازه می‌فهمیم چه بوده است.



«انّها لکبیره الّا علی المتفکّرین»؛ یعنی فرآیند تعلم به گونه‌ای است که اگر تفکر در کار نباشد، شنیدن آن‌ها برای فرد خسته‌کننده است. تدریس هم همین طور است. اگر نظام آموزشی بر محور تفکر نباشد و دانش‌آموز که مخاطب معلم است، فکر نکند، این درس برای او بسیار سنگین خواهد بود. از این رو، تفکر، گوش دادن را شیرین می‌کند، تدرس و تعلم را لذیذ می‌کند؛ یعنی کاری می‌کند که دانش‌آموز از درس خواندن لذت ببرد.

نکته سوم، درباره گوینده متفکر است؛ زیرا کار ما طلبه‌ها این است که پس از آموختن، مبلّغ مذهبی یا مبلّغ همین علوم باشیم. گوینده متفکر، به مراتب کلامی انفذ و ابلغ نسبت به گوینده‌ای دارد که تنها حافظه خوبی دارد، ولی متفکر نیست؛ یعنی همان طور که مشهور است: «سخن کز دل بر آید / لاجرم بر دل نشنید»، کسی که مطلب را فکر نکرده و حفظ کرده، در واقع نپذیرفته و کلام بر دلش ننشسته و چون کلام بر دلش ننشسته است، سخن از دلش خارج نمی‌شود. لذا چون از دل خارج نمی‌شود، بر دل هم نمی‌نشیند. ممکن است از اصطلاحات زیبا هم بهره ببرد و خیلی هم به روز و زیبا حرف بزند، ولی در مخاطب خودش نمی‌تواند اثر بگذارد، چون آنچه می‌گوید نفهمیده است و از درونش بر نمی‌خیزد، گرچه از نظر عرفی، ممکن است نمره کلاسی‌اش بیست باشد، ولی مطلب با پوست و خونش عجین نشده است. نکته مهم‌تر که اساس تفکر بر آن است، کشف است. رسیدن به مجهولات و اجتهاد است؛ یعنی اگر تفکر نباشد، باب اجتهاد بسته می‌شود. اصل تعلیم برای این است که دانش‌آموز فکر کند و بتواند بسیاری از مجهولات را به وسیله معلومات خودش کشف کند. اساسِ آموزش نیز بر این است. در حقیقت، آموزگار خوب، آموزگاری نیست که دقیقاً سر کلاس همه مطالب را به ترتیب به دانش‌آموزان تعلیم کند، بلکه معلمی، معلم خوب است که به دانش‌آموزان یاد بدهد که چه‌طور خودشان مطالب را استخراج کنند و بفهمند. از این رو، وقتی نظام آموزشی موفق است که بتواند این کار را انجام دهد؛ یعنی طلبه و دانش‌آموز و دانشجو را مجتهد بار بیاورد. مجتهد یعنی متفکر. از این رو، قرآن دانش‌آموزانِ مکتب خویش را فقیه می‌نامد: «و ما کان المؤمنون لینفروا کافه فلولا نفر من کلّ فرقه منهم طائفه لیتفقّهوا فی الدّین».

صاحب معالم در ابتدای کتاب معالم چنین می‌نویسد: «الفقه فی اللغه الفهم». فقه در لغت یعنی فهمیدن. اگر انسان قرار است فقیه شود، راه فقاهت، تفکر است؛ زیرا باید بفهمد نه حفظ کند.

در پاسخ به پرسش شما، با توجه به این مطالب باید عرض کنم که نظام آموزشی حوزه که بنای آن بر این است که قرآن و روایات تعلیم داده شود، نمی‌تواند نظامی غیر از نظام آموزشی قرآن داشته باشد، بلکه باید همان شیوه‌ای را که خداوند در کلامش و اهل بیت (ع) در کلامشان داشته‌اند، اعمال کند و این شیوه هم شیوه‌ای جز آموزش تفکرمحور نیست.

 **رهنامه: در سنت علمی حوزه، چه از نظر روشی و چه از نظر محتوایی، چه ظرفیت‌ها و پشتوانه‌هایی برای گرایش به سمت تفکر وجود دارد؟**

اینکه ما امروز در حوزه علمیه چه ظرفیت‌هایی داریم، سؤال بسیار خوبی است؛ یعنی با توجه به معضلی که شما در ابتدا مطرح کردید که متأسفانه دیده می‌شود که هم در تدریس‌ها و هم در تدرس‌ها، هم استادان و هم طلاب دارند به سمت و سویی پیش می‌روند. از این رو، تفکر کم‌کم دارد از بین می‌رود. حالا چه داریم که بتوانیم آن را تقویت کنیم و این معضل را پشت سر بگذاریم؟

به نظر می‌رسد نکته‌های مهمی به عنوان پشتوانه‌ها و ظرفیت‌ها در حوزه وجود دارد. نکته اول، نفس علوم حوزوی است. طبیعت علوم حوزوی که شاید بتوان آن را زیر مجموعه علوم انسانی قرار داد، فهمیدنی است. زمانی هم که ما به کلاس می‌رفتیم و درس می‌خواندیم، هیچ وقت در کلاس‌های درس ما این طور نبود که طلبه‌ای را که حافظه خوبی داشته باشد، طلبه باسوادی بدانیم. خیلی‌ها بودند که مطلب را حفظ می‌کردند و می‌گفتند، ولی نمی‌فهمیدند. برخی هم بودند که حافظه قویی نداشتند، اما مطلب را می‌فهمیدند و می‌توانستند تحلیل بکنند. همیشه در حوزه این گونه بوده است. البته الآن مدّ نظرم نیست. همیشه طلبه‌هایی باسواد و کارکرده بودند که قدرت تحلیلِ قوی داشته باشند و بتوانند عبارات را بفهمند، نه اینکه عبارات را حفظ بکنند. اصلا حفظ کردن در کار نبود. این حفظ کردن در دو دهه اخیر به وجود آمده است. البته افرادی بوده‌اند که استعدادهای شایانی در حفظ کردن داشتند و مطالب را خود به خود حفظ می‌کردند، ولی طلاب به دنبال حفظ کردن نبودند، بلکه دنبال فکر کردن بودند. نفس این علوم هم این چنین است. فقه، اصول، کلام، تفسیر و فلسفه، علومی نیستند که کسی بخواهد آن‌ها را حفظ بکند. در این علوم آن‌قدر مسائل پیچیده و مختلف هست که حفظ کردن آن‌ها از قدرت انسان معمولی و حتی فوق معمولی هم خارج است. از این رو، بعضی‌ها در اول کتاب‌های اصولی می‌نویسند، مجتهد کسی نیست که استحضار نسبت به همه مسائل داشته باشد، بلکه کسی است که بتواند مسائل را از ادله تفصیلی استخراج کند، نه کسی که شما هر سؤالی از او کردید، بتواند فی‌البداهه جواب بگوید. ما به چنین شخصی مجتهد نمی‌گوییم. کامپیوتر هم ممکن است بتواند چنین کاری بکند. بنابراین، در بحث محتوا باید عرض کنم که طبیعت ساختار علوم حوزوی به گونه‌ای است که کسی بدون تفکر نمی‌تواند پیشرفت کند و این اصلی‌ترین پشتوانه ماست.

نکته دوم کتاب‌هایی است که در حال حاضر در حوزه تدریس می‌شود. شیوه نگارش این کتاب‌ها به شکلی است که خواه ناخواه طلبه را به فکر کردن وا می‌دارد. برای نمونه، کتاب مکاسب شیخ انصاری را ببینید. از اول که شیخ وارد بحث می‌شود، نمی‌گوید نظر و دلیل من این است و تمام، بلکه از قدما سخن می‌گوید و به ترتیب نظر آنان را از شیخ طوسی و گاهی پیش از او شروع می‌کند و می‌گوید تا به متأخرین می‌رسد. آنگاه برمی‌گردد و روی این نظریاتی که داده شده است، فکر می‌کند و به دسته‌بندی و نقد و بررسی آن می‌پردازد، سپس خودش به اندیشه تازه‌ای می‌رسد و درباره آن استدلال می‌کند و بحث را به پایان می‌رساند. آنگاه شروع به بیان فروعات مسئله می‌کند، مانند کتاب‌های امروزی که آخر بحث به دانش‌آموز تمرین داده می‌شود. شیخ انصاری هم در آخر بحث، مسائلی را بیان می‌کند و دانش‌آموزی که در این فضا قرار می‌گیرد، ناچار است همان سیر فکری شیخ انصاری را داشته باشد، وگرنه نمی‌تواند به نتیجه برسد. چینش کتاب‌های رسائل، مکاسب و کفایه، به گونه‌ای است که بدون فکر کردن، شخص نمی‌تواند با آن‌ها ارتباط برقرار کند، مگر اینکه آن‌ها را حفظ کند. تازه در آخر هم که بحث تمام می‌شود، می‌گوید فتأمل، فافهم یا فتدبّر؛ یعنی پرونده بحث را در آخر هم نمی‌بندد. چه‌طور می‌شود در این فضا و چنین کتابی، مدرس و دانش‌آموز روی این عبارات فکر نکنند؟ امکانش نیست.

از جمله پشتوانه‌ها و ظرفیت‌های روشی که وجود دارد، نحوه برگزاری مجلس درس در حوزه‌های علمیه، به ویژه در حوزه قم است که از زمانی که ما تحصیل می‌کردیم، تاامروز، همین گونه است که اگر کلاس‌ها یک ساعت طول بکشد، حداقل ربع ساعت آن را بچه‌ها حرف می‌زنند و إن قلت و اشکال می‌گیرند و گاهی عصبانی می‌شوند و مناقشه می‌کنند. از همین جا معلوم می‌شودکه اصلا دروس حوزوی به گونه‌ای است که نمی‌تواند در آن استاد متکلم وحده باشد و این در پرورش فکر طلبه و وارد کردن او به وادی اندیشه بسیار اثرگذار است. وقتی اول سال، استاد درس را شروع می‌کند، او حرف می‌زند و شاگردان گوش می‌دهند، اما به مرور زمان که کلاس پیش می‌رود



و درس جلو می‌رود، می‌بینیم شاگردان شروع به حرف زدن می‌کنند و در پایان سال، استاد حرف می‌زند و شاگردان هم حرف می‌زنند، مخصوصاً در دوره درس خارج و در کلاس‌های خلوت‌تر و با طلبه‌های مستعدتر. چه بسا درس به مشاجره تبدیل می‌شود و درسی را که استاد برای یک روز آماده می‌کند، یک هفته به طول می‌انجامد و طلبه‌ها با اشکالات و سؤالاتی که مطرح می‌کنند، نمی‌گذارند درس به سادگی پیش برود.

نکته دیگری که در حوزه وجود داشته و بسیار اثرگذار بوده و متأسفانه به تازگی از بین رفته، امر سهولت تدریس بوده است که همیشه طلبه‌هایی که در حوزه استعداد داشته‌اند، حوزه این فضا را برای آن‌ها فراهم می‌کرد که آن‌ها بتوانند پس از اینکه درسشان مقداری پیش رفت، تدریس کنند که متأسفانه به دلیل برخی معضلاتی که به تازگی در نظام آموزشی حوزه به وجود آمده، این قضیه بسیار کم‌رنگ شده و در حال از بین رفتن است، مگر اینکه در شرایط خاصی، مثلاً طلبه با مدیر مدرسه‌ای آشنا باشد و... طلبه‌ها بتوانند وارد مدارس بشوند و تدریس کنند. قبلاً این‌طور نبود و همین که طلبه‌ای در کلاس خودنمایی علمی می‌کرد و شناخته می‌شد، طلبه‌های دیگر به او مراجعه می‌کردند یا افراد دیگر را به او ارجاع می‌دادند و او هم کم‌کم پایه‌های مقدماتی را شروع می‌کرد و به مدرسی قوی بدل می‌شد. این تدریس آسان که خود به خود در ساختار حوزه تعبیه شده بود، سبب تقویت قدرت تفکر در طلبه‌های مدرس می‌شد. البته شیوه حوزه چنین بوده که افراد راحت می‌توانستند در آن مدرس شوند، ولی نمی‌توانستند به راحتی مدرس بمانند، چون رقابت بسیار سختی بین استادان در تدریس بوده و هست. از این رو، برای شروع کردن تدریس، کار آسان بود. شخص حجره‌ای می‌یافت و درسی را اعلان می‌کرد و شاگردان نزد او می‌آمدند، ولی باید با استادان گوناگون و متبحر و قدرتمند این فن مبارزه می‌کرد تا بتواند کلاسی را که مقبولیت داشته باشد، اداره کند. از این رو، خیلی‌ها به عرصه تدریس وارد شدند، ولی نتوانستند بمانند و افرادی در این جرگه ماندند و هنوز ادامه می‌دهند که توانستند در گفتن، فهمیدن و تفهیم کردن، اندیشه داشته باشند. به نظر من، این چهار ویژگی در پاسخ به سؤال دوم شما قابل طرح است.

رهنامه رهنامه: پرسش بعدی ما درباره این است که فرمودید در این اواخر، حفظیات در حوزه جا باز کرده است، چه در تدریس استادان و چه در تدرس طلبه‌ها. چه عواملی سبب چنین رویکردی شده است؟

فکر می‌کنم جواب این سؤال خیلی روشن باشد. همه هم با این عوامل آشنا هستند و راهکار آن هم روشن است، اما ظاهراً توجه و عنایت جدی به این قضیه نمی‌شود. اولین مسئله‌ای که اتفاق افتاده، مسئله مدرک‌گرایی تقلیدی است. مدرک‌گرایی معضلی است و تقلیدی بودن آن هم، معضل دیگری.

مسئله دوم، نظام‌ها و شیوه‌های آموزشی جدید است که به صورت تقلیدی وارد حوزه شده است. گاهی نظام‌های آموزشی را ـ که متعلق به ساختارهای خاص بوده و به درد فضاهای خاصی می‌خورد ـ به حوزه آورده‌اند و بدون اینکه بیندیشند که آیا این‌ها پیامد مثبتی دارند یا خیر، در حوزه اعمال کرده‌اند. البته خیلی از دوستان هم تذکر داده‌اند، ولی تذکرها پذیرفته نشد و متأسفانه امروزه این شیوه‌ها دارد اعمال می‌شود و چون آن نظام‌های آموزشی با ساختار حوزه سازگار نیست و آن نظام‌ها، نظام‌های اجباری است، سبب شده به جای اینکه نظام‌ها خودش را با حوزه تطبیق بدهد، حوزه و طلبه‌ها خودشان را با نظام‌ها تطبیق بدهند، چون قانون‌گذار می‌گوید شما باید این گونه عمل کنید و اگر طلبه‌ها بخواهند طوری که او می‌گوید، حرکت کنند، مخصوصاً طلبه‌های معمولی که از استعدادهای نوابغ برخوردار نیستند، برای اینکه بتوانند این قوانین را پشت سر بگذارند، مجبورند به مطالب دقت نکنند و به حفظ کردن مطالب بپردازند.

نکته سوم که در حقیقت زیر مجموعه نکته‌های پیشین است، محور بودن امتحان است که در حوزه راه افتاده است. امتحان‌محوری باعث شده که برای دروس محدوده تعیین شود، یعنی به استاد گفته می‌شود شما باید در این مدت، این میزان از کتاب را بخوانید. تا به حال این گونه بوده است که ان‌شاءالله از این به بعد این قضیه اصلاح شود. محدوده‌هایی که برای امتحان معین می‌شده با نحوه تدریسی که سالیان سال در حوزه مرسوم بوده، سازگار نیست. اوایل که



این محدوده‌ها تعیین می‌شد، چون حوزه هنوز از ماهیت اصلی خودش جدا نشده بود، استادان مقاومت می‌کردند و می‌گفتند ما همانطور که تا به حال درس داده‌ایم، درس می‌دهیم. لذا مهم نیست به آن حد مشخص برسیم یا خیر.
من یادم است وقتی در مدارس تدریس می‌کردم، هیچ وقت به آن محدوده‌ها پایبند نبودم و مدیر مدرسه هم نسبت به من هیچ اعتراضی نمی‌کرد و هیچ‌گاه نمی‌گفت چرا به حد مشخص نرسیدی. هم‌قطاران من نیز از این نظر در تدریس مشکلی نداشتند، ولی به تازگی مدرسه به استادان فشار می‌آورد که آن‌ها باید تا محدوده‌ای که تعیین شده است، بخوانند و اگر نرسیدند، باید کلاس جبرانی بگذارند. به همین دلیل از اول سال، استاد سعی می‌کند سریع بخواند. از این رو، مطالب را تقسیم می‌کند و تندتر می‌خواند. این نهضت تسریع سبب شده که تدریس‌ها خراب شود. بنابراین، در پاسخ به این سؤال که چرا برخی مدرسین شیوه‌های قدیمی را رها کرده‌اند، باید گفت که چاره‌ای ندارند؛ یعنی امروزه مدرس، مخصوصاً اگر در نظام آموزشی تحت برنامه مرکز مدیریت بخواهد مدرس بماند و با مدیر مدرسه به مشکل بر نخورد، مجبور است کرنش کند و محدوده‌ای را که آن‌ها تعیین کرده‌اند، بخواند، وگرنه دیگر برای تدریس دعوت نمی‌شود. از این رو، نهضت تسریع، سبب زوال تدریجی عمق‌نگری‌ها، دقت‌های فوق‌العاده استادان، عبارت معنی کردن‌های ظریف و... شده است.
من یادم است زمانی که لمعه می‌خواندیم، استادی داشتیم که گاهی اوقات روزی سه یا چهار خط از شرح لمعه را برای ما می‌خواند و آن قدر مطالب زیبا در این چند خط برای ما بیان می‌کرد که ما هیچ وقت از آن کلاس خسته نمی‌شدیم. البته من نمی‌گویم که استادان ما باید چنین کاری بکنند. آن استاد بزرگوار ما موفق نشد حتی یک کتاب لمعه را برای ما تدریس بکند، ولی همان مقداری که برای ما تدریس کرد، چنان بود که ما توانستیم با ادبیات شرح لمعه ارتباط برقرار کنیم؛ یعنی به خاطر رفتن سر آن کلاس، بنده موفق شدم برخی کتاب‌های شرح لمعه را خودم به راحتی بخوانم. تدریس او به گونه‌ای بود که روش تدرس و تعلم را به ما آموزش داد.
البته ما نمی‌توانیم بگوییم، حوزه به امتحان گرفتن و شیوه‌های جدید آموزشی نیاز ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم، طلبه‌های ما بی‌مدرک باشند. این‌ها لازم است، ولی باید این موارد طوری در نظام آموزشی، برنامه‌ریزی و تعبیه شود که سنت‌های حسنه حوزه که سالیان سال بر مبنای این سنت‌ها تدریس می‌شده و علمای بزرگی تحت آن‌ها تربیت شده‌اند، از بین نرود.

رهنامه: برخی افراد بحث متون درسی را مطرح می‌کنند و آن را یکی از عوامل گرایش طلاب به حفظیات به شمار می‌آورند. به این دلیل که می‌گویند متون فعلی، متونی نیست که اولاً طلبه‌ها بتوانند به راحتی با آن‌ها ارتباط برقرار کنند و ثانیاً متون به شکلی نیست که طلبه‌ها ببینند در خارج از فضای درس و حوزه، با فضای زندگی آن‌ها مناسبت داشته باشد. سخن این است که این کتاب‌ها، کتاب‌های آموزشی نو و جدید نیستند و همچنین براساس نیازها و مسائل روز نوشته نشده‌اند.

البته نظر هر کسی برایش محترم است، ولی من که سالیان سال، با کتاب مکاسب سر و کار دارم، حرف این آقایان را نمی‌فهمم. کجای مکاسب را که کتابی گسترده است، می‌توانند بگویند اضافی است و حرف‌های روز در آن نیست. وقتی انسان وارد دنیای مکاسب می‌شود، می‌بیند شیخ انصاری، بیش از صد سال پیش به این زیبایی مطالب معاملات را در این کتاب مطرح کرده است. وقتی انسان با این کتاب ارتباط برقرار می‌کند، مثل این است که خودش امروز در دادگاه حضور می‌یابد و دقیقاً این مسائل و معمایی که امروز در جامعه هست، دارد حل می‌کند. درست است که این کتاب نو نیست. در قدیمی بودن آن بحثی نیست و شاید بتوان همین مطالب را با شیوه‌ها و ادبیات جدید بیان کرد. در این هم حرفی نیست. منتها اینکه گفته شود مطالب کتاب، قدیمی است، حرف درستی نیست. ممکن است اگر ما بخواهیم کتاب جدیدی بنویسیم، مقداری از مثال‌های آن را تغییر بدهیم، ولی مطالب، مطالبی نیست که کسی بخواهد آن را عوض کند. یک سری قواعد در کتاب مکاسب و کتاب‌های دیگر وجود دارد. مثلاً قاعده«ما لایضمن بصحیحه لایضمن بفاسده»، یک قاعده است و این قاعده عوض نمی‌شود. قاعده اضرار یا دیگر قواعدی که در کتاب‌های فقهی وجود دارد، قاعده و کبرای مطالب هستند و عوض نمی‌شوند. در نهایت، مثال‌ها عوض می‌شود. این دیگر به هنرنمایی استاد در کلاس و فراست طلبه بستگی دارد که بتوانند مطالب زیبایی که شیخ در مکاسب بیان کرده، با مطالب روز خود تطبیق بدهد؛ یعنی طلبه نباید فکر کند که حتماً باید کتابی نوشته شود که مثال‌هایش، مثال‌های روز باشد، بلکه فکر کردن یعنی اینکه طلبه باید بداند آنچه در این قواعد گفته شده است، در کجای جامعه امروز ما کارآیی دارد.
از این رو، من به صاحبان این نظریه احترام می‌گذارم، ولی به نظر من، این نظریه، جفا به این کتاب‌هاست. دلیلش این است که این کتاب‌ها، کتاب‌هایی هستند که تا به حال علمای بسیاری را پرورش داده و به جامعه ما عرضه کرده‌اند. این علما به وسیله همین کتاب‌ها دارند به معضلات روز پاسخ می‌دهند. این همه مراجع و این همه استفتائاتی که پاسخ می‌دهند، در کتاب‌هایی ریشه دارد که خوانده‌اند. آیا ملایی هست که بتواند به سؤالات پاسخ بدهد و کتاب دیگری خوانده باشد یا از راه دیگری علم را کسب کرده باشد؟عملاً این کتاب‌ها ثمرات خودش را به ما نشان داده است. در عین حال من این‌ها را وحی منزل نمی‌دانم. متأسفانه در حوزه علمیه تا به حال این گونه بوده است که آدم جرئت نمی‌کند بگوید فلان کتاب بد است یا مثلاً مطابق ادبیات روز نیست، چون تا چنین حرفی زده شود، بلافاصله آن کتاب را برمی‌دارند و کتاب دیگری به جای آن می‌گذارند. مثلاً معالم را برداشتند و جای آن کتاب دیگری قرار دادند و کار کارشناسی نشد که آیا کتابی که قرار است جای معالم را بگیرد، می‌تواند ثمرات و نتایجی را که از معالم گرفته می‌شد،داشته باشد. اگر سالیان سال برای تغییر نظام آموزشی و تغییر کتاب‌ها برنامه‌ریزی می‌کردند و کتاب‌هایی می‌نوشتند که قوت‌های کتاب‌های قبلی و فواید اضافه‌تری هم داشته باشد، کسی با این امر مخالفت نمی‌کرد، ولی اگر طوری برخورد شود که تا گفته شد کتاب‌ها باید عوض شود، چند نفر بنشینند و طی چند ماه، یک کتاب برای سال آینده تدوین کنند، برای حوزه زیان‌بار است. ممکن است الان گفته شود که برخی عبارت‌های مکاسب، عبارت‌های قدیمی است،ولی باید این را در نظر داشت که مدرس برای تدریس متنی، به تعلیقه و حواشی نیاز دارد. بیش از صد سال است که متفکران روی کتاب مکاسب کار کرده‌اند و همه جای آن دارای تعلیقه است. امروز اگر کتاب مکاسب را برداریم و کتاب دیگری را جایگزین آن کنیم، اولین مشکلی که با آن برخورد می‌کنیم، این است که مدرس‌ها ابزار تدریس آن را ندارند؛ یعنی تعلیقه و حاشیه و چیزی که به وسیله آن بتوانند متن کتاب را فهم، بیان و تفهیم کنند، در اختیار ندارند.

> **جایی که تفکر نیست، بلکه تنها شنیدن است، پذیرفتن وجود ندارد و پذیرفتن هم که نباشد، از حرکت و پویایی خبری نیست.**

رهنامه: برای برطرف کردن این آسیب‌هایی که فرمودید چه راهکارهایی می‌توان ارائه کرد؟ شما فرمودید که می‌شود از شیوه‌های

جدید و امتحان‌ها و مدرک استفاده کرد، اما این‌ها را باید طوری به کار گرفت که آسیب‌زا نباشد. چه‌طور می‌توان از این موارد استفاده کرد، در حالیکه مفاسدی در پی نداشته باشد؟

اصلی‌ترین نکته این است که ما نباید در این مسائل مقلد باشیم. ما نباید هر آنچه در نظام‌های دیگر آموزشی در دنیا وجود دارد و ظاهراً خوشایند ما واقع می‌شود، به حوزه بیاوریم و اعمال کنیم، بلکه باید دقیقاً نظام آموزشی خود را بشناسیم و بر اساس این شناخت، مطالبی را برای آن پدید بیاوریم؛ یعنی اگر قرار است مدرک داشته باشیم، مدرکی باشد که کاملا با این نظام مطابق باشد. درباره امتحانات هم، همین‌طور است. به نظر شما، مثلا وقتی می‌خواهند در امتحانات نیم سال از اول کتاب کفایه تا اول بحث اوامر، امتحان کتبی بگیرند، چه نوع از امتحان کتبی می‌تواند مشخص کند که طلبه آیا این درس را بلد است یا خیر؟ کتاب کفایه‌ای را که هر صفحه‌اش حدود بیست نکته قوی دارد که استاد سر کلاس به سختی می‌تواند آن‌ها را بیان و تفهیم کند، چه‌طور می‌شود در یک ساعت امتحان گرفت و سطح علمی طلبه را مشخص کرد؟ از این رو، اصلا امتحانات به این شکل با این کتاب‌ها مطابق نیست. آیا وقت آن نرسیده که ما به این فکر کنیم که اصلاً شیوه امتحانات را عوض کنیم؟ شاید به این نتیجه برسیم که نباید امتحان کتاب کفایه اینطور باشد که برگه‌ای به طلبه بدهیم و به او بگوییم که بنویس. شاید باید اینطور باید باشد که کار عملی به او بدهیم. البته من فعلا نمی‌خواهم راهکار ارائه بدهم، بلکه منظورم این است که باید ببینیم کتاب‌های ما چه‌طورند و چه امتحانی می‌تواند با این کتاب‌ها مطابق باشد. شاید بتوان مجموعه مسائلیرا برای طلبه طرح کرد و کاری عملی برای او تعریف کنیم و پس از ده یا بیست روز، کار عملی جدیدی که نتواند از دیگران تقلید کند، از او بخواهیم. شاید این روش بهتر از این امتحانات موجود بتواند به ما جواب بدهد. اگر این سیستم‌ها را تغییر بدهیم و مطابق کار حوزه و مطابق با محتوای علوم حوزوی عمل کنیم و تقلید نکنیم، به نظرم می‌توانیم موفق باشیم.

رهنامه: سؤال بعدی ما در ادامه، بحث راهکارهاست. شماچه راهکارهایی در این زمینه در درستان به کار می‌برید؟

شب قبل از درس مطالعه، و به همین بسنده می‌کنم که بفهمم نویسنده کتاب چه گفته است.همچنین سعی می‌کنم روز بعد که درس را برای طلبه‌ها ارائه می‌کنم، به طلبه‌ها بفهمانم که فکر نو کرده‌ام. منظورم از فکر نو این است که فکرم تازه است و کهنه نیست و برای طلبه‌ها مطالعه بیات نیاورده‌ام. یادم است وقتی برای درس خارج می‌خواستم استاد انتخاب کنم، یکی از معیارهای من برای انتخاب استاد این بود که فکرشان تازه باشد. چند استاد دیدم که استادان خوب و مشهوری هم بودند، اما نتوانستم تاب بیاورم. علتش این بود که می‌فهمیدم شب قبل از درس مطالعه نداشته‌اند. تحقیقات خوبی در آن زمینه داشته‌اند. برای نمونه، ایشان دوره سوم تدریس اصول داشت، ولی تحقیقش متعلق به دوره اول تدریسش بوده است و معلوم بود تنها کاری که انجام داده، این است که همان جزوه قدیم را شب قبل مطالعه کرده و به درس آمده است. گاهی هم در کلاس از روی همان جزوه درس را می‌گفت. مطلبی که می‌گفت، مطلبی خوب و دارای علمیت خوبی هم بود، ولی معلوم بود که فکرش فکر قدیمی است و روی آن مطلب فکر نکرده. من سعی می‌کنم در کلاس این کار را نکنم که طلبه احساس کند، بدون مطالعه و اندیشه به کلاس آمده‌ام. نکته دوم این است که سعی می‌کنم برای بیان مطلب مقدماتی بچینم که طلبه همراه من که از بیان نویسنده کتاب حرف می‌زنم، فکر کند و درباره نکته آخر و تیر خلاص که همان نظریه نویسنده است، خودِ طلبه به نتیجه برسد؛ یعنی نظر ایشان و دلیلش را بیان نمی‌کنم، بلکه ابتدا مقدمه اول و بعد مقدمه دوم و سپس مقدمه سوم را بیان می‌کنم. آن گاه می‌پرسم، از کنار هم چیدن این مقدمات چه نتیجه‌ای می‌گیریم. در اینجا طلبه فتوای شخص را در می‌یابد و همانطور که نویسنده فکر کرده، می‌اندیشد. از این رو، احساسم این است که کمتر اتفاق افتاده که سر کلاس‌هایم طلبه‌ها بخوابند و کلاس هیچ‌گاه خواب‌آلوده نبوده، بلکه زنده بوده است.

رهنامه: در سؤال بعدی می‌خواهیم به ویژگی‌های طلبه تفکرمحور بپردازیم. نحوه تحصیل و فعالیت چنین طلبه‌ای چگونه است؟ یک چنین طلبه‌ای چه نتایجی برای خودش و برای جامعه می‌تواند داشته باشد؟

اینکه می‌خواهم عرض کنم، بر اساسِ تجربه۲۵ ساله‌ام در عرصه تدریس است. معمولاً طلبه‌هایی که اهل اندیشه هستند، نشاط، انگیزه و انرژی بیشتری برای ادامه کار دارند. افسردگی علمی، یکی از مشکلاتی است که گاهی دانش‌آموزان در طولِ دوران تحصیل دچارش می‌شوند که متأسفانه اخیراً به همان دلیلی که گفتید، بعضی فکر می‌کنند این عبارت‌ها، عبارت‌های روز یا این علوم، علوم روز نیست. در واقع، اشخاص انگیزه‌شان را از دست می‌دهند و این سؤال مثل خوره به جانشان می‌افتد که چرا باید این‌ها را بخوانیم. چون نمی‌تواند این مطالبی را که می‌خواند در جامعه جاری کند، از این رو،ربط این علوم را با جامعه‌اش نمی‌تواند احساس کند، چون اهل تفکر نیست. طلبه‌هایی که فکر می‌کنند، این نوع از افسردگی را ندارند، بلکه نشاط و انگیزه دارند و با قدرت سر کلاس حاضر می‌شوند و از درس لذت می‌برند و معلم و استاد خود را هم به وجد می‌آورند، به شکلی که اگر در کلاسی چند نفر از این نوع طلبه‌ها باشد، اگر یک روز غیبت کنند، آن روز استاد ناراحت است و اصلا بیانش به هم می‌ریزد. همان‌طور که سعدی می‌گوید: «فهم سخن گر نکند مستمع/ قوت طبع از متکلم مجو».

نکته دوم اینکه معمولاً طلبه‌هایی که متفکرند، خیلی زود در میان طلبه‌ها مشخص می‌شوند و موقعیت علمی خوبی پیدا می‌کنند و این جایگاه ممتاز دوباره برای آن‌ها نشاط‌آور خواهد بود. هیچ وقت امتیاز در حوزه به نمره دادن و جایزه گرفتن نبوده است. امروز هم در بین طلبه‌ها این حرف‌ها نیست.البته امروزه حوزه این کارها را می‌کند و نمره اول مشخص می‌کند و جایزه هم می‌دهد. نمی‌گویم این کار بد است و نباید انجام شود، ولی شیوه حوزه چنین نبوده است و به نمره امتحانی کسی نگاه نمی‌کردند، بلکه قدرت‌نمایی‌های علمی و سؤالات و مناقشاتی که طلبه‌ای سر کلاس انجام می‌داد، طلبه را مشخص و ممتاز می‌کرد و سبب مراجعه طلبه‌های دیگر به او می‌شد و خواستار مباحثه و مذاکره با او می‌شدند.

نکته سوم اینکه معمولاً کسانی که اهل فکر، دقت و تحقیق هستند، علاقه به تدریس دارند و دنبال یافتن زمینه‌ای برای ارائه اندیشه‌هایشان هستند. فکر کردن، هنر است که هر کسی این قدرت و استعداد را ندارد. خصوصیت طلبه اندیشمند هم این است که دلش می‌خواهد مطلبش را ارائه کند. در قدیم حوزه این گونه بود که تا یک طلبه مشخص می‌شد، فضای تدریس برای او فراهم می‌گشت، ولی متأسفانه امروزه این طور نیست و بعضی استعدادها در آغاز پیدایش، در نطفه خفه می‌شوند. باید حوزه برای این طلبه‌ها فکری بکند و فضایی برای ارائه مطالب برای ایشان فراهم کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بقره، آیه ۲۱۹.
۲. همان.
۳. همان.
۴. أعراف، آیه ۱۷۶.
۵. یونس، آیه ۲۴.
۶. حشر، آیه ۲۱.
۷. اسراء، آیه ۴۵.
۸. بقره،آیه ۷.
۹. نحل، آیه ۹۸.
۱۰. اعراف، آیه ۲۰۴.
۱۱. بقره، آیه ۴۵.





نظام آموزشی فعلی حوزه، مبتنی بر سنت حوزوی ما نیست

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با حجت‌الاسلام والمسلمین امین‌رضا عابدین‌نژاد

مصاحبه

میثم واحدی

اشاره: حجت‌الاسلام والمسلمین امین‌رضا عابدین‌نژاد داورانی، دانش‌پژوه دوره دکترا با گرایش فلسفه تطبیقی از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است و در حوزه فلسفه و دین، تألیفات بسیاری دارد. علاوه بر تبلیغ در دانشگاه‌های کشور، تاکنون در مراکز مختلف حوزوی و دانشگاهی، به تدریس فلسفه و کلام پرداخته است.

رهنامه تعریف‌تان از حوزه تفکرمحور چیست و چنین حوزه‌ای دارای چه نظام، برنامه‌ها و ویژگی‌هایی است؟

تفکر، خصوصیت ذاتی انسان است و ما انسان را بدون صفت تفکر نمی‌توانیم در نظر بگیریم، ولی وقتی روی عنوان تفکرمحوری و حوزه تأکید می‌شود، مقصود این است که باید عقلانیت و تفکر در حوزه جدی گرفته شود. به عبارت دیگر، در اینجا به اهمیت تفکر در یک سنت معرفتی و نظام آموزشی اشاره می‌کنیم. اگر در نظام آموزشی و سنت معرفتی، تفکر حذف شود یا در جایگاه حقیقی‌اش قرار نگیرد، در متون درسی و شیوه‌ها و مبانی و هدف‌های آموزشی، اثرش نمایان می‌شود.

به نظر من، مهم‌ترین تهدید برای رشد و شکوفایی حوزه تفکرمحور، وجود جریان‌های فکری جعلی است که امکان تفکر اصیل را سلب می‌کند. در بحث از تفکرمحوری باید به انواع مختلف تفکر و نوعی که در این زمینه مورد نظر است، توجه شود. بنده بر این باورم که چند نوع تفکر وجود دارد که البته استقرایی است. با توضیح انواع تفکر معلوم می‌شود حوزه تفکرمحور باید چه ویژگی هایی داشته باشد.

نوع اول، تفکر تقلیدی است. در این نوع، تفکر وجود دارد، اما تقلیدی است. نوع دوم، تفکر ویترینی است. نوع سوم، تفکر دفاعی و چهارمین نوع تفکری که با آن روبه‌رو هستیم، تفکر اصیل است. وقتی می‌گوییم حوزه باید تفکرمحور باشد، اشاره ما به حوزه‌ای است که منبع تولید اندیشه اصیل باشد.

تفکر تقلیدی چیست؟ همان طور که می‌دانید حوزه دارای سنتی هزار ساله است و قدمت برخی رشته‌های حوزوی، بیش از این است. نوع مواجهه ما با این سنت بسیار تعیین‌کننده است. تفکر تقلیدی، محصول مواجهه غلط با سنت است؛ یعنی ما مسائلی را حل نکنیم که مربوط به زمان و مکان خودمان است و همواره مشغول حل و فصل مسایلی باشیم که دیگر مسئله ما نیست. تفکر وجودٍ دارد، ولی به مسائلی متعلق است که به زمان ما مربوط نیست و مثلاً ذهن ما، مسائل چهارصد سال پیش را حل می‌کند. در این راه متفکر مقلد، زحمت می‌کشد و فکر می‌کند، ولی پس از شصت ـ هفتاد سال به آدمی تبدیل می‌شود که حرکتش به مجموعه مسائل و حوادث چهارصد سال پیش مربوط است. نتیجه این مواجهه غلط این می‌شود که به جای استفاده از روش ممتاز دین‌شناسی که در سنت داریم، که باید برای تحول و مدیریت زمان از آن استفاده، و مسائل انسان را در جهان، با تمام ابعاد آن حل کنیم. از تمام این ظرفیت‌ها، انسانی متولد بشود که می‌بیند تأثیر عینی و علمی و راهبرانه در جامعه خودش هم ندارد و این خیلی تلخ و گزنده است. برای نمونه، مواجهه با مکاسب همین طور است. مواجهه درست این است که روش دین‌شناسی و فقاهت را که در کلمات شیخ هست، اقتباس کنیم و ضمن تکامل، آن را در جهت تحول زمان استفاده کنیم. مواجهه غلط هم این است که در مسائل زمان شیخ بماند و بر مکاسب، کاملا هم مسلط شود، ولی این مکاسبٍ‌خوان قادر است مشکلات بازار زمان شیخ انصاری را حل کند. مثلا انواع

بیع زمان شیخ را خوب می‌شناسد که مکیل است یا معدود؛ یعنی به انسان‌های باستانی تبدیل می‌شویم.

رهنامه: می‌شود گفت مسئله‌ای را حل می‌کند که صورت مسئله آن را دیگران تعیین کرده‌اند؟

در واقع این مسئله اصلاً مشکل او نیست. این چنین تفکری طبیعتاً قدرت رهبری هم ندارد. منفعل به این معنا نیست که استعداد ندارد، بلکه در حوزه وارد می‌شود و ممکن است اصول و مهارت‌های دیگر را به خوبی یاد بگیرد، ولی تفکرش بدون توجه به نیاز است. در واقع، قدرت حل مشکل فعلی را ندارد. در این نوع تفکر، کار علمی، فکری و تحقیقی صورت می‌گیرد، درس برگزار، و شروح نیز نوشته می‌شود، ولی وقتی از بالا به آن نگاه کنیم، می‌بینیم مثلاً به حفره‌های عظیمی که در نظام اقتصادی و فرهنگی جامعه وجود دارد، اعتنایی نکرده است. این در حقیقت نفی دین در جامعه است که لبه دیگر آن، سکولاریسم است.

رهنامه: ناکارآمدی این نوع تفکر در پر کردن چاله‌ها، در عدم تفکرمحوری ریشه دارد یا در عدم نیازشناسی؟

ریشه در عدم تفکرمحوری دارد. البته در حوزه باید حساب دو چیز را از هم جدا کنیم. مورد اول، سنت علمی حوزه است؛ زیرا سنت علمی حوزه به هر مقطعی که نگاه کنیم، سنتی تفکرمحور است. مثلاً وقتی در علم اصول به دوره‌های علم اصول نگاه می‌کنیم، می‌بینیم دائماً با ابداع و تفکر جدید پیش رفته است. در فقه و فلسفه نیز همین طور است، ولی مورد دوم نظام آموزشی فعلی حوزه است. این دو نباید با هم خلط بشود. نظام آموزشی و نظام ارزیابی فعلی حوزه، مبتنی بر سنت حوزوی ما نیست؛ یعنی با آغاز تحولاتی که مثلاً برای اصلاح وضع حوزه شروع شد، به جای اینکه این تحولات نظام آموزشی ما را بر مبنای محتوای سنت عقلانی حوزه منقلب بکند، اقتباس‌های نامناسبی از دانشگاه و جاهای دیگر داشته و با تلفیق آن‌ها، نظام آموزشی ناجوری به وجود آورده است.

اگر منظور شما سنت حوزوی است این سنت، تفکرمحور است، ولی اگر منظورتان نظام آموزشی کنونی حوزه است، خیر. مثلاً ارزیابی‌های ما تکالیف‌محور نیست و بر اساس تقریرات و پژوهش‌ها، ارزیابی انجام نمی‌شود. نظام آموزشی ما غلط است؛ زیرا در آن سنت مباحثه، سنت تقریر، رابطه استاد و شاگرد و...، از بین رفته است. مجموعه مزایایی که در نظام آموزشی حوزه به صورت سنتی وجود داشته است ـ که از مزایای تفکرمحوری بوده‌اند ـ از دست رفته‌اند. از این رو، این برنامه‌هایی که ما الان برای اصلاح حوزه داریم، عمدتاً مخرب هستند و یکی از زمینه‌هایی که باعث شده طلبه‌ها به سمت تفکر نروند، همین نواقصی است که در نظام آموزشی ما وجود دارد. بنابراین، تفکر تقلیدی، تفکری اصیل و راهگشا نیست.

رهنامه: سخن من این است که در واقع تفکری که شما می‌گویید راهگشاست، تفکر به اضافه چیزهای دیگر است.

نه، باید بگوییم تفکر اصیل است. ما باید علت‌ها را ریشه‌یابی کنیم. یک وقتی می‌گفتند طلبه‌ها خیلی انگیزه دارند؛ یعنی ساعت‌ها وقت می‌گذاشتند و مثلاً درس که تمام می‌شد تا درِ خانه استاد دنبال او می‌رفتند و وقت و بی‌وقت نمی‌شناختند. چه شده که حالا انگیزه‌ها کم شده است؟ یک دلیلش این است که تفکر از مسیر اصلی‌اش خارج شده است و وقتی تفکر از مسیر اصلی خود خارج بشود، این سؤال برای طلبه پیش می‌آید که چرا من باید این کارها را بکنم؟ دلیلی برای آن ندارد؛ یعنی برایش روشن نیست چرا باید تعمق کند. مثلاً می‌گوید ده تا شرح کفایه نوشته شده و دلیلی ندارد من یکی دیگر بنویسم. وقتی هم می‌خواهد امتحان بدهد، سراغ جزوه‌ها و کتاب‌های کمک درسی می‌رود. پس یکی از تفاوت‌های تفکر اصیل و غیر اصیل این است که تفکر غیر اصیل در حقیقت انگیزه را که مهم‌ترین عامل رشد علمی است، از بین می‌برد. بنابراین، اگر بخواهیم حوزه را به طرف رشد و تفکرمحوری مدیریت کنیم، باید جایگاه حقیقی تفکر را بشناسیم و کسی که وارد حوزه می‌شود، احساس کند در کورانی وارد شده است که باید وظیفه خودش را انجام بدهد. این طور بگویم که یک وقت ما می‌آییم و در کلاس به بچه‌ها می‌گوییم که مثلاً دشمن در حال کار و تلاش است تا به آن‌ها انگیزه‌ای برای حرکت بدهیم. در این حال، عده‌ای تحریک می‌شوند، ولی بقیه زندگی معمولی خودشان را ادامه می‌دهند. یک وقت نظام علمی خود را در دل کوران حوادث واقعه می‌بریم و در آنجا مستقر می‌کنیم. در این صورت می‌بینیم ۹۹ درصدِ از نیروها برانگیخته می‌شوند و می‌کوشند، چون دقیقاً مسئله‌ای را بررسی می‌کنند که با آن درگیرند و تأثیر آن و اصول و فروع و نقش آن را در جامعه می‌بینند. نقش خودشان را هم می‌بینند، ولی اگر نظام فکری را به دور از جامعه تعریف کردید و عده‌ای را فرستادید که در آن فکر کنند، آن‌ها در آنجا کمی چایی می‌خورند و حرف می‌زنند و همه چیز تمام می‌شود.

یکی از زمینه‌هایی که باعث شده طلبه‌ها به سمت تفکر نروند، همین نواقصی است که در نظام آموزشی ما وجود دارد.

نظام آموزشی و نظام ارزیابی فعلی حوزه، مبتنی بر سنت حوزوی ما نیست؛

بنابراین، اگر تفکر اصیل نباشد، جدی گرفته نمی‌شود و محور به شمار نمی‌آید. بنابراین، ما باید تفکرهای اصیل و عرضی را بشناسیم و بگوییم تنها راه برگشت تفکر به حوزه، این است که تفکرهای عرضی کنار بروند، چون حفظ‌محوری و مدرک‌گرایی و امثال آن، محصول تفکرهای عرضی است.

رهنامه: به باور شما، تفکرات عرضی سبب می‌شود اصل تفکر نیز از بین برود؟

بله، یعنی آفت‌زا هستند. حالا یکی از آن تفکرها را که معرفی کردم، تفکر تقلیدی است. فقیه یعنی کسی که بر اساس کتاب و سنت، اشراف بر مناسبات اجتماعی، اعم از مناسبات اقتصادی و سیاسی و... دارد. آیا الان فقه ما این گونه است؟ یعنی فقیه ما امروز بر مناسبات اجتماعی اشراف دارد؟ اینکه چرا اشراف ندارد و در این زمینه چه‌کار باید بکنیم، بحث دیگری است. می‌خواهم بگویم وقتی فقیه را این گونه تعریف کنیم، در واقع مجموعه علمی حوزه را به وسط میدان کشیده‌ایم. حالا اگر مشکل و پرسشی به او بدهیم، چون انگیزه‌اش پاک است، منابع سرشار غنی علمی در دسترس است و تقوا و انگیزه جهاد را دارد و بعد از مواجهه با مشکل، به تولید رو می‌آورد، ولی اگر ما تفکر را در جای دیگری تعریف کنیم و مناسبات اجتماعی را در جای دیگری، آن گاه برای طلبه انگیزه‌ای برای تفکر وجود ندارد. در نهایت کسی که هوش و استعدادی دارد، شرحی بر کتاب‌ها نوشته است که در کنار شروح دیگر قرار می‌گیرد.





شأن تفکر اسلامی، شأن رهبری است و باید در جایگاه رهبری قرار بگیرد. اگر این مورد را به عنوان مأموریت برای حوزه تعریف کنیم، بر این اساس باید طلبه‌ها را تربیت کنیم.



رهنامه به عقیده شما تفکر صرف ارزش نیست؟

بلـه، اگـر تفکـر جعلـی کنار بـرود، تفکر اصیـل که دارای نیـرو و زایش اسـت، جای آن را می‌گیـرد. تفکـر جعلـی دارای ارزش نیسـت، بلکـه ضعیـف اسـت و انگیـزه را از بیـن می‌بـرد و مدرک‌گرایـی بـه وجـود می‌آیـد و تنهـا بـرای رفع تکلیف اسـت.

نـوع دوم تفکـر، تفکـر ویترینـی اسـت. تفکـر ویترینـی نیـز آسیب‌زاسـت کـه بـه ویژه در بحث‌هـای مربـوط بـه اسلامی‌سازی علـوم مطـرح می‌شـود. تفکـر ویترینـی، تفکـری غیـر جـدی اسـت. ایـن اشـکالی بـوده اسـت که پیـش از ایـن به روشـنفکران می‌گرفتنـد کـه این‌هـا خیلی تـوی بـاغ نیسـتند و دغدغه‌های اروپایـی دارند. متأسـفانه حـالا می‌بینیـم ایـن مشـکل دامن‌گیـر مـا هم شـده اسـت، منتها بـا نام اسلامی‌سـازی علـوم. البتـه کسـی یـا حداقـل مـا مخالـف اسلامی‌سـازی علـوم نیسـتیم، ولی روشـی کـه انسـان بـرای ایـن کار می‌بینـد دنبـال می‌شـود، مـا را بـه همـان فاجعـه مضحـک می‌رسـاند. حـالا می‌خواهـد علـوم را اسـلامی کنـد چـه‌کار می‌کنـد؟ ایـن علـوم را بـه عنـوان بسـته‌ایٍ دریافـت می‌کنـد، سـپس مبانـی و مسـائل آن را از الـف تا ی بررسـی می‌کنـد و مثـلا می‌گویـد در اینجـا جیـم غلـط اسـت و بایـد به حـاء تبدیل شـود؛ یعنی بسـته را اصـلاح می‌کنـد و تحویـل می‌دهـد؛ یعنـی در واقع یـک مشـت اصطلاحات را از نظـر منطقـی، اسـلامی کـرده اسـت، ولی بـه درد نمی‌خـورد، بـرای اینکه اساسـاً آن بسـته مشـکل ما نبوده اسـت. علومِ انسـانی در غرب بر اسـاس شـرایطی به وجود آمده و شـکل گرفتـه اسـت کـه اصلاً آن شـرایط بـه ما ربطی نـدارد. حـال اگر مـا دنبال آن برویـم، بـر فـرض الـف و ب آن را هم درسـت، و املایش را غلط‌گیری کُنیـم، در نهایت فقـط تفننـی ذهنـی اسـت و مشـکلات مـا را حـل نمی‌کنـد؛ زیـرا مثـلا در آنجـا، بنا بر شـرایط، مشـکلی بـه نـام Y وجـود داشـته و راه‌حلی بـه نام Z نیز برای آن ارائه شـده اسـت. حـال مـا ایـن راه‌حل Z را اصـلاح، و بـه Z پریم تبدیـل می‌کنیم. ایـن در حالی اسـت که آن شـرایط X و مشـکل Y، با شـرایط و مشـکلات جامعه ما ارتباطی ندارد. علـوم، اسـلامی شـده‌اند و حجـم انبوهـی از کارهایـی که در دانشـگاه‌ها و قسـمت‌های روشـنفکری حـوزه صـورت می‌گیـرد، در همین راستاسـت، ولـی باز می‌بینیم مشـکلات مـا حـل نشـده و بـر جا مانـده و مناسـبات ما نادرسـت اسـت. در واقـع، همان اشـکالی کـه در تفکـر تقلیـدی وجـود داشـت کـهِ ما مسـائل کسـان دیگـری را حـل می‌کردیم، در تفکـر ویترینـی نیـز وجـود دارد. مثـلاً دربـاره ایـن مشـکل کـه روحیه مـردم از نظر اخلاقـی ضعیـف اسـت، مـا مباحـث علم‌النفـس و نظـام اخلاقـی نیرومنـدی داریـم و راهکارهایـی نیـز بـوده اسـت و در ایـن زمینه منابـع و کتبی داریـم. حال ما بایـد ببینیم بـا چـه ابـزاری می‌توانیـم ایـن مشـکل روحـی و روانـی را حـل کنیـم. شـاید اصـلا به ابزارهـای دیگـران نیـازی پیـدا نکنیـم. از ایـن رو، ایـن تفکر نیـز بـه درد نمی‌خورد.

رهنامه تمایز میان تفکر تقلیدی و ویترینی را بفرمایید.

تقلیـدی مربـوط به مسـائل گذشـتگان ماسـت که بـه درد امـروز نمی‌خـورد، ولی تفکر ویترینـی بـه علـوم روز و حـال حاضر جهان مربوط اسـت.

تفکـر سـوم، تفکر دفاعی اسـت که لازم اسـت، ولی کافی نیسـت. تفکر دفاعـی می‌گوید مسـئولیت شـما دیده‌بانی اسـت؛ یعنی وظیفه حوزه را در رفع شـبهه خلاصه می‌کند. این تفکـر دارای یـک حُسـن و بدی اسـت. حُسـنش این اسـت کهماننـد هر موجـود زنده‌ای، دارای سیسـتم دفاعـی اسـت و اگـر موجـود بیگانـه و غیر متناسـبی به فکرش وارد شـود، واکنـش نشـان می‌دهـد. عیبـش این اسـت که می‌خواهد رسـالت حـوزه را به رفع شـبهه منحصـر کنـد. مثـل این اسـت که شـما در خانه بنشـینید و فقـط وقتی به جنبـش درآیید که کسـی به شـما یورش بیاورد؛ یعنی این شـما نیسـتی که زمـام علـم را در اختیار داری. شـما طـرح ابداع نمی‌کنی و شـما آینده را نمی‌سـازی. شـما تنهـا در مقابل طـرح دیگران واکنـش نشـان می‌دهـی، امـا چیزی کـه تفکـر را در جایگاه حقیقـی‌اش می‌نشـاند، تفکر ابداعـی و اصیـل اسـت؛ یعنی اگـر بخواهیم در حـوزه، تفکرمحوری به وجـود بیاید و همه آسـیب‌ها کنـار بـرود، باید بـه تفکر ابداعی مسـلط بشـویم. تفکر ابداعی چیسـت؟ تفکری اسـت کـه در آن شـما مسـئول سـاختن آینده‌تـان هسـتید. در این صـورت، برایتـان مهم نیسـت شـبهه‌ای مطرح شـده اسـت یـا خیر. شـما تولیـد می‌کنید؛ زیـرا در این نـوع تفکر شـما مشـغول حرکـت هسـتید و هـر گاه ببینیـد فضـا تاریک اسـت، چـراغ قـوه را جلوی پایتـان می‌اندازیـد و روشـن می‌کنیـد. پـس وقتـی حرکـت کنیـم، به علـم احتیـاج داریم و احتیـاج، مـادر اختـراع اسـت و بهتریـن فکرهـا در اینجـا بـه وجـود می‌آید. پـس راه‌حل اصلـی خـروج از وضعیـت حفظ‌محـوری، تمرکـز روی تفکـر اصیـل و ابداعی اسـت. باید روشـن بشـود کـه تفکـر ابداعـی بـا بدعـت فـرق می‌کنـد. تفکـر ابداعـی به سـنت فاخر علمـی متکی اسـت، منتهـی ناظرٍ به آینده اسـت.

بنـده چنـد مثال می‌زنـم. مثلاً الان مکاتـب مختلفی در دنیـا در باب توسـعه وجود دارد، ولـی نظریـه توسـعه مـا کجاسـت؟ نظریه عدالت مـا کجاسـت؟ یکی از آسـیب‌هایی که جوامـع مـدرن بـدان دچـار شِـده‌اند، دور باطـل تولیـد و مصـرف است. آیـا مـا در ایـن بـاره نظریـه‌ای داریـم؟ مثـلاً در بحـث مذاهـب اسـلامی می‌گوییم، شـیعه و سـنی باید بـا هـم وحـدت داشـته باشـند، ولـی نظریـه وحـدت مـا چیسـتٍ؟ چـون نظریـه نداریم، گروهـی بـا سـنی‌ها دشـمنی می‌کنیـم و گروهـی دیگـر اصـلاً سـنی می‌شـویم. نظریه هویـت نداریـم. نظریـه اشـتغال زنـان نداریـم. نظریه رشـد علـم نداریم و صدهـا نظریه دیگـر را نداریـم، ولـی اگـر بخواهیـم حرکـت کنیـم، بایـد دربـاره همه ایـن موضوعات بیندیشـیم، کـه چنیـن حرکتـی در هر قدمـش نـوآوری دارد؛ چرا کـه این نـوع از تفکر، تفکـر آینده‌نگـر، بلکـه آینده‌نـگار اسـت؛ یعنی چنیـن متفکـری وظیفه خـودش می‌داند کـه آینده را بسـازد.

رهنامه اما چه‌طور می‌شود تفکر ما به تفکر ابداعی تبدیل بشود؟

مهم‌تریـن عاملـی کـه باعـث می‌شـود تفکر حـوزه به تفکـر ابداعـی تبدیل بشـود، این اسـت کـه حـوزه باید مأموریـت خـود را بازتعریف کند. اگر الان به شـما بگویند رسـالت اصلـی حوزه چیسـت، چـه می‌گویید؟

رهنامه رسالتش این است که به ترویج دین بپردازد.

بلـه. بایـد ترویـج دین بکنـد، ولی این ترویـج دین، مفهومی کلی اسـت. سـؤالم را جور دیگـری مطـرح می‌کنـم. مـا می‌گوییـم علمـا ورثـه انبیا هسـتند. سـؤالم این اسـت که رسـالت انبیـا چه بود؟ رسـالت و مأموریـت امام زمان (ع) چیسـت؟

رهنامه رسـالت انبیا هدایت بشـر اسـت و رسـالت امـام زمان (عـج)، در ادامـه مأموریـت انبیـا و همان هدایت بشـر اسـت.

بلـه، هدایـت اسـت، ولـی آیـا جز این اسـت کـه هدایتش با رهبـری همراه اسـت و جز ایـن اسـت که سـرنخ هدایـت تمام مناسـبات جهانـی را به دسـت می‌گیرد؟

رهنامه بله، درسـت اسـت. ایـن مأموریت ایشـان در بعد از ظهور اسـت، امـا مأموریـت ایشـان قبل از ظهور چیسـت؟

هـدف اصلـی ایشـان تحقـق ارزش‌هـا در جهـان اسـت؛ یعنـی بایـد همـه مناسـبات انسـان‌ها بـه صـورت انسـانی و اسـلامی در آید. مناسـبات اقتصـادی، هنـری، حقوقی، خانوادگـی و... . اگـر شـما ایـن هدف را مسـیر خـودت بدانـی و چنین مأموریتی داشـته باشـی، چـاره‌ای جـز تفکـر ابداعـی نـداری. منتهی یکـی غایت هدف تفکرش این اسـت



که سنی‌ها را شیعه بکنند و به هدف توجه دارد. البته نمی‌گویم این هدف بدی است، ولی دیگر خیلی برایش مهم نیست که آن شخص زاغه‌نشین است یا در جامعه شکاف اقتصادی وجود دارد یا نه؟ چون این موردها را در مأموریتش تعریف نکرده است. از این رو، برای او خیلی فرق نمی‌کند چه اتفاقاتی در سینما می‌افتد یا نظام فرهنگی مسلط بر شیعیان، چه نظامی است. از این رو، نسبت به مسائل فرهنگی، دغدغه‌ای ندارد یا حتی اعتنا نمی‌کند، بلکه تنها مأموریتش را این می‌داند که روضه خوبی بخواند. دیگر به مناسبات مردم کاری ندارد.

ره‌نامه این شخص ممکن است از لحاظ نظری با عقیده شما مخالف باشد. از این جهت که بگوید مأموریت امام زمان (عج) مأموریت ما نیست. ما وظایف خودمان را داریم و ایشان وظایف خودشان را. وظیفه ما این است که «قوا أنفسکم و أهلیکم».

وظایف ما در طول وظایف امام زمان (عج) است.

ولی اگر بخواهیم حرکت کنیم، باید درباره همه این موضوعات بیندیشیم، که چنین حرکتی در هر قدمش نوآوری دارد؛ چرا که این نوع از تفکر، تفکر آینده‌نگر، بلکه آینده‌نگار است؛ یعنی چنین متفکری وظیفه خودش می‌داند که آینده را بسازد.

البته بعضی‌ها این تفکر را دارند که ما به اجتماع و حکومت کاری نداریم. تفکر حجتیه این گونه بود، ولی ما معتقدیم مأموریت علما همان مأموریت انبیاست و علما ورثه انبیا هستند؛ یعنی شأن امامت دارند، نه اینکه رهبر بشوند، بلکه منظور این است که شأن تفکر اسلامی، شأن رهبری است و باید در جایگاه رهبری قرار بگیرد. اگر این مورد را به عنوان مأموریت برای حوزه تعریف کنیم، بر این اساس باید طلبه‌ها را تربیت کنیم و به آن‌ها درس بدهیم و حتی متون درسی مناسب با این مأموریت تدوین شود.

خیلی مهم است که ما غایت را بشناسیم؛ یعنی در وهله اول، ذهن‌ها و نگاه‌ها باید عوض شود. اگر چنین سازمانی در حوزه برقرار می‌شد، وقتی تحولی، مثل تحول مصر اتفاق می‌افتاد، حوزه می‌توانست بسیار اثرگذار باشد، ولی امروز چه‌قدر بدنه حوزه ما توانسته در تحولات مصر اثر بگذارد یا چه‌قدر توانسته الازهر را به جنبش در بیاورد؟ تقریباً هیچ کاری نتوانسته انجام بدهد. از این رو، اگر نگاه و مأموریت ما عوض شود، تفکر ایجاد می‌شود و ما



را از همه مفاسد جدا می‌کند.

به نمونه‌ای از عدم غایت‌نگری در حوزه اشاره می‌کنم. ما در حوزه به چه علت صرف و نحو می‌خوانیم؟ برای اینکه زبان عربی را بفهمیم و به عربی صحبت بکنیم و بتوانیم عربی بنویسیم. برای اینکه زبان عربی، زبان علمی جهان اسلام است. همه بزرگان ما عربی‌نویس بوده‌اند، ولی در این حوزه با این عظمت، پس از چند سال خواندن زبان عربی، چند نفر می‌توانند عربی بنویسند؟

یکی از بزرگان می‌گفت که نحومان به تأملات فیلسوفانه در باب نحو تبدیل شده است که بررسی کنیم فلان کلمه حرف است یا اسم، در حالی که این موضوع اهمیت عمومی ندارد، بلکه مهم این است که بالاخره شخص بتواند به آن کلمه مجهز بشود. این آسیب‌ها سبب می‌شود عمر و وقت طلبه تلف شود و آخرش هم معلوم نیست که طلبه به چه نتیجه‌ای می‌رسد. در فلسفه هم وضع به همین منوال است. فلسفه باید رهبری علوم را به دست بگیرد و به تبع آن تکنولوژی ایجاد کند و به تولید ثروت و معرفت بپردازد و به علوم دیگر جهت بدهد. از این رو، باید مأموریت‌ها را ببینیم و پی ببریم ما هر عملی را برای چه هدفی می‌خواستیم. مثلاً غایت فقه چیست و به چه دلیل فقه می‌خوانیم؟ خدا این مناسبات را تشریع و احکام را نازل کرد تا ظلم وجود نداشته باشد؛ یعنی بالاخره احکام، کارکردهای عینی دارند، ولی بعضی جاها می‌بینیم ظلم یا مناسبات غلطی، مثلاً در بانکی وجود دارد، ولی به آن لباس فقهی می‌پوشانند. غرض این است که اگر ما مأموریت‌مان را تعریف بکنیم و به لوازمش پای‌بند باشیم، خود به خود علم جدید تولید می‌شود و شیوه‌های ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و حتی در کوچک‌ترین مسائل، جهت‌گیری ما را عوض می‌کند؛ یعنی به پژوهش‌ها و نظام آموزشی ما جهت می‌دهد. چرخشِ علمی مبتنی بر نیاز، مسئله ای جدی است. مثلاً این جمله ساده «سیاست ما عین دیانت ماست» یا «زندگی ما عین دیانت ماست» را که مرحوم مدرس گفته است، اگر در نظر بگیریم و بخواهیم بر اساس آن جلو برویم، می‌بینیم لوازمی پیدا می‌کند و ممکن است همین جمله روز به روز برای شما معانی جدیدی پیدا کند و چیزهایی که قبل از این فکر می‌کردیم به مسئله ربطی ندارد، به این مسئله ربط پیدا کند.

رهنامه: اگر بخواهیم حوزه تفکرمحور بر مبنای تفکر اصیل را ترسیم کنیم، این حوزه چه ویژگی‌هایی دارد؟

ویژگی اول، تکیه داشتن به اصول است؛ یعنی حوزه تفکرمحور، حوزه التقاطی نیست، چون خیلی‌ها بودند که به نام نوگرایی، دچار التقاط شدند. یک وقتی از مارکسیست‌ها اتخاذ می‌کنند و وقتی دیگر از لیبرالیست‌ها. پس ویژگی اول، اصول‌گرایی است، البته نه به معنای سیاسی آن، به این معنا که مبتنی بر کتاب و سنت است.

ویژگی دوم، آینده‌نگری است؛ یعنی در پی ساختن است و نگاهش دفاعی نیست، بلکه پیش‌رونده است؛ یعنی دنبال احقاق حق و اقامه دین است و هر مانعی که با آن روبه‌رو بشود، آن مانع را بر می‌دارد. خصوصیت دیگر، آزاداندیشی است. آزاداندیشی یعنی اینکه شما وقتی کار و حرکت مبتنی بر اصول بود، چون راهی نرفته را پیشِ رو داری، باید طرح و نظریه خودت را اعلام کنی و بدین طریق، کوره آزاداندیشیَ داغ می‌شود. البته در همه تفکرهایی که عرض کردم، حتی در تفکر ویترینی، می‌شود حوزه‌هایی را به عنوان آزاداندیشی تعریف کرد، ولی در تفکر ابداعی است که آزاداندیشی معنا پیدا می‌کند، چون در آن نظریه، هویت ما، حرکت ما، تندی و کندی حرکت ما و حیات و ممات ما، به آزادآندیشی وابسته است، ولی در انواع دیگر تفکر، آزاداندیشی چیزی است که بود و نبودش فرقی ندارد و بیشتر سرگرمی به شمار می‌آید.

خصوصیت دیگر تفکر ابداعی این است که به سرعت رشد می‌کند؛ یعنی از قدرت فوق‌العاده‌ای برای ایجاد تحول برخوردار است. چرا؟ به دلیل اینکه بر نیازهای واقعی جامعه منطبق است و علت عمده ارتباط نداشتن منظومه علمی و حیات اجتماعی، عدم تطابق این دو تا با همدیگر است. در این صورت، جامعه از منظومه علمی نمی‌تواند اثر بپذیرد، چون نیازها و مشکلاتی دارد که منطبق بر این منظومه نیست. منتهی اگر نظام علمی بر نیازهای واقعی جامعه منطبق شود، علم، نفوذ پیدا می‌کند. آنگاه جامعه یکپارچه تحت تأثیر منظومه معرفتی قرار می‌گیرد و جامعه عالم می‌شود. پس خصوصیت دیگر نظام تفکرمحور، رسوخ آن در زندگی‌هاست.

رهنامه: پرسش بعدی این است که چه مفاهیمی را در برابر تفکرمحوری می‌توانیم قرار بدهیم؟ در واقع، اگر تفکرمحور نباشیم، با چه آسیب‌هایی روبه‌رو می‌شویم؟

در واقع با سلب موارد مثبت، آسیب‌ها پدیدار می‌شود. یکی از این مفاهیم، رشد نیافتن است. منظورم صرفاً رشد اقتصادی نیست، بلکه شامل رشد اخلاقی هم می‌شود. برخی متفکران می‌گویند جامعه ما دچار از هم گسیختگی تاریخی شده است. این از هم گسیختگی تاریخی ـ اگر این تعبیر را بپذیریم ـ به این معناست که تفکر ما، تفکر پیش‌برنده نیست و تأثیرات تفکر خود را در جامعه مشاهده نمی‌کنیم، بلکه تفکر ما تفکر انفعالی است و این سبب از بین رفتن استعدادها، عدم توانایی برای حل مشکلات و... می‌شود. فکر کنم همه این آسیب‌ها را بشود در این عنوان خلاصه کرد که ما به عزت و فلاح و اقتدار نمی‌رسیم؛ یعنی ما به امتی درجه دو تبدیل می‌شویم. منظورم از امت، کل جهان اسلام است؛ یعنی در عرصه علم، تکنیک، اخلاق، فرهنگ، هنر و... عقب می‌مانیم که در عدم تفکرمحوری ریشه دارد. ما یا تفکر نداریم یا تفکرمان اصیل نیست. چرا می‌گویند تحریم‌ها ارزش دارد؟ برای اینکه جلوی نیازهای حقیقی ما را می‌گیرند و این باعث می‌شود ما برای رفع نیازهای حقیقی‌مان، به سراغ کار علمی در آن زمینه‌ها برویم و در جاهایی که بتوانیم منظومه علمی‌مان را تفکرمحور بکنیم، دیگر در آنجا پیش می‌رویم.

در تفکر ابداعی است که آزاداندیشی معنا پیدا می‌کند، چون در آن نظریه، هویت ما، حرکت ما، تندی و کندی حرکت ما و حیات و ممات ما، به آزادآندیشی وابسته است، ولی در انواع دیگر تفکر، آزاداندیشی چیزی است که بود و نبودش فرقی ندارد

شهید تهرانی در خاطراتش می‌نویسد که من در کار طراحی موشک دچار مشکل شده بودم. اتفاقاً برای زیارت حضرت رضا (ع) به مشهد رفتم و به ایشان متوسل شدم. بعد وقتی به خانه آمدم، فکری به ذهنم رسید. همان جا دفتر نقاشی دخترم را گرفتم و فکرم را پیاده کردم.



شهید صدر می‌گوید لمعه انعکاس بازار زمان شهید اول در فقه اسلامی است. بنده اضافه می‌کنم که مکاسب هم انعکاس بازار زمان شیخ انصاری در فقه است. انعکاس بازار و اقتصاد امروز ما در فقه کجاست؟



چرا ما در بقیه امور این کار را نمی‌کنیم؟ چون مأموریت‌مان را نمی‌شناسیم و دغدغه هم نداریم. مثلاً چرا برای علمای حوزه در بحث‌هایی مانند عدالت اجتماعی، مهندسی فرهنگی، نظریه هنر و... دغدغه‌ای مطرح نمی‌شود؟ ما باید بدانیم تفکر ابداعی، دارای قدرت حقیقی است و اگر ما به این قدرت مجهز شویم، تمام مشکلات را می‌توانیم حل بکنیم، ولی اگر از این تفکر جدا شویم، طبیعی است که دچار پیروی و تقلید می‌شویم.

رهنامه: حوزه‌ای که بر محور تفکر اصیل شکل بگیرد، نظام آموزشی‌اش چه‌طور خواهد بود؟

اولاً متون درسی، صددرصد تحت تأثیر قرار می‌گیرد. ثانیاً نوع تعامل‌ها نیز متفاوت می‌شود؛ زیرا استانداردهایی برای این تفکر تعریف می‌شود که این استانداردها خودش را بر نظام آموزشی تحمیل می‌کند، مانند شجاعت و عمق. از آنجایی که این تفکر باید باری را از روی زمین بردارد، به شجاعت و عمق احتیاج دارد و اگر نظامی آموزشی نتواند فرق بین عمیق و سطحی را تشخیص بدهد، نمی‌تواند تفکرمحور باشد. برای نمونه، امروز ممکن است دو نفر با دو عقبه علمی کاملاً متفاوت بروند امتحان بدهند و هر دو یک نمره بگیرند، به دلیل اینکه ملاک‌های ارزیابی صحیح نیست، ولی اگر حوزه تفکرمحور باشد، خصوصیات تفکر، خودش را نشان می‌دهد. در محتوا، در نظام آموزشی، در رابطه آموزشی، در ارزیابی‌ها و... اثر می‌گذارد، چون این تفکری که ما می‌گوییم صرفاً تفکر انتزاعی نیست که در آن استاد و شاگرد، رابطه‌ای آکادمیک صرف داشته باشند، بلکه در آن بین استاد و شاگرد نوعی پیوستگی، ولایت و همراهی، مانند سلوک قدما وجود دارد و شاگرد در این مسیر پرورش می‌یابد و متفکر بار می‌آید، اما اگر بخواهیم جزییات این حوزه را بیان کنیم، باید صبر کنیم این نظام شکل بگیرد و موانع اجرایی‌اش برطرف شود. از این رو، امروز نمی‌شود طرح کاملی از آن ارائه کرد.

رهنامه: یک نگاه این است که به طور کامل آن حوزه ایده‌آل را ترسیم کنیم تا بتوانیم به سمت آن حرکت کنیم، ولی نگاه دیگری این است که ما باید از نظام آموزشی و جزییات شروع کنیم. مثلاً متون و شیوه آموزش و ارزشیابی را تغییر بدهیم و از این راه، خود به خود به آن نتیجه دلخواه خواهیم رسید.

بالاخره تا مأموریت دیده نشود، تغییرات را نمی‌توان ایجاد کرد. مدیری هم که می‌خواهد جزییات را تغییر دهد، باید ابتدا آن مأموریت کلی را ببیند. کسی که می‌خواهد طراحی بکند، باید مأموریت را بشناسد و متناسب با مأموریت، نیروها را تربیت بکند. البته چون الان نقشه کاملی از این راه وجود ندارد، می‌شود از دو طرف شروع کرد تا در بستر مناسب و زمان‌بندی مشخصی، تعامل صورت پذیرد. هدف باید توانمندسازی باشد. باید طلبه‌ای تربیت کنیم که دارای فکر روشن و منطق محکم و مسلط به زبان و ابزارهای ارتباطی و آگاه به زمان باشد. آگاهی به زمان از همه مهم‌تر است. طلبه باید مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌اش را بشناسد و بتواند آن‌ها را ریشه‌یابی کند و ربط بین آن‌ها را تشخیص دهد و نقاط قوت و ضعف را بشناسد و راه‌حل را نیز در اختیار داشته باشد. چنین فقیهی که مناسبات صحیح اسلامی را نیز شناخته است، قدرت امر و نهی پیدا می‌کند و می‌تواند این کار را انجام بدهد. ما تا سطح اطلاعات و توانمندیمان را افزایش ندهیم، امر به معروف و نهی از منکر ما در حد تذکر درباره حجاب خانم‌هاست؛ زیرا این چیزی است که می‌فهمیم، ولی چیزهای دیگر را نمی‌فهمیم و به ربط آن‌ها پی نمی‌بریم و اصلاً نمی‌دانیم معروف است یا منکر. ممکن است منکر در لباس معروف و معروف در لباس منکر باشد و ما نتوانیم تشخیص دهیم.

رهنامه: طبق این فرمایش شما، کار طلبه خیلی پراکنده و گسترده می‌شود. چه‌قدر طلبه می‌تواند در حوزه‌های مختلف ورود پیدا کند؟

لازم نیست در حوزه‌های مختلف وارد شود، بلکه هر طلبه‌ای در هر حوزه‌ای که هست، باید نسبت به آن حوزه مسلط باشد. اگر فقیه هستید، باید به ابواب مختلف فقه اشراف داشته باشید. شیخ انصاری نسبت به بازار زمان خودش اشراف داشت و انواع معاملات زمان خودش را می‌شناخت. شهید صدر می‌گوید لمعه انعکاس بازار زمان شهید اول در فقه اسلامی است. بنده اضافه می‌کنم که مکاسب هم انعکاس بازار زمان شیخ انصاری در فقه است. انعکاس بازار و اقتصاد امروز ما در فقه کجاست؟ البته در حوزه کار علمی خیلی زیاد انجام می‌شود، ولی اگر نصف این میزان کار علمی روی نیازهای اصلی متمرکز شود، روحانیت به پیشروترین قشر جامعه و به رهبر طبیعی جامعه، تبدیل می‌شود. اینکه امام حسین (ع) فرمود: «ان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء»[۱]، علما خودشان موضوعیت ندارند، بلکه مقصود تفکر اسلامی است که باید مشرف بشود. اگر این اشراف را پیدا کرد، قدرتی طبیعی می‌یابد؛ یعنی دیگران می‌بینند او به معنای حقیقی عالم است و هر جا می‌رود، نور منتشر می‌کند. در بازار، در سینما، در سیاست و... هر جا که برود، مشکلات را حل می‌کند. نوعی مهندسی فرهنگی برای جامعه تدوین می‌کند و بدین وسیله روز به روز از رذایل اخلاقی جامعه می‌کاهد. همچنین بر برنامه‌های توسعه اشراف دارد. وقتی به خانواده ورود پیدا می‌کند، بنیان خانواده را استوار می‌سازد. از این رو، آمار طلاق پایین می‌آید. رهبری به این نیست که سمت رهبری داشته باشد، بلکه فکرش باید به طور طبیعی در جامعه پیشرو و رهبر باشد.

رهنامه: با وجود این، اگر حوزه بخواهد به این سمت برود باید به تغییرات اساسی در نظام آموزشی خود تن بدهد.

چاره‌ای جز این نداریم که تغییر کنیم و اگر این کار را نکنیم، خود به خود حذف می‌شویم؛ زیرا هر چه فایده نداشته باشد، روزی حذف می‌شود. یک وقتی ما گوشه خانه‌مان می‌نشینیم و می‌گوییم حیف که قدر ما را نشناختند، ولی امروز که این همه کار بر عهده ماست نمی‌توانیم چنین چیزی بگوییم. البته این اشکال که حوزه در این سمت پیش نمی‌رود، یک بخشی از آن به حوزه بر می‌گردد و بخش دیگری از آن به دولت و مجموعه حاکمیت مربوط می‌شود؛ زیرا از آن سو هم باید طلب باشد؛ یعنی دولت باید مطالبه بکند. اگر از عاقله استفاده نکنیم، تعقلمان ضعیف می‌شود. دولت به معنای عام، نیازهای خود را به حوزه ارائه دهد و به جد مطالبه کند.

پی‌نوشت:

۱. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹.



راهی به سوی تفکر

پیشنهادات فضلای حوزه برای تقویت روحیه تفکرمحوری حوزه

مصاحبه

میثم واحدی

اشاره

در راستای پیگیری و آسیب‌شناسی فضای علمی حوزه نوبت به موضوع تفکرمحوری رسید. تفکر محوری در واقع مفهومی در ازای حفظ محوری است و دغدغه پرداختن به آن ناشی از رویکرد و روحیه‌ای است که در حوزه و طلبه ها احساس می‌شود از جمله اینکه گویا طلبه‌ها قبولی در امتحانات را تنها هدف از مطالعه دروس دانسته، از این جهت به حفظ مطالب و مراجعه به تلخیص‌ها متوسل می‌شوند و لاجرم از روحیه دقت و تامل در متون و نگاه نقادانه و موشکافانه به آن‌ها کاسته شده است. در همین زمینه مصاحبه هایی با چند تن از دست‌اندرکاران حوزوی اعم از استاد، طلبه و مسئول ترتیب دادیم. پاسخ‌های این بزرگواران به پرسش ما «چه عواملی سبب گرایش طلاب به حفظ‌گرایی می‌شود و چه راه‌کارهایی برای تقویت روحیه تفکرمحوری می‌توان ارائه کرد؟» به شرح زیر است:

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با حجت الاسلام والمسلمین ارسطا

از اعضاء پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

رهنامه: چه عواملی حوزه و طلاب را به سمت حفظ‌گرایی کشانده است و در مقابل چه راهکارهایی برای تقویت روحیه تفکرمحوری در حوزه می‌توان ارائه کرد؟

استاد: مسائل اقتصادی، یکی از عواملی است که سبب می‌شود حوزه و طلبه‌ها به سمت حفظ‌محوری بروند. یکی از بزرگان حوزه که در حال حاضر در شمار مراجع تقلید هستند، می‌فرمودند هنگامی که در حوزه نجف درس می‌خواندند، خیلی وقت‌ها غذایی که داشتند، در حد مقداری نان و ماست بود، ولی برای آن‌ها این گونه زندگی کردن سخت نبود، به این دلیل که بسیاری از مردم نیز در آن زمان شبیه آن‌ها زندگی می‌کردند. از این رو، آن وضعیت را می‌توانستند تحمل کنند.

بنده در آغاز دوره طلبگی، وضعیت مناسبی نداشتم، منتها خیلی‌ها بودند که وضعیت‌شان شبیه من بود، ولی طلبه‌هایی که امروز در جامعه ما زندگی می‌کنند، اولاً اگر مبالغی را که طلبه‌ها الان به عنوان شهریه از حوزه دریافت می‌کنند با مبالغی که طلبه‌ها سی ـ چهل سال پیش از حوزه دریافت می‌کردند، مقایسه کنیم، می‌بینیم شهریه‌های امروز به مراتب از آن زمان، نسبت به مخارجی که در این زمان وجود دارد، کمتر است.



این دشواری اقتصادی سبب می‌شود طلبه‌ها در کنار درس‌های طلبگی، به کار دیگری بپردازند تا معاش خود را تأمین کنند. به این منظور ناچارند برای اینکه بتوانند در امتحانات حوزوی نمره قابل قبولی بیاورند، به حفظیات بپردازند



مسئله دوم به فرهنگ حاکم بر جامعه مربوط است که در بسیاری از موارد متأسفانه دیده می‌شود که فرهنگ تکاثرطلبی و تجمل‌گرایی، حاکم است. از این رو، طلبه نه تنها نمی‌تواند با دریافت شهریه، زندگی حداقلی قابل تحملی برای خودش داشته باشد، بلکه در بسیاری از موارد به راحتی نمی‌تواند تشکیل خانواده بدهد این نشان‌دهنده دشواری وضعیت اقتصادی حاکم بر زندگی فعلی طلبه‌هاست. این دشواری اقتصادی سبب می‌شود طلبه‌ها در کنار درس‌های طلبگی، به کار دیگری بپردازند تا معاش خود را تأمین کنند. به این منظور ناچارند برای اینکه بتوانند در امتحانات حوزوی نمره قابل قبولی بیاورند، به حفظیات بپردازند و به کتاب‌ها و جزوه‌ها رو آورند که صرفاً دارای جواب نمونه سؤالات امتحانی است و به حفظ کردن جواب آن سؤالات بسنده، و در امتحانات شرکت می‌کنند تا نمره‌ای بگیرند. آن‌ها تنها به فکر این هستند که بقیه وقتی را که از این راه می‌توانند به دست آورند یا صرف

کار اقتصادی کننـد یـا بـه فعالیت دیگـری بپردازنـد کـه بـه گونه‌ای بـرای آن‌هـا بتواند درآمدزا باشـد.
عامـل دیگـری کـه سـبب رو آوردن طلبه‌هـا به حفظیات می‌شـود، این اسـت کـه نظارت استادان بر شـاگردان، کم شـده اسـت. شـاید در گذشـته در موارد متعددی، به دلیل تعداد کم شـاگردان، اسـتادی می‌توانسـت نظارت دقیق‌تری نسـبت به طلبه‌هایی داشـته باشـد کـه در درسـش شـرکت می‌کننـد و ببیند آیـا به صورت جدی درسشـان را دنبـال می‌کنند یـا نـه. وقتـی نظـارت کاهـش می‌یابد، طبیعی اسـت کـه آسـیب‌هایی نیـز پدیـد خواهد آمـد کـه یکـی از آن‌هـا، رو آوردن طلبه‌ها بـه حفظ کردن، بـرای قبولی در امتحان اسـت. در ایـن میـان، عامل سـومی که ممکن اسـت اثر داشـته باشـد، این اسـت کـه درس‌های حـوزوی دیربـازده اسـت و بازدهـی ایـن دروس بـر خلاف دروس دانشـگاهی، به سـرعت ظاهـر نمی‌شـود. در دانشـگاه، دانشـجو بـا چهـار سـال درس خوانـدن می‌توانـد مـدرک لیسـانس و بـا دو سـال درس خوانـدن، مـدرک فـوق لیسـانس بگیـرد. همچنیـن بـا چند سـال دیگـر درس خوانـدن، می‌توانـد مـدرک دکتـرا بگیرد و با ایـن مدرک‌هـا می‌تواند در مراکزی اسـتخدام شـود، ولی در نظام حوزوی، دروس دیربازده اسـت و یکی از مشـکلاتی کـه ایـن دیربازدهـی ایجـاد می‌کند، اسـتخدام نشـدن در جاهای مختلف اسـت.
مشـکل دوم این اسـت که طلبه احساس کنـد آنچه خوانده اسـت، در زندگی روزمره‌اش و در زندگـی حاکـم بـر مـردم جامعـه او، اثـر چندانـی نـدارد و چنـدان بـرای خـودش و جامعه‌اش نمی‌توانـد مفید باشـد. بـه همین دلیل، به سـراغ مطالعات جنبـی و فعالیت‌های دیگـری مـی‌رود کـه بتواند این نقصانی را که در درس‌هـای حوزوی احسـاس می‌کند، از آن طریـق جبـران کند. در نتیجه، وقـت کافی برای مطالعه و دقـت در دروس حوزوی پیدا نمی‌کنـد و سـرانجام بـرای قبولـی در امتحان، بـه حفظ کـردن رو می‌آورد.
عامـل چهـارم کـه در ایـن زمینـه می‌تواند اثرگـذار باشـد، رواج نیافتن شـیوه‌های مطلوبی اسـت کـه در گذشـته در حوزه وجود داشـت. بـرای نمونه، یکی از شـیوه‌ها، مقیـد بودن به مباحثـه دروس بـود. امـروزه پایبنـدی به مباحثـه در میان طلبه‌ها، کمتر از گذشـته اسـت. طلبه‌هـا درس می‌گیرنـد، ولـی اهل مباحثه نیسـتند، چه برسـد به اینکه اهـل پیش‌مطالعه و فعالیت‌هـای علمـی دیگـری باشـند کـه در گذشـته در میـان طلبه‌ها به عنوان شـیوه‌ای رایـج حاکـم بـود. این رونـد سـبب می‌شـود طلبـه به عمـق مباحثی کـه می‌خوانـد، نتواند پـی ببـرد و در نتیجـه، حفظ‌محوری گسـترش می‌یابد.

رهنامه در زمینـه راهکارهـای پیشـنهادی بـرای رفـع ایـن معضـل، چـه مسـائلی را می‌توانید مطـرح کنیـد؟
اسـتاد: در نقطـه مقابـل هـر کـدام از ایـن عوامـل، راهـکاری را می‌تـوان در نظـر گرفت. مـن فکـر می‌کنم مهم‌تریـن عامل، همـان عامل اقتصـادی اسـت. طبعا بايد قـوه مجريه بـه رفـع فشـارهای اقتصـادی بپـردازد که بـر برخی اقشـار، از جملـه طلبه‌ها حاکم اسـت. مسـئله دیگـری کـه بـه عنـوان راه‌حل قابـل طرح اسـت، این اسـت کـه وزارت ارشـاد و سـازمان تبلیغـات و حوزه‌هـای علمیه، بـه عنوان نهادهایـی که در مسـائل فرهنگی حاکم بـر جامعـه می‌تواننـد اثرگـذار باشـند، بـه اصـلاح نـگاه فرهنگی مـردم و روحیـه حاکم بر مسـائل اقتصـادی کـه در میان مـردم وجود دارد، توجه داشـته باشـند. اصـلاح ارزش‌های اقتصـادی کـه بـرای مردم مطـرح اسـت، در ایـن زمینه می‌تواند گره‌گشـا باشـد.
نظـارت دقیـق اسـتادان و مـدارس علمیـه بـر فعالیت‌هـای علمـی طلبه‌ها، یکـی دیگر از عواملـی اسـت که می‌تواند راهگشـا باشـد. بـا نظـارت و وادار کردن طلاب بـه مباحثه و با تنظیـم و اصـلاح کتاب‌های درسـی حـوزوی، به گونه‌ای کـه در هر زمانی طلبه احسـاس کنـد آنچـه می‌خوانـد، برای حال او و جامعه‌اش مفید اسـت و قسـمتی از مشـکلات جامعه را بـا آنچـه خوانـده اسـت، می‌تواند حل کنـد و در مسـیر جلوگیری از مفاسـدی که عرض شـد و حاکـم کـردن روحیـه دقت و تفکر بر حوزه‌هـا، می‌تـوان پیش رفت.

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با
حجت الاسلام والمسلمین حاج ابراهیم
استاد حوزه و دانشگاه

رهنامه چـه عواملـی می‌توانـد حـوزه و طلبه‌هـا را بـه سـمت حفظ‌گرایـی بکشـاند و در مقابـل بایـد چـه راه‌کارهایـی بـرای کشـاندن آن‌ها به سـمت تفکرمحـوری، ارائـه کرد؟
اسـتاد: بـرای تفکـر بـر موضوع‌هـای علمی، بایـد برخی اطلاعـات علمی را به یاد داشـت. از ایـن رو، بخشـی از لـوازم آمـوزش، حفـظ کـردن اسـت و در ایـن بـاره تردیدی نیسـت. منتهـا وقتـی حفظ‌گرایـی در تقابل بـا تفکرگرایـی مطـرح می‌شـود، بیشـتر مقصـود این اسـت کـه زمینـه‌ای را فراهـم نکنیم که بـه جای اینکه طلاب سـراغ اندیشـیدن و بازبینی و تأمـل عمیـق نسـبت بـه موضوع‌هـا برونـد، صرفاً بـه محفوظـات خـود بیفزاینـد و این محفوظـات هـم بـدون تأمل و پشـتوانه عمیـق عقلانی، منتقل بشـود.
شـیوه‌های ارزیابـی، یکـی از عوامـل حفظ‌گرایـی اسـت،یعنی شـیوه‌هایی که بـا آن نحوه کار درسـی طلبـه را ارزیابـی می‌کنیم. بـرای نمونه،امتحـان می‌گیریم و نمـره می‌دهیم. با وجـود اینکـه حفظ کـردن حتی بـرای اندیشـیدن،تا حدی ضـرورت دارد، ولـی نباید صرفاً شـیوه‌های ارزیابـی مـا بـه درس‌هایـی که تدریس شـده اسـت، معطوف باشـد، بلکـه باید گاهی مسـئله طرح کنیم و بخشـی از شـیوه امتحان گرفتن، عبارت از حل مسـائل باشـد. بـرای نمونـه، اگـر کسـی بخواهـد درس منطـق ریاضـی بخواند،امـکان ندارد بـدون حل مسـئله‌ای مفصـل بتوانـد از پـس امتحـان برآیـد، در حالی که غالبـاً در امتحانـات ما طرح مسـئله خیلـی کـم اسـت یـا اصـلاً نیسـت و بیشـتر مفاهیمی را که تدریس شـده اسـت، مطالبـه می‌کنیـم. از ایـن رو، طـرح سـؤال و مسـائل جدیدمی‌تواند هنگام تدریـس صورت گیـرد و هم هنـگام ارزیابـی و امتحان.بـا ایـن شـیوه، زمینـه‌ای فراهم می‌شـود، بـرای اینکـه طلبه فقـط محفوظـات خـود را افزایـش ندهـد و مقـداری ذهنـش را هـم بـه سـمت اندیشـیدن، سـوق بدهـد. بنابراین، در شـیوه آموزشـی، اسـتاد بایـد مقـداری سـر کلاس فعال‌تـر عمـل کند و بـا انجام امتحان‌هـای پی در پـی، ایـن نـگاه را در طـلاب پدیـد آورد کـه در حیـن درس، مسـائلی مطـرح می‌شـود که آن‌ها باید بیندیشـند و پاسـخ بدهنـد. شـیوه‌های گفت‌وگـو و متن‌خوانـی در حیـن امتحان‌هـای شـفاهی، تا حـد زیادی کمـک می‌کنـد کـه وقتی افـراد می‌خواهنـد متنـی را بخوانند، هم نسـبت بـه ادبیات متن و هـم دربـاره اینکـه مـراد از متـن چیسـت،خوب دقـت کننـد.

وقتی حفظ‌گرایـی در تقابل با تفکرگرایـی مطرح می‌شـود، بیشـتر مقصود این اسـت که زمینـه‌ای را فراهـم نکنیم که بـه جـای اینکه طلاب سـراغ اندیشـیدن و بازبینی و تأمل عمیق نسـبت بـه موضوع‌ها بروند، صرفاً به محفوظات خود بیفزایند



بنابراین،مهم‌تریـن مـوردی که سـبب تفکر می‌شـود، طرح پرسـش اسـت. مسـئله‌ای که در متـن و در ضمـن کلاس آموختـه نشـده اسـت و خودطلبـه و آموزنده، بایـد وقتی با آن روبه‌رومی‌شـود، از خوانده‌هـای خـودش بیشـتر بهـره ببرد تا اینکـه بتوانـد آن را حل کند.

رهنامه در واقـع شـما عامـل اصلـی حرکـت بـه سـمت تفکـر را شـیوه ارزیابـی و سـنجش می‌دانیـد.

اسـتاد: البته افزون بر ارزیابی‌ها، شـیوه تدریس اسـتاد نیز باید فعال‌تر باشـد، چون بسـیاری از کلاس‌هـا یـک طرفـه و غیر فعال اسـت. بـه این معنا که اسـتاد، گوینده و طلبه، شـنونده اسـت، در حالـی که اسـتاد بایـد در کلاس درس، فعال‌تر باشـد وپرسـش‌هایی را مطرح کند و نظریاتـی را بخواهـد و سـپس نظریـات را با هم مقایسـه اجمالی کند که البتـه این فرآیند می‌توانـد طولانـی هـم نباشـد و می‌تواند با طرح سـؤالی و چند دقیقه نظرخواهی و مقایسـه و ترجیـح نظریـات، بـه نتیجـه مطلـوب برسـد. بنابرایـن، در کلاس بایـد پرسـش و پاسـخ وجـود داشـته باشـد کـه این پرسـش و پاسخ می‌تواند نسـبت به درس‌های پیشـین باشـد کـه بدیـن وسـیله طلبه‌هـا تحریـک می‌شـوند تـا مرور بیشـتری داشـته باشـند یـا می‌توانـد دربـاره مطالبـی باشـد کـه در همان جلسـه تدریـس می‌شـود و وقتـی اسـتاد درس را مطالعـه می‌کنـد و می‌خواهـد ارائـه کند،بایـد پیش‌بینـی کنـد چـه پرسـش‌هایی در ذهـن داشـته باشـد تـا در حیـن تدریـس، مطـرح کنـد و طـلاب را بـه اندیشـیدن وادارد.

> **هـم روش درسـی مـا، هـم ارزیابی‌ها و هم متون درسـی ما، باید با مسائلی آمیخته باشد که طلبه بتواند براساس محتوا، آن‌ها را حل کند.**

در بسـیاری از درس‌هـا، در امتحان‌هـای کتبی، باید به طلاب مسـئله بدهیـم، ولی امروزه در درس اصـول، همـان قواعـدی را کـه می‌خواننـد، امتحـان می‌گیریـم. اسـتاد در کـدام امتحـان اصـول کتبـی یا شـفاهی، دو روایت را مطرح می‌کنـد و می‌گوید که نسـبت این روایـات، و جمـع بیـن ایـن دو روایت چیسـت و چگونـه باید با آن برخـورد کنیم؟

بنابرایـن، طـرح پرسـش در حیـن تدریـس و طـرح مسـائل جدیـد در زمـان برگـزاری امتحان‌هـا، اثرگـذار اسـت. البتـه چنیـن شـیوه‌ای فقـط بـرای امتحان‌هـای پایـان تـرم سـودی نـدارد، بلکـه اسـتاد بایـد در ضمـن تـرم، چنـد امتحـان کوتاه بگیـرد کـه در این امتحان‌هـا، شـیوه کار کـردن خـودش و روش مطالبـه مطالـب از طلبه‌هـا را بـه ایشـان بفهمانـد و طلبـه بدانـد که هم بایـد از نظر حفظی، روی مطالب مسـلط باشـد و هم اینکه در کاربرد و اسـتفاده آن در حل‌المسـائل، دسـت بازی داشـته باشـد. در ضمن باید تا حدی متـون درسـی شـامل پرسـش‌ها و مسـئله‌ها باشـد. البتـه ایـن امر نسـبت بـه درس‌های مختلـف، متفـاوت اسـت. بـرای نمونـه، بایـد در نحو عبارتـی را بیاوریـم تا طلبـه آن‌ها را اعراب‌گـذاری کنـد و در منطـق، مغالطه‌ها یا اسـتدلال‌هایی را بیاوریم و از طلبه بخواهیم کـه اشـکال آن را بیـان کنـد. همچنیـن در اصول نیزباید متن درسـی مشـتمل بر مسـئله باشـد، نـه فقـط طرح سـؤالاتی کـه مربوط بـه محتواست، بلکه باید مسـئله‌ای باشـد که طلبـه بـا توجـه به محتوایـی کـه آن را فهمیده اسـت، بتوانـد آن را حـل کند.

بنابرایـن، هـم روش درسـی ما، هم ارزیابی‌ها و هم متون درسـی ما، باید با مسـائلی آمیخته باشـد کـه طلبه بتواند براسـاس محتـوا، آن‌ها را حل کند. این امر سـبب می‌شـود تا حدی از حفـظ کـه ضرورت دارد، حاصل، و کاربردها و تفکر درباره اسـتفاده از روش‌ها، تأمین شـود.

رهنامه اگـر بخواهیـم نسـبت به گذشـته مقایسـه‌ای داشـته باشـیم، آیا در گذشـته چنیـن روش‌هایـی وجـود داشـته یـا اینکه در گذشـته، بـا همین متـون و روش تدریـس و اینکـه ارزیابـی هم به معنایـی، مانند امـروز نبوده، تفکرمحوری بیشـتر رواج داشـته اسـت؟

اسـتاد: البتـه ایـن حـرف بـه برخی مـوارد بسـتگی دارد. مـا آمـاری نداریم که در گذشـته چنـد نفـر طلبـه داشـته‌ایم و از میـان آن طلبه‌هـا، چنـد آدم بـزرگ، پدید آمدنـد. افزون بر ایـن، عاملـی که بسـیار مهم اسـت و نبایـد از قلم بیفتد، تأکیـد روی چگونگـی مباحثه در عالـم طلبگـی، به عنوان راهکار اسـت. یکـی از راهکارهای تقویت تفکرمحـوری، افزایش کیفیـت مباحثـه اسـت کـه در مباحثـه دو طرفـی که بحـث می‌کننـد، به جد طرح سـؤال کننـد، نـه اینکـه صرفاً گفته‌های اسـتاد را بـرای یکدیگر تکرار کننـد. البته تـا حدی این کار نیـز سـبب ثبـات و حفـظ بهتر مطالب می‌شـود، ولی اگـر از یکدیگر بپرسـند و به هم پاسـخ بدهنـد و فضـای مباحثه، فضایی باشـد که هم مباحـث، مرور، و هم مسـئله مطرح شـود،بر گرایش بـه تفکر، اثرگذار اسـت.

بایـد بـه ایـن نکته دقت کنیـم، که شـاید در میان گذشـتگان، قوت فضای مباحثه بیشـتر از امـروز بـوده اسـت. بـرای نمونـه، برخـی هم‌مباحثه‌ای‌هـا کـه بـا هـم سـر درس‌هایی می‌رفتنـد و بحـث می‌کردنـد، خودشـان می‌رفتنـد کتاب‌هایـی را در آن بـاره مطالعـه می‌کردنـد و بـه بحـث می‌گذاشـتند. خیلـی فرق اسـت بیـن اینکه مـن بنشـینم و کتابی بخوانـم و سـعی کنـم بفهمـم تـا اینکه کتابـی را بخوانم و بیایـم در مقابل سـؤال و جواب دیگـران ـ کـه هـم بحثی‌هـای مـن هسـتند ـ آن را تقریـر کنـم و پاسـخ بدهـم. بـه این ترتیـب، زمینـه بـرای فهـم عمیق‌تر و تفکر بیشـتر فراهـم می‌شـود. از ایـن رو، باید روی شـیوه مباحثـه تأکیـد کنیـم و اصـل مباحثـه را جدی بگیریـم. باید شـیوه مباحثـه نیز این گونـه باشـد کـه واقعاً اطرافیـان بحث، در طرح سـؤال و جواب، ورود جدی داشـته باشـند و اگـر سـؤالی مانـد، بعدهـا آن را با اسـتاد مطـرح کنند.

برخـی بـر ایـن باورند که گذشـتگان، بیشـتر اهل تفکـر بوده‌انـد. اولاً باید بگوییـم منظور از گذشـتگان چـه دوره‌ای اسـت و آیـا واقعـاً ایـن داده، داده‌ای درسـت اسـت و از میان طلاب پیشـین، چنـد نفـر به اسـتادی خـوب در مباحث عقلی و فلسـفی یـا اصولی،تبدیل شـده‌اند. امـروز حـوزه که حدود سـی هزار طلبه دارد، ممکن اسـت ده یا بیسـت مجتهـد و پنج مرجع تقلیـد، پدیـد آورده باشـد که نشـانه هوش‌مندی و خوب درس خواندن و اندیشـیدن اسـت.

نکتـه دیگـر ایـن اسـت که در گذشـته صبـوری کـردن در مقابـل درس و بحث، بیشـتر وجـود داشـته اسـت. بالاخـره آدم‌هـا در دوره جدیـد، صبـر کمتـری دارنـد، هم بـه لحاظ تربیتـی و هـم از نظـر سـرعتی کـه در مسـائل هسـت. شـاید این‌هـا جـزو عوامـل درجه دومـی باشـد کـه بتوانیم جزو علل موفقیت گذشـتگان نسـبت به طلاب جدید برشـماریم. زیسـتن در آن دوره، آدم‌ها را صبورتـر بـار می‌آورد و شـاید در درس خوانـدن هم بردبارتر بودنـد. خیلـی وقت‌هـا شـکیبایی در برابـر مسـئله‌ای کـه می‌خواهیـم آن را حـل کنیـم، زمینه‌مناسـبی بـرای اندیشـیدن فراهم مـی‌آورد.

رهنامه اگر نکته‌ای هست، بفرمایید.

اسـتاد: می‌توانیـم بـرای کمـک گرفتـن در زمینـه تفکرمحوری، بـه افـرادی مراجعه کنیم کـه در علـوم تربیتـی و روان‌شناسـی، به ویژه روان‌شناسـی تعلیـم و تربیـت کار می‌کنند؛ زیـرا در ایـن رشته‌ها مطرح اسـت که شـیوه تعلیـم و تربیت چگونه باید باشـد کـه صرفاً بـه جـای افزایش محفوظـات افراد، بتوانیـم انگیزه اندیشـیدن را در آن‌هـا افزایش بدهیم.

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با
حجت الاسلام والمسلمین رجبی

رهنامه: چه عواملی می‌تواند حوزه و طلبه‌ها را به سمت حفظ‌گرایی بکشاند و از تفکرمحوری دور سازد؟

استاد: این مسئله ناهنجار، چه درباره مسائل آموزشی باشد و چه در زمینه مسائل غیر آموزشی، اگر از روی عمد و عناد نباشد، قطعاً نشانه نداشتن مهارت است. برای نمونه، کسی که سیگار می‌کشد، بلد نیست برای حل نیازش کار دیگری بکند که به سیگار پناه نبرد و اگر نمی‌تواند سیگار را کنار بگذارد، به این دلیل است که بلد نیست چه‌طور باید آن را ترک کند یا مثلاً کسی که عصبانی می‌شود، به این دلیل است که بلد نیست عصبانی نشود، وگرنه هیچ کس دوست ندارد عصبانی شود. انسان‌ها بر اساس فطرتشان، خوبی‌ها را دوست دارند و از بدی‌ها گریزانند، ولی بلد نیستند چه‌کار کنند و فکر می‌کنند کارهایی که از طریق خانواده یا محیط یاد گرفته‌اند، بهترین کار است. در مسائل آموزشی نیز وضع به همین منوال است. طلاب مهارت لازم را برای حذف حفظ‌گرایی به دست نیاورده‌اند. آسان‌ترین راه که به نظرشان می‌رسد، همین است. منابع لازم به صورت خلاصه و دسته‌بندی شده در دسترس است و از این راه در کمترین زمان ممکن و با کمترین هزینه‌ای که صرف می‌کنند، به مطلوبشان می‌رسند، ولی اگر مهارت‌های لازم برای تفکر و تحصیل تفکرمحور و پژوهش‌محور به آن‌ها آموزش داده شود، به خودی خود پس از مدتی، به هیچ وجه به سمت حفظ‌گرایی و مدرک‌گرایی کشیده نمی‌شوند.

> **باید استادان را آموزش بدهیم که تفکرمحور باشند. قطعاً چنین استادی، طلبه را تفکرمحور بار می‌آورد.**

بنابراین، ما باید زیر ساخت‌ها را آماده کنیم که طلاب مهارت لازم را برای تفکرمحوری بیابند. باید استادان را آموزش بدهیم که تفکرمحور باشند. قطعاً چنین استادی، طلبه را تفکرمحور بار می‌آورد. مدرسه‌ها و نظام آموزشی نیز باید به گونه‌ای تفکرمحور باشد.

ما از سال گذشته این کار را در حوزه علمیه مروی آغاز کردیم و بیست درصد از نمره قبولی طلاب را به پژوهش و کارهای این‌چنینی اختصاص دادیم. باید به سطح و میزان تفکر طلبه در کارنامه او اشاره، و به گونه‌ای در مدارک تحصیلی، آورده شود. در این صورت، طلبه خود به خود، ولو در ابتدا به شکل صوری و ظاهری، ولی بعدها به سمت تفکر کشیده می‌شود. از این رو، برخی سمت کارهای عمیق، مثلاً سراغ پژوهشگاه‌ها، منابع پژوهشی و مجله‌های پژوهشی می‌روند.

بنابراین، آماده‌سازی زیر ساخت‌ها، کار مهمی به شمار می‌آید و یکی از زیرساخت‌ها این است که مدارک تحصیلی، پژوهش‌محور و تفکرمحور باشد و در این جهت، استادان را آموزش دهیم. تفکر نوعی مهارت است. ارسطو دو هزار سال پیش، به شکل روش‌شناسی، آن را به نام منطق صوری تدوین کرد. تفکر و روش تفکر، آموختنی است و باید کسانی باشند که آن را به ما یاد بدهند. اگر اینگونه باشد، به نظر من طلاب به سمت روش حفظ‌گرایی و مدرک‌گرایی نمی‌روند.

رهنامه: چه نظری درباره نسبت میان متون فعلی حوزه با بحث تفکرمحوری دارید؟

کتاب‌ها، یکی از معضلات است. امروزه کتاب‌های جدیدی برای دروس تدوین شده است. در یکی از حوزه‌های تهران که بنده مشاورم، بعد از هر درس، که حدود هفت، هشت صفحه است، بخشی را به نام کارورزی گذاشته‌اند که در آن سه ـ چهار کار عملی، به فراگیران ارائه دادند که باید انجام دهند که بخشی از آن را در کلاس و با نظر استاد انجام می‌دهند و بخش دیگر را باید خودشان به تنهایی، و بخشی را باید با تعامل دو سویه با استاد و خودشان، و بالاخره بخش آخر را باید با تعامل چند سویه میان خودشان انجام دهند، سپس به استاد ارائه کنند.

کتاب‌ها باید اینگونه باشد تا طلبه‌ها درس‌ها را به این شکل بخوانند و بار بیایند. از این رو،یکی دیگر از زیر ساخت‌هایی که متأسفانه در حوزه‌های ما مفقود است، این است که کتاب‌هایی را که برای ۳۰۰ سال پیش نوشته شده و حتی در آن زمان نیز به قصد آموزش نوشته نشده است، کتاب درسی قرار داده‌ایم.

رهنامه: در پایان اگر نکته‌ای را لازم می‌دانید، بفرمایید.

استاد: از جمله کارهایی که ما در مدرسه مروی در راستای حرکت به سمت تفکرمحوری انجام دادیم، این بود که تقریباً خرداد ماه گذشته، سه ـ چهار نفر از استادان برجسته پژوهش را به مدرسه دعوت کردیم که برای استادان ما تدریس کردند، سپس کارگاه‌های تخصصی در رشته‌های عمومی و در رشته‌های ادبیات، فقه، اصول و منطق، برگزار کردیم و به استادان آموزش دادیم که چگونه در حوزه‌های علمیه، تدریس را اندیشه‌محور کنیم. همچنین کلاس‌های پژوهشی طراحی کردیم و درس‌های آموزش غیر حضوری و مجازی پژوهشی گذاشتیم، تا اینکه پس از مدتی، طلبه پرورش یابد و دیگر از استاد لغت نپرسد.

ما در حوزه، سه سال ادبیات می‌خوانیم و در هیچ جای دنیا،سه سال زبانی خارجی را نمی‌خوانند. با وجود این، پس از سه سال، طلبه بلد نیست به زبان عربی صحبت کند. اشکال در کجاست؟ در طلبه‌هاست؟ نه. آن‌ها آمادگی دارند و مستعد نیز هستند. در میزان فداکاری استادهاست؟ نه. آن‌ها نیز فداکار و دلسوزند.

اشکال در نوع روش است. نه استاد بلد است مکالمه کند و نه ما بلدیم مکالمه یاد بگیریم و نه متون و روش آموزشی و زیر ساخت‌هایمان، برای مکالمه عربی آماده است.

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با
حجت الاسلام والمسلمین محسن غرویان
از اساتید برجسته حوزه

رهنامه: چه عواملی حوزه و طلبه‌ها را به سمت حفظ‌گرایی کشانده است و چه راهکارهایی برای تقویت روحیه تفکرمحوری در طلاب می‌توان ارائه کرد؟

استاد: در این باره، به سه نکته مهم اشاره می‌کنم. نکته اول این است که باید در فضای حوزه، از اندیشه و طرح نو استقبال شود و این امر مهم، با حرف و شعار حاصل نمی‌شود، بلکه باید زمینه‌های عملی برای رویش فکر نو و تئوری‌پردازی در زمینه‌های گوناگون فراهم شود که طلبه‌ها استقبال عینی و عملی را ببینند. از این رو، باید به فکر نو ارزش داد. نکته دوم این است که فکر و طرح جدید، در هر رشته‌ای اعم از حوزوی و دانشگاهی، ولو بسیار ابتدایی و سطحی، باید نقد و بررسی شود؛ زیرا گاهی شخصی تئوری و طرحی را مطرح می‌کند و در وهله اول ممکن است مثلاً با تمسخر و بی‌اعتنایی از سوی دیگران مواجه شود، اما وقتی جلسه نقد و بررسی عالمانه‌ای درباره طرح و اندیشه‌اش برگزار شود، می‌بینیم چه بسا همان فکر دارای مبنا و ریشه عمیق‌تری بوده است و توانسته نظریات را به خودش جلب کند. بنابراین، نباید



با فکر نو طلبه‌ها و فضلا برخورد سطحی شود و مخالفت کنیم. نکته سوم این است که باید از کسانی که فکر و طرح نو ارائه می‌دهند، قدردانی شود و باید این قدردانی به صورت مادی و معنوی باشد، به این صورت که این اشخاص تشویق شوند و جوایزی به آنها داده شود. امروزه در حوزه این کارها در حد شعار باقی مانده است. سال‌هاست از فرمایش مقام معظم رهبری درباره جنبش نرم‌افزاری و تولید علم گذشته است، ولی همچنان می‌بینیم وضعیت فرقی نکرده است و از افکار جدید، استقبال چندانی نمی‌شود.

به نظر من، این سه نکته از عوامل مهمی به شمار می‌آیند که سبب تشویق طلبه‌ها به سمت تئوری‌پردازی و کار نو می‌شود.

اگر این اتفاقات رخ ندهد، به هر حال طلبه تنها در این فکر است که مطالبی را حفظ کند و امتحان بدهد تا نمره‌ای به دست بیاورد و مدرکی بگیرد. از این رو، انگیزه چندانی برای طرح نو ندارد و تنها می‌خواهد مانند برخی دانشجویان، درس‌ها را به اصطلاح پاس کند و مدرک بگیرد و بالاتر برود. با این شرایط، روحیه پژوهش تضعیف می‌شود، ولی اگر واقعاً به کسی که حتی گامی کوچک در راه پژوهش برداشته، بها داده شود، در دیگران نیز این انگیزه ایجاد می‌شود که حفظ‌گرایی را مد نظر قرار ندهند، بلکه به تفکر و تأمل بیشتری بپردازند.

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با

حجت‌الاسلام والمسلمین صفرپور

معاون پژوهش مدرسه علمیه معصومیه

رهنامه: چه عواملی حوزه و طلبه‌ها را به سمت حفظ‌گرایی کشانده است؟

استاد: متن، یکی از ارکان آموزش است. متأسفانه متون ما از همان آغاز دوره طلبگی، براساس روش تفکرمحوری تدوین نشده‌اند. اگر متون ادبیات را ملاحظه کنیم، می‌بینیم برای آموزش اعراب به طلبه، او را با قواعدی درگیر می‌کنند که در نهایت طلبه باید آن‌ها را حفظ کند. این در حالی است که می‌توان قواعد اعراب را به این شیوه آموزش داد که کلام دارای مسند، مسندالیه و اسناد است و تمام نحو را می‌توان تحت همین مبنا، آموزش داد، سپس به این مرحله می‌رسیم که مسند، مسندالیه و اسناد، هر کدام دارای مجموعه‌ای قیود و خصوصیاتی هستند. سرانجام نیز به شرح و توضیح این ویژگی‌ها می‌پردازیم. این سه جزء، پایه کلام به شمار می‌آید. تفاوت این روش با روش معمول در این است که دیگر لازم نیست اسم «إنّ» را در منصوبات و اسم «کان» را در مرفوعات بخوانیم؛ زیرا هر دوی این‌ها در دسته مسندالیه قرار دارد و تفاوتی ماهوی بین آن‌ها وجود ندارد. این نوع نگاه به ادبیات، نگاهی تفکرمحور است و از همان آغاز، تفکر طلبه را شکوفا می‌سازد و طلبه به جای حفظ قواعد، با متن نحو و ادبیات، روبه‌رو می‌شود و بهتر مطالب را می‌فهمد. این اشکال را می‌توان درباره متون اصول و فقه و... نیز وارد دانست.

نکته دیگری که در این زمینه قابل طرح است، بحث برنامه آموزشی است؛ زیرا حوزه از این جهت نیز با مشکل روبه‌روست. برای نمونه، در مدرسه معصومیه در آغاز ورود طلبه در حدود دو ماه، پنج درس به او می‌دهند تا اینکه پس از آن، از طلبه‌ها امتحان اختبار بگیرند، ولی مفسده آن این است که طلبه، فرصت مباحثه و تفکر نمی‌یابد و اصلاً نمی‌فهمد چه‌کار دارد می‌کند. طلبه در آغاز ورود، صرف، نحو، تجوید، احکام و عقاید را می‌گیرد و اگر خیلی هنر کند، تنها می‌تواند برخی از این درس‌ها را مطالعه کند و به مباحثه بپردازد، ولی درباره مسائل مهم‌تر، وقتی برای اندیشیدن ندارد، مسائلی مانند اینکه چه‌طور تحصیل کند و چگونه در عرصه تحصیل و تفکر و پژوهش، به مهارت دست یابد. این روندِ خطا که در آغاز ورود شکل می‌گیرد، سبب می‌شود طلاب بد عادت، پرورش یابند و معمولاً تا آخر،وضع به همین شکل ادامه یابد.

به نظرم مشکل دیگر، به کادر آموزشی حوزه مربوط است؛ زیرا متأسفانه کادر آموزشی حوزه، به آموزش نگاه علمی ندارد و فضای آموزشی و مراحل آموزش را خوب لمس نکرده‌اند و کمتر حضور آدم‌های کارکرده و اندیشمند را در فضاهای آموزشی شاهدیم. و این هم معضل بزرگی است.

مطلب دیگری که جا دارد به آن اشاره کنم، بحث جذب نخبه‌هاست؛ زیرا مسئله تفکر به استعداد نیاز دارد. در واقع، مشکل اول این است که نظام آموزش و پرورش ما ـ در دوازده سالی که طلبه‌ها، پیش از ورود به حوزه با آن درگیرند ـ حفظ‌محور است. همچنین دانشگاه‌های ما نیز که برخی طلبه‌ها پس از آن به حوزه می‌آیند، حفظ‌محور است. از این رو، طلبه‌ها در این نظام بد تربیت می‌شوند. مشکل دیگر این است که حوزه نیز نتوانسته برای جذب نخبه‌ها برنامه داشته باشد. برای همین، حوزه در این زمینه از دو جهت، دچار آفت شده است. آفت اول این است که نیرویی تحویل حوزه داده می‌شود، که با روش حفظ‌محوری پرورش یافته و آفت دوم این است که حوزه در میان همان نیروها نیز نتوانسته در بخش جذب نخبه‌ها، کاری جدی انجام بدهد که یک دلیل آن به نظام ارزشی نادرستی بر می‌گردد که بر فضای جامعه ما حکم‌فرماست که قدر و منزلت علوم انسانی شناخته نشده است و متأسفانه در علوم انسانی نیز حوزه در جامعه جایگاهی ندارد.

موضوع دیگر، بحث نظام ارزشی است. نظام ارزشی ما شاخصه‌هایی دارد که برخی از این شاخصه‌ها، نادرست است. برای نمونه، یکی از شاخصه‌های ارزشی آموزشی ما این است که کلاس‌ها پر جمعیت باشد. از این رو، کلاس‌های شلوغ باارزش هستند. اگر استادی در مدرسه معصومیه، هفت یا هشت تا شاگرد داشته باشد، خجالت می‌کشد و اگر دو کلاس داشته باشد و بخواهد کلاس‌های خود را به کسی معرفی کند، اول کلاسی را معرفی می‌کند که جمعیت بیشتری دارد، سپس کلاس دیگر را معرفی می‌کند. ارزش‌ها بر اساس کمیت استوار است. این مورد آسیب‌زاست و استادهای کیفیت‌گرا برای اینکه بتوانند کلاس خوبی اداره کنند، زحمات بسیاری را در موارد مختلف، تحمل می‌کنند. از این رو، نظام ارزشی ما در تعریف استاد خوب، اشتباه می‌کند؛ چرا که نگاهش کمی‌نگر است.

بخش دیگر نظام ارزشی، به خود طلبه‌ها مربوط است. برخی بر این باورند که مدرک‌گرایی یا امتحان‌محوری، آفت حوزه است، ولی من می‌گویم که خیر، امتحان و مدرک، خوب است، ولی متأسفانه معیارهای مدرک در حوزه، جامع، و معیارها و امتحانات کنونی، جوابگو نیست. برای نمونه، اگر طلبه‌ای در معصومیه نمره‌اش نوزده باشد، این نمره برای ما ارزش دارد و دیگر کاری نداریم که آیا این طلبه در عرصه فرهنگ، سیاست و اجتماع نیز موفق است یا خیر؟ این نوع عملکرد، سبب ایجاد خلأ فکری در نظام حوزه شده است. به این معنا که وقتی حوزه با جامعه فاصله داشته باشد و نسبت به حکومت نیز با فاصله حرکت کند، مسائلی که در حکومت و جامعه مطرح می‌شود، دیگر به حوزه ربط پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند موضوع تفکر برای حوزویان باشد. از این رو، موضوع تفکر طلبه‌ها به سمت بحث‌های فرضی و فرضیات کشیده می‌شود. بنابراین، فقط تفکرمحوری مطرح نیست، بلکه باید ببینیم در جاهایی که تفکر وجود دارد، متعلق تفکر چیست. گاهی موضوع تفکر ما مسائلی است که خیلی کاربرد ندارد

فقط تفکرمحوری مطرح نیست، بلکه باید ببینیم در جاهایی که تفکر وجود دارد، متعلق تفکر چیست. گاهی موضوع تفکر ما مسائلی است که خیلی کاربرد ندارد و جامعه با آن درگیر نیست.

و جامعه با آن درگیر نیست. به بیان دیگرباید گفت، حوزه‌ای پویاست و می‌تواند بیندیشد که مسئله داشته باشد، ولی گاهی طلبه در جامعه با مسائلی روبه‌رو می‌شود که خود را به سامان دادن به آن‌ها موظف نمی‌داند؛ زیرا اگر بخواهد به آن موضوع‌ها بیندیشد، از درس‌هایش عقب می‌ماند. آخر درس‌هایش به گونه‌ای تعریف نشده است که جوابگوی این مسائل باشد. پس وقتی با دغدغه‌های اجتماعی روبه‌رو می‌شود، به جای اینکه روی آن‌ها تأمل کند و مثلاً آن مسئله را موضوع پایان‌نامه خود قرار دهد، آن را رها می‌کند و سمت درس‌های حوزه می‌رود و این درس‌ها او را به سمتی می‌برد که در جامعه مسئله جدی‌ای مربوط به درس‌هایش نمی‌بیند. از این رو، از تفکر باز می‌ماند.

یکی دیگر از خلأهایی که سبب شده است حوزه از فضای تفکر فاصله بگیرد، نپرداختن به روش‌های آموزشی است. روش، رکنی از ارکان آموزش است که متأسفانه ما از آن غافلیم. یکی از این روش‌ها، تدریس کارگاهی است که امتیازهای بسیاری دارد و می‌تواند طلبه‌ها را با فرآیند تولید دانش آشنا کند؛ زیرا طلبه از مسئله شروع می‌کند و این گونه طلبه‌ها با مسئله درگیر می‌شوند. این روش‌ها در حوزه وجود ندارد که دلیل آن تصور نادرستی است که ما از دانش داریم و این تصور نادرست، عبارت است از اینکه ما فکر می‌کنیم، برای اینکه به تولید علم بپردازیم، نخستٍ باید تمام علومی را که تا به حال تولید شده است، فرابگیریم. این در حالی است که عملاً عموم طلبه‌ها در پله اول گیر کرده‌اند. از این رو، در آغاز راه هستند؛ زیرا آن‌قدر علوم گسترده است که یک نفر به‌طور طبیعی نمی‌تواند بخش معتنابهی از آن را حفظ داشته باشد، ولی اگر از آغاز دانش‌آموزی، تصور خود را نسبت به علم، تغییر دهیم، آنگاه فرآیند رشد آغاز می‌شود. از این رو، نباید به طلبه‌ها در فرآیند تولید دانش در روش‌های تدریس کارگاهی، بیاموزیم که دانش در سینه خودش است و او می‌تواند چشمه جوشانش را فعال کند و به شیوه اتحاد عاقل و معقول، به دانش دست یابد، یعنی مبنایِ ما در آموزش باید مبنای فلاسفه‌ای باشد که اتحاد عاقل و معقول را پذیرفته‌اند، نه اینکه صرفاً طلبه استاد خود را نظاره، و سخن‌های او را حفظ کند، بلکه خودش باید به مقام اتحاد برسد و اگر ما بخواهیم این فضا را پدید بیاوریم، لازم است از روش تدریس کارگاهی بهره ببریم. این روش، روش سقراطی است که در آن استاد با پرسش طلبه را درگیر، و پرسش‌ها را گام به گام، مطرح می‌کند و از او می‌خواهد که وارد بحث شود.

نکته دیگراین است که حوزه در حیطه علوم عقلی ضعیف عمل کرده و هنوز جایگاه خود را نیافته است و ما باید به سمت حوزه زمان اهل‌بیت، پیش برویم که در آن، کلام مقدم بر فقه بود، نه فقه ثمّ الکلام. در غیر این صورت، بحث تفکر تحت تأثیر قرار می‌گیرٍد. آقا هم در فرمایش خود گفتند که حوزه ما در زمینه کلام ضعیف عمل کرده و شاید اصلا کار جدی‌ای انجام نداده و این مطلب در فضای تفکرمحوری در آموزش حوزه خیلی اثرگذار است.

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با
حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید هادی حسینی
معاون پژوهش شهیدین

رهنامه چه عواملی سبب گرایش طلاب به حفظ‌گرایی می‌شود و چه راه‌کارهایی برای تقویت روحیه تفکرمحوری می‌توان ارائه کرد؟

استاد: در این باره، دو نکته به ذهنم می‌رسد که بیان می‌کنم. اصلی‌ترین مطلب به شیوه تدریس مربوط است. متأسفانه امروزه یکی از آسیب‌هایی که گریبانگیر ما شده، این است که استادان سر کلاس می‌آیند و مطالبی را بیان می‌کنند و از طلاب نیز می‌خواهند که همان مطالب را آماده کنند. سؤالاتی را هم که مطرح می‌کنند، درباره همان مطالب است. حال آنکه تدریس باید به گونه‌ای باشد که با مسئله جلو برود. برای نمونه، باید استاد مسئله‌ای را مطرح کند و از طلاب بخواهد که درباره آن بیندیشند تا در جلسه بعد درباره آن بحث کنند. در شیوه تدریس، باید مسئله بیان شود و از طلبه‌ها بپرسند و به آن‌ها بگویند که شما چه فکر می‌کنید و چه نظری دارید؟ بروید فکر کنید و در جلسه بعد، نتیجه را بیاورید.

باید استادان را آموزش بدهیم که تفکرمحور باشند. قطعاً چنین استادی، طلبه را تفکرمحور بار می‌آورد.

نکته دیگر به پرسش‌های کتاب‌های درسی مربوط است. امروزه اگر به تمرین‌هایی نگاه کنیم که در کتاب‌های درسی ما آمده است، می‌بینیم پرسش‌ها از متن کتاب است. برای نمونه، در بحث منطق، قواعد تعریف در متن گفته شده است و در تمرین می‌پرسند که قواعد تمرین را نام ببرید. حال آنکه این شیوه سبب می‌شود دانش‌آموز به سمت حفظ کردن پیش برود، ولی اگر تمرینی که داده می‌شود، به فکر نیاز داشته باشد و مراجعاتی هم که می‌دهند، تنها مراجعه به کتاب نباشد، یعنی این گونه نباشد که بروید و از کتاب، فلان مطلب را بیابید و بیاورید، چنین پرسش‌ها و مراجعاتی خوب است. باید غیر از آن، مراجعات فکری هم داده شود و از طلبه‌ها نیز نظر بخوانند. امروزه در کتاب‌های غیر حوزوی، از همان ابتدای تحصیل، بچه‌ها را به تفکر وا می‌دارند. برای نمونه، چند جمله می‌نویسند و می‌گویند شما آن را کامل کنید یا اینکه مطلبی می‌دهند و می‌گویند نظر شما درباره این مطلب چیست؟ این گونه پرسش‌هاسبب می‌شود که بچه‌ها به اندیشیدن رو آورند و فقط مطالب را حفظ نکنند.

رهنامه برای اینکه طلبه‌ها را به سمت تفکرمحوری، هدایت کنیم، چه کارهای دیگری باید انجام داد؟

استاد: نباید کلاس‌ها و درس‌ها، استادمحور باشد، یعنی افزون بر اینکه استاد باید درس را با مسئله آغاز کند، برای انتقال درس نیز باید از طلبه‌ها کمک بگیرد تا اینکه طلبه‌ها تشویق شوند بیندیشند. همچنین تمرین درسی باید به گونه‌ای باشد که پاسخ دادن به آن‌ها محتاج به فکر باشد. در واقع امروزه خیلی از پرسش‌های کتاب‌های ما تمرین نیست. از این رو، باید درصدی از تمرین‌ها، پرسش‌ها و فعالیت‌هایی که از طلاب می‌خواهیم، تغییر کند و به این سمت حرکت کند و پرسش‌ها منحصر به مطالب کتاب نباشد.

رهنامه باید نوع تدریس کلاس‌های تفکرمحور به چه شکل باشد؟

استاد: نباید استاد تنها به ذکر مطالب بسنده کند،بلکه باید بچه‌ها را درگیر کار سازد. شاید در همه درس‌ها چنین امکانی وجود نداشته باشد، ولی در برخی درس‌ها از بچه‌ها می‌توان کمک گرفت. درس‌ها و مباحث نقلی که باید نقل شود، ولی در مطالب عقلی، مانند علم اصول، علم کلام، علم فلسفه، علم منطق که فکر نیز در آن‌ها تأثیر دارد، نباید فقط به ذکر قواعد کتاب بسنده کرد، بلکه باید استاد از بچه‌ها بخواهد و به آن‌ها تکلیف بدهد که درباره مسائل بیندیشند و نظر بدهند و پس از اینکه بچه‌ها نظریاتشان را دادند، استاد وارد بحث شود و مطلب را بیان کند. از این رو،از این عامل باید در درس‌هایی استفاده کرد که امکانش وجود دارد. در درس‌های نقلی، مانند ادبیات، این کار را نمی‌شود انجام داد که به طلبه بگوییم بروید و درباره چنین مطلبی فکر کنید.



گفتوگوی رهنامه پژوهش با
حجت الاسلام والمسلمین مردانی
از برگزیدگان جشنواره علامه حلی رحمه‌الله

رهنامه چه عواملی می‌تواند حوزه را به سمت حفظ‌گرایی بکشاند و در مقابل، می‌توان چه راهکارهایی برای افزایش روحیه تفکرمحوری، ارائه کرد؟

استاد: بایدعواملی را که در گرایش طلاب به حفظ‌گرایی مؤثر است و می‌توانیم آن‌ها را جزو آسیب‌های حوزه معرفی کنیم، از جنبه فردی و اجتماعی بررسی کرد. از بُعد اجتماعی، نگاه من بیشتر به نظام آموزشی حوزه است که بنده آن را به سه حیطه تحصیلی، تبلیغی و تحقیقی، تفکیک می‌کنم.

در حوزه نظام آموزشی و تحصیلی، عادت دادن طلاب به شرح و متون کمک درسی، بهانه‌ای شده است تا زمینه تفکر و خلاقیت از طلاب گرفته شود. در واقع ما شاهدیم که طلبه‌ها از روزهای اول که وارد حوزه می‌شوند، گویا اصلاً متون درسی را بدون متن کمک آموزشی، چه در کلاس و چه در مطالعات آزاد، نمی‌توانند بفهمند. طبیعتاً وقتی منبعی را در کنار متن آموزشی قرار می‌دهیم که همه قابلیت‌های تفکر را از طلبه می‌گیرد، این امر سبب می‌شود که شخص فرصتی برای اندیشیدن نداشته باشد. به نظر من در حوزه تبلیغ، یعنی نظام تبلیغی حوزه، آماده بودن قالب‌ها و محتوای تبلیغ و ساماندهی نداشتن مبلغان، یکی از دلایلی است که ما را از تفکرمحوری و تفکرگرایی دور می‌کند، یعنی طلبه می‌بیند برای تبلیغ منابعی را تحت نام متن تبلیغ در اختیار دارد که متأسفانه گاهی وقت‌هاکتاب‌هایی چاپ می‌شود و به طلبه می‌گوید که چه چیزی را بالای منبر به نام روضه بخواند. این موارد با نکته دوم، یعنی عدم ساماندهی همراه می‌شود. بدین معنا که مدیریت و نظارتی بر تبلیغ، وجود ندارد. طلبه نیز برای اینکه بخواهد در ایام تبلیغ به هر شکل وظیفه‌اش را انجام دهد، با توجه به محدودیت‌هایی که در حوزه آموزش نیز وجود دارد، مانند فشردگی دروس و مسائل دیگر، به همین متون قناعت می‌کند و شاید بتوان گفت که دیگر زمینه تفکر درباره تبلیغ برای او پیش نمی‌آید. در حوزه تحقیق نیز بحث ناآشنایی با روش‌ها مطرح است، یعنی هنگامی که ما با روش‌ها و قواعد نگارش و تدوین در زمینه تألیف و تحقیق آشنا نباشیم، طبیعتاً نوآوری و تفکر پدید نمی‌آید.

کی از پیشنهادها و راهکارهای ایجاد توجه به تفکرگرایی، ایجاد پرسش و انگیزه و خلأ ذهنی است.

در جنبه فردی، دو عامل مهم مطرح است که البته شاید درباره همه قابل طرح باشد، ولی مخاطب ما طلاب هستند. یکی از این عوامل، عافیت‌طلبی و عامل دیگر، نبود انگیزه است. عافیت‌طلبی به این معنا که طبیعتاً تولید فکر و علم و ایجاد خلاقیت، دشوار، زمان‌بر و حوصله‌بر است، یعنی شخص باید ساعت‌ها و مدت‌ها وقت بگذارد و کسی که به دنبال راحتی و آسایش است، طبیعتاً به سراغ این کار نمی‌رود. این یک بُعد روانی است که طبیعتاً در اشخاص وجود دارد و تنها انسان‌هایی که بلندهمت، و در پی تولید کاری نو هستند، می‌توانند در این زمینه موفق باشند. مطلب دوم نیز نبود انگیزه است. ما امروزه می‌بینیم که واقعاً در میان طلاب، برای اندیشیدن و تولید اندیشه، انگیزه‌ای وجود ندارد. یکی از پیشنهادها و راهکارهای ایجاد توجه به تفکرگرایی، ایجاد پرسش و انگیزه و خلأ ذهنی است. وقتی استاد می‌خواهد مطلبی را سر کلاس به شاگردان القا بکند، یک روش این است که مستقیماً وارد اصل مطلب شود و آن را توضیح دهد، ولی روش دیگر این است که نخست برای شاگردانش، نسبت به هدف، بحث و موضوع اصلی، پرسش طرح کند و ذهن دانشجو یا طلبه را با پرسش، درگیر سازد، سپس بحث را به سمت نتیجه و موضوع مورد نظر خود هدایت کند. تا پرسش و انگیزه ایجاد نشود، زمینه‌ای برای اندیشه و نوآوری،پدید نمی‌آید.

رهنامه در این زمینه نحوه ارزیابی‌ها چه نقشی می‌تواند داشته باشند؟ مثلاً ارزیابی‌های شفاهی، ارزیابی‌های کلاسی یا نمره‌هایی که به فعالیت‌های طلبه در کلاس تعلق می‌یابد، چه تأثیری در این مسیر دارند؟

استاد: ارزیابی‌ها و فعالیت‌هایی که می‌فرمایید، چند نوع است. یک نوع همین است که امروزه در حوزه و خیلی جاهای دیگر، اعمال می‌شود و بر مبنای حفظیات است که به این نوع نیاز است و نباید آن را کنار گذاشت؛ زیرا کسی که می‌خواهد بیندیشد، به مجموعه معلومات ابتدایی نیاز دارد که بخشی از این معلومات از طریق حفظ کردن به شخص می‌رسد. نوع دیگر ارزیابی که باید وجود داشته باشد، این است که افزون بر ارزیابی حفظیات، ارزیابی کاربردی نیز برای برخی درس‌ها، مانند اصول یا منطق باید وجود داشته باشد که در این ارزیابی از طلبه بخواهند قواعدی را که یاد گرفته است، تطبیق بدهد. تطبیق دادن قاعده‌ای بر مصادیق، از جمله موارد مهمی است که می‌تواند موضوع ارزیابی برخی از دروس باشد. مجموعه پرسش‌های دیگری نیز وجود دارد که به فکر کردن نیاز دارد. برای نمونه، از شخصی بپرسند نظر شما درباره فلان سخن چیست؟ من در بعضی جاها،غیر از حوزه دیده‌ام که در امتحان‌ها سؤال می‌دهند که درباره فلان مطلب، نظر آقای فلانی این است،حالاشما این نظر را تحلیل کنید که آیا درست است یا خیر. پاسخ به این پرسش نیز به فکر نیاز دارد و این شیوه در متفکرسازی فرد بسیار اثرگذار است. امروزه در امتحان‌های حوزه می‌بینیم که حدود نود درصد پرسش‌ها، حفظی است. بنابراین،طلبه احساس می‌کند پس من باید مطالب را حفظ، و روی حفظ مطالب، سرمایه‌گذاری کنم. اگر شیوه طرح پرسش‌ها فرق کند، طلبه می‌فهمد که مثلاً باید روی تطبیق دادن هم کار کند و وقت بگذارد. پس در ارزیابی کامل، همه جنبه‌ها وجود دارد و با توجه به هر درس، میزان و اهمیت هر یک از این جنبه‌ها، گوناگون است و ملاک ثابتی برای همه درس‌ها نمی‌توان ارائه کرد؛ ولی دستکم یکی از ارکان ارزیابی این است که پرسش‌هایی داده شود که مطالب آن در کتاب هست، ولی مستقیماً پاسخ آن در کتاب بیان نشده است و طلبه باید به یاری اندیشه، صحت و سقم آن را بررسی کند. این نوع پرسش‌ها باید با ضریب خاص خودش، رکن سؤالات باشد.

من در کلاس‌ها چنین کاری می‌کنم. برای نمونه، گاهی ارجاعاتی می‌دهم و می‌گویم به فلان کتاب مراجعه کنید.گاهی نیز برخی مطالب را می‌گویم که خودتان باید نظر بدهید و به کتاب نیاز ندارد. خودتان فکر کنید و نظر بدهید که آیا این سخن که از بوعلی نقل می‌شود،درست است یا نه. این روش سبب می‌شود که هم استاد خوب، تربیت شود و هم کسانی تربیت شوند که بعدها در زمینه پژوهش، مشکلات را بتوانند حل کنند و به تولید علم بپردازند.

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با
حجت الاسلام والمسلمین رفیعا

رهنامه: چه عواملی می‌تواند طلبه‌ها را به سمت حفظ‌گرایی بکشاند و در مقابل چه پیشنهادهایی برای تقویت روحیه تفکرمحوری دارید؟

استاد: به این پرسش، باید این گونه پاسخ داد که در درس‌های حوزوی، برخی مطالب به گونه‌ای است که چاره‌ای جز حفظ آن‌ها نیست و طلبه باید آن‌ها را به عنوان اطلاعات عمومی و تقویت پایه علمی‌اش، یاد بگیرد، به گونه‌ای که ملکه ذهنش شود. برای نمونه، در درسی مانند ادبیات، حتماً برخی مطالب باید حفظ شود و گریزی از آن نیست.

گذشتگان نیز قدرت علمی و استدلالی داشتند، ولی از حفظیات نیز بهره‌مند بودند. چنانکه هنوز برخی استادان ما، مانند آقای سبحانی، گاهی وقت‌ها هنگام درس،اشعاری که حدود هفتادسال پیش حفظ کرده است، هنوز به خاطر دارد و برای طلاب می‌خواند و هنوز این حفظیات در مطالعات و تفکراتشان، به ایشان کمک می‌کند.

بنابراین، چاره‌ای جز این نیست که اطلاعاتی در ذهن طلبه به وجود بیاید و کمک کند تا ذهن طلبه شکل علمی‌اش را بیابد. در فقه و اصول و دیگر درس‌ها نیز این گونه مطالب وجود دارد، ولی باید توجه داشت که حفظ کردن راه‌هایی دارد. برای نمونه، راه درست حفظ قاعده‌ااین است که درباره آن مباحثه کنیم. در گذشته، این روش‌ها وجود داشت، ولی امروزه کمتر شده است. وقتی قاعده‌ای را یاد گرفتیم، باید آن را عملاً به کار ببندیم و تمرین عملی درباره آن داشته باشیم تا اینکه خوب در ذهن ما ملکه شود و این گونه نباشد که صرفاً مانند مطالعات دبیرستانی و دانشگاهی،قواعد حفظ شود و به عمق مطالب پی نبریم.

مشکلی هم که گمان می‌کنم امروزه در میان طلبه‌ها وجود دارد، این است که بیشتر طلبه‌ها سر کلاس مطالب را می‌شنوند و گمان می‌کنند یاد گرفته‌اند. از این رو، آن مطالب را به صورت عملی و کاربردی انجام نمی‌دهند.

این ایرادی که به طلاب گرفته می‌شود که چرا در ادبیات و امثال آن ضعف دارند، در همین موضوع ریشه دارد که مسئله تمرین برای یادگیری و حفظ، فراموش شده است و باید این روحیه احیا، و مباحثات به این سمت و سو، سوق داده شود که وقتی طلبه مسئله و قاعده‌ای را آموخت، آن را با تمرین در آیات و روایات و امثال آن، به ذهنش بسپارد.

اگر چنین فرایندی طی شود، طلبه می‌تواند بیندیشد و به ایده‌پردازی بپردازد و فرهنگ تفکرگرایی در میان طلاب پدید آید. از این رو، نمی‌توان گفت حفظ‌گرایی به‌طور مطلق، ناپسند است، بلکه این هم یکی از ملزوماتی است که باید هر طلبه تا حدودی به آن پایبند باشد، ولی با رعایت شرط و شروط آن.

رهنامه: نکته‌ای که وجود دارد این است که چرا امروزه خیلی از طلبه‌ها را می‌بینیم که در طول سال تحصیلی، با عمق کافی و با دقت درس نمی‌خوانند، ولی با رسیدن زمان امتحان‌ها، به مطالعه سرسری برای گرفتن نمره، بسنده می‌کنند. چه عواملی سبب شده است که ما به این سمت حرکت کنیم؟

استاد: این امر عوامل گوناگونی دارد. ممکن است یکی از عوامل مشغله‌هایی باشد که امروز طلاب دارند که در گذشته وجود نداشت. این‌طور که گفته شده است،در گذشته طلبه‌ها بیشتر وقت خود را صرف درس می‌کردند و ممحض در آن بودند و کمتر سراغ کارهایی می‌رفتند که سبب می‌شد تمرکز خود را نسبت به درس از دست بدهند. از این رو، نسبت به فراگیری دانش،پایبندی خاصی وجود داشت.

عامل دیگری که می‌تواند به حل این معضل کمک کند، این است که انسان انگیزه الهی داشته باشد و واقعاً درس را برای فهم کند و یاد بگیرد. این مورد سبب می‌شود که انسان ذهنش را روی مسئله درسی متمرکز بکند، آن گاه بکوشد همان روز که استاد درس می‌دهد، درس را یاد بگیرد و روی آن کار و مطالعه کند تا اینکه درس‌ها تلنبار نشود. در غیر این صورت، در آخر به حفظ‌گرایی رو می‌آورد و برای امتحان دادن مجبور می‌شود به شرح رجوع کند.

عامل دیگری که می‌توان از آن به نام یکی از عوامل ایجاد تفکرگرایی نام برد، هدایت طلاب به سوی فعالیت‌ها و حوزه‌های مورد علاقه‌شان است، یعنی اینکه هر کسی بالاخره نسبت به حوزه‌ای، گرایش‌ها، سلایق و اعتقاداتی دارد و اگر بتوانیم این علایق را ساماندهی کنیم، انگیزه برای تفکر در طلاب ایجاد می‌شود. برای نمونه، از کسی که در زمینه تدریس موفق‌تر است، بخواهیم که در این زمینه تولید فکر و ایده‌پردازی کند. ممکن است شخص دیگری در حوزه تدریس توانایی نداشته باشد، ولی در حوزه تبلیغ، مستعد و توانا باشد و برخی دیگر هم در حوزه تحقیق مستعد باشند. ما باید حوزه و موضوعی را که از طلاب انتظار داریم در حوزه‌ها، تولید فکر داشته باشند، مشخص، و طلاب را به سمت آن‌ها هدایت کنیم و به گونه‌ای بستر را فراهم سازیم که طلبه‌ها در زمینه‌هایی که علاقه‌مندند و توانایی دارند، حرکت کنند.

> **باید توجه داشت که حفظ کردن راه‌هایی دارد. برای نمونه، راه درست حفظ قاعده‌ای این است که درباره آن مباحثه کنیم.**

نکته دیگر، مربوط به افزایش سطح آگاهی‌هاست که در واقع به تخصصی کردن دروس یا حوزه‌های مطالعاتی باز می‌گردد. هنگامی تولید دانش شکل می‌گیرد که ما در حوزه مشخصی، معلوم و محدود وارد شویم و هیچ گاه به صورت کلی‌گویی و مطلق‌گویی نمی‌توانیم حرف تازه‌ای داشته باشیم. از این رو، باید به کمک توانایی‌ها و استعدادهایی که طلاب دارند، آن‌ها را به زمینه‌هایی هدایت کنیم که به سمت تخصص و گرایشی ویژه بروند. هنگامی که طلبه ساعت‌ها، در حوزه‌ای به مطالعه و تحقیق بپردازد، طبیعتاً زمینه برای خلق فکر و ایده نو پیش می‌آید.

به نظر من آخرین نکته، بحث معرفی الگوست که از مهم‌ترین اسباب گرایش طلبه‌ها به سمت تفکرمحوری است، یعنی هر چه‌قدر که سخن بگویند و نظریه‌پردازی و جلسه برگزار شود، ولی تا الگوی عینی مجسمی معرفی نشود، فایده‌ای در به حرکت در آوردن طلاب نخواهد داشت، یعنی تنها سخنِ گفتن از امتیازها و ویژگی‌های تفکرگرایی یا تفکرمحوری، سودی ندارد، بلکه حتماً باید الگو ارائه شود و مثلا بگوییم این شخص با چنین شرایطی که برای همه ما محسوس است و متناسب با جایگاه طلبه‌هاست، توانسته به این جایگاه و مقام برسد.

تشریح زندگی او، معرفی او و خصوصیات و تجربیاتش، در تشویق طلبه‌های دیگر اثرگذار است که به جای حفظ‌گرایی به تفکرگرایی بپردازند.



پس نکته نخست این است که باید طلبه از میزان مشغله‌هایش بکاهد و هدف اصلی‌اش را مسئله علمی قرار بدهد و روی آن متمرکز شود و درس‌ها را، تمرین و مباحثه کند و مسائل را عقب نیندازد.

نکته دیگر که فکر می‌کنم بسیار اثرگذار است، شیوه تدریس است. شیوه تدریس برخی کلاس‌ها، شیوه خسته‌کننده‌ای است. این شیوه که فقط طلبه بنشیند و استاد مطالب را بگوید و برود، خسته‌کننده است.

امروزه، متخصصان در مسائل آموزشی به این نکته اشاره می‌کنند، که آموزش استاد، ده درصد در رشد علمی سهم دارد و نود درصد به فعالیت دانش‌آموز بستگی دارد. نود درصد فعالیت دانش‌آموزهم باید در کلاس نشان داده شود. این در حالی است که امروزه تقریباً همه درس‌های ما استادمحور است. بدین معنا که استاد از آغاز تا پایان، مطالب را بیان می‌کند و در نهایت ممکن است چند نفر در درس اشکالاتی مطرح کنند که گاهی این اشکال‌ها خسته‌کننده است؛ زیرا دقیق و علمی نیست و طلبه‌ای که اشکال را مطرح کرده است، اگر مقداری دقت و مطالعه کند، اشکالش رفع می‌شود. از این رو، اشکال کردن وی، تنها به تلف شدن وقت کلاس و خسته شدن دیگر طلاب می‌انجامد.

بنابراین، استاد باید سر کلاس کاری کند که طلاب خودشان فعالیت کنند و برای فهم بیشتر، بکوشند، نه اینکه استاد همه مطالب را بیان کند.



اینکه برای درسی، متن وجود داشته باشد، خوب است، ولی متن‌محوری خوب نیست. به این معنا که همه هم و غم استاد و شاگرد این باشد که متن را حل کنند.



نکته دیگر نیز این است که به مدت ده سال، درس‌ها در حوزه علمیه، متن‌محور است. اینکه برای درسی، متن وجود داشته باشد، خوب است، ولی متن‌محوری خوب نیست. به این معنا که همه هم و غم استاد و شاگرد این باشد که متن را حل کنند. همانطور که بیشتر درس سطوح، به این مسئله اختصاص می‌یابد که عباراتی را که در متن هست، چگونه باید حل کنند. این روند سبب می‌شود، فهم طلبه نسبت به درس‌ها کاهش یابد. از این رو، انسان می‌بیند اگر در درس خارج شرکت کند، برایش بهتر است. البته ذهن طلبه باید ابتدا نسبت به مسئله آشنایی کلی پیدا کند،به گونه‌ای که مثلاً وقتی دارد لمعه می‌خواند با کلیات فقه و با فروع مهمی که وجود دارد، و در هر بحثی مانند کتاب اجاره، طهارت و...، با فروع مهم آن و اقوال مشهور در آن باب آشنا شود، ولی اینکه مسائل را با رمز و اغماض برای طلبه بیان کنند و استاد وقتش را تلف کند تا عبارت‌های مغلق را به گونه‌ای برای طلبه حل کند، به گونه‌ای که در آخر هم طلبه نمی‌فهمد چه شد، جالب و پسندیده نیست. من نمی‌گویم کتاب‌ها مطلقاً کنار گذاشته شود و لمعه، رسائل، مکاسب و کفایه، تغییر یابد، ولی باید به چند بخش تقسیم شود.

بخش اول آشنایی با مسائل اصولی و آشنایی با مسائل فقهیِ در حد سطح، و بخش دوم آشنایی با متون است. بدین صورت که طلبه بتواند مثلاً نظریات شهید اول و شهید ثانی را در لمعه، با آن مطالبی که آموخته است، تطبیق بدهد. در این صورت، درس، شیرین و لذت‌بخش می‌شود، ولی اینکه طلبه بیاید و سر کلاس بنشیند و هر چه می‌کوشد، با پیش مطالعه و پس مطالعه و مباحثه و امثال این‌ها نفهمد که بالاخره مسئله‌ای که برایش گفته شد، چه شد و از کجا شروع شد و به کجا ختم شد، مطلوب نیست.

یکی از دلایلی که سبب شده است، طلاب به شرح‌های فارسی رو آورند، این است که طلبه احساس می‌کند، مطلب را نفهمیده است، در حالی که به آن نیاز دارد.

امروزه دنیا در مسائل آموزشی به سمتی پیش می‌رود که اطلاعاتی که لازم است، با کمترین هزینه و بیشترین سرعت، در اختیار دانش‌پژوه قرار بگیرد تا او آماده شود. اینکه طلبه می‌بیند شش سال از عمرش گذشته و وقتی از او می‌پرسند چه چیزی یاد گرفتی، نمی‌تواند جواب بدهد، سبب ایجاد افسردگی و ناامیدی می‌شود.

باید به این مسئله توجه داشته باشیم که امروزه طلاب با مسائل جدید آموزشی، روبه‌رو هستند و بیشتر از دبیرستان وارد حوزه می‌شوند و بعضی از آن‌ها نیز در دانشگاه‌ها تحصیل کرده‌اند و دیگر مانند گذشته نیست. شاید اینکه عالمان نسبت به همین سبک و شیوه‌ای که امروز در حوزه هست، خیلی پافشاری می‌کنند، به این دلیل است که روش گذشته‌شان به همین سبک بوده و ذهنیت آن‌ها با شیوه‌های جدید آشنا نیست.این در حالی است که امروزه شیوه‌های قدیمی دیگر پذیرفتنی نیست. افزون بر اینکه سبب می‌شود طلاب هزینه بسیاری برای یادگیری و حل متون صرف کنند. همچنین سبب می‌شود از مسائل بسیار مهم دیگری که لازم است امروزه طلبه‌ای در جامعه نسبت به آن اطلاعات داشته باشد، غافل شود.

طلبه باید پژوهش کردن را یاد بگیرد و آماده اجتهاد شود و در سطح چهار که معادل دکتراست، طلبه باید نظریه‌پردازی کند و به سمت اجتهاد پیش برود. طلبه باید از تاریخ، تفسیر و احکام روز شرعی، آگاه باشد که این موردها در سطح یک و دو باید به او منتقل شود. امروز به طلبه، مراجعه، و از او سؤال می‌کنند. با خواندن لمعه، تنها بخشی از مسائل طلبه حل می‌شود. امروز بسیاری از مسائل مطرح است که در گذشته چنین نبوده است. اقوالی در میان فقیهان مشهور است که شاید با گذشته فرق کرده است، ولی طلبه‌ها از این موردها غافل هستند و این اطلاعات به آن‌ها داده نمی‌شود. این روند در ایجاد روحیه افسردگی خیلی اثرگذار است. طلبه این همه درس می‌خواند و وقت می‌گذارد، ولی وقتی در جامعه از او سؤال می‌کنند، می‌بیند نمی‌تواند پاسخ بدهد. می‌بیند همه وقتش را مکاسب، کفایه و... خوانده، ولی از این مسائل پیش پا افتاده، خبر ندارد.

یکی از مسائل بسیار مهم که امروزه در حوزه رخ داده است و من آن را به فال نیک می‌گیرم، ایجاد مراکز تخصصی حوزه است. این رویداد باید بیشتر تقویت شود و اگر طلبه‌ها در این مراکز تخصصی شرکت نکنند، آسیب می‌بینند؛ زیرا این مراکز سبب می‌شود طلبه اطلاعاتش را افزایش دهد و تقویت کند و با مسائل جدید آشنا شود و خوش‌بختانه شیوه‌هایی که در این مراکز جدید تخصصی به کار گرفته می‌شود، متن‌محور نیست و بیشتر پژوهش‌محور یا آموزشی ـ پژوهشی است و طلبه در این مراکز یاد می‌گیرد چه‌طور بنویسد و چه‌طور کار کند. همچنین با شیوه پژوهش آشنا می‌شود که یکی از مسائل بسیار مهم برای طلاب است. شاید این مسائل برای کسانی که در دانشگاه‌ها حضور دارند، خیلی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد تا برای طلاب. واقعاً تأسف‌آور است که طلبه‌ای پس از شش یا هفت سال درس خواندن نمی‌تواند مقاله‌ای بنویسد. این مسائل باید در حوزه مطرح شود و طلبه‌ها با شیوه پژوهش، مقاله‌نویسی و پایان‌نامه‌نویسی، آشنا شوند که البته کارهایی در این زمینه در حال انجام است که با رونق گرفتن این مسائل، مشکلات حوزه نیز حل می‌شود.

کندوکاو

مقاله



۳۸ آموزش تفکر، نقطه شروع حرکت به سمت تفکر محوری

ابوالحسن بیاتی

نگارنده بیان می‌دارد که برای تعالی یافتن حوزه‌های علمیه از وضع موجود که دانایی‌محوری ناشی از حفظ‌محوری در آموزش است، به وضع مطلوب (مهارت‌محوری که طلاب توانایی کاربرد اطلاعات در عمل را داشته باشند) باید هدف‌گذاری‌های آموزشی از سطح فهم اولیه به حداقل سطح فهم کاربردی، ارتقا بیابد.

مقاله



۴۴ تفکر انتقادی

علی‌رضا حسینی

تفکر انتقادی یکی از پردازش‌های عالی ذهن است که ضمن آن فرد به شیوه‌ای فکر خود را سامان می‌دهد و در همه حوزه‌های زندگی روزمره، به ارزیابی شواهد امور می‌پردازد که دارای دو عنصر است: ۱. تحلیل اندیشه‌هایی که فرد با آن روبه‌روست ۲. ارزشیابی.

متفکر انتقادی نیز دو ویژگی دارد: ۱. آگاه بودن ۲. جامع‌نگر بودن.

مقاله

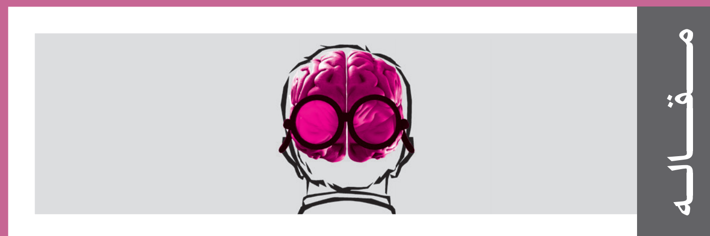


۴۶ روش‌های تفکر و کاربرد آن‌ها در تحصیل

سعید هلالیان

هر یک از روش‌های تفکر، به‌گونه‌ای در تحصیل استفاده می‌شود و با ترکیب دو یا چند روش به انواع بیشتر و مرکب‌تری نیز دست می‌یابیم، ولی آنچه مهم است، هنر و مهارت بهره بردن از هر یک، در جایگاه متناسب و در محدوده اعتبار آن است. این نوشتار با رویکردی کاربردی به بیان روش‌های تفکر و نحوه به‌کارگیری هر یک در تحصیل می‌پردازد.

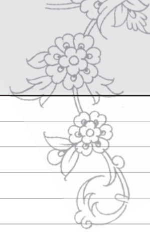
مقاله



۵۳ نگاهی اجمالی به تفکر و تفکر فلسفی

محمد مهدی اعتصامی

انسان به دلیل آنکه موجودی متفکر است و فعالیت‌های خود را از راه تفکر انجام می‌دهد، مخلوقی ممتاز به شمار می‌رود. آدمی، افزون بر تفکر برای رفع نیازها، به تفکر درباره اموری می‌پردازد که از سطح زندگی متعارف برتر است، مانند پرسش درباره آغاز و پایان جهان، سرنوشت خود، آفرینش موجودات و خوش‌بختی. توجه به این پرسش‌ها و یافتن پاسخ آن‌ها نیازمند تفکر درمبادی هستی و جهان است که به آن تفکر فلسفی می‌گویند. در این نوشتار، این کارکرد از تفکر توضیح داده شده است.



آموزش تفکر، نقطـه شروع حرکت به سمت تفکرمحوری

مقاله

ابوالحسن بیاتی

اشاره:
تفقه در دین و کشف «چگونگی حرکت در شبکه هستی»، از گزاره‌های دین است که باید با مدیریت معادلات وجودی، انسان را به سمت اتصال به ابدیت حرکت دهد. عدم تحقق مطلوب این معنا در وضع موجود حوزه‌های علمیه، خودش را در عدم رفع معضلات و مشکلات زندگی فردی و جمعی توسط طلاب، نشان داده است. به نظر می‌رسد منشأ این مسئله، عدم تأکید بر فهم کاربردی در هدف‌گذاری‌های آموزشی ـ پژوهشی حوزه باشد. برای حل این مسئله پیشنهاد می‌شود، روش تحقیق مبتنی بر آموزش «فرآیند قدم به قدم تفکر» در فضای حوزه، پُررنگ شود و روش تدریس نیز به «آموزش پژوهش محور»، ارتقا بیابد.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

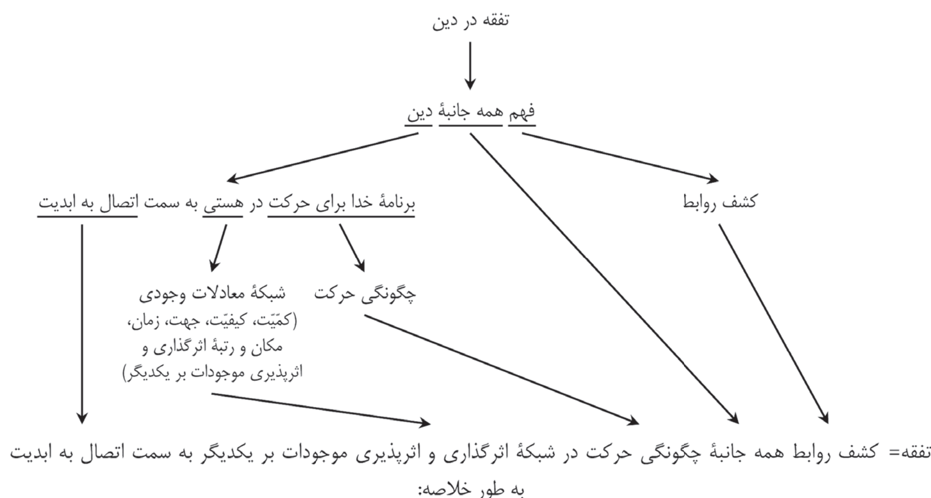
«و ما کانَ المُؤمِنونَ لِیَنفِروا کافَّةً

فَلَولا نَفَرَ مِن کلِّ فِرقَةٍ مِّنهُم طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهوا فی الدِّینِ و لِیُنذِروا قَومَهُم إذا رَجَعوا إلَیهِم لَعَلَّهُم یحذَرونَ».

کلیدواژه
آموزش تفکر، مراتب فهم، فهم کاربردی، تفکر خودآگاه، فرآیند تفکر

پیش‌نیاز بحث

- وظیفه سربازان امام زمان (عج)، تفقه در دین است، به گونه‌ای که بتوانند انذار کنند و زمینه‌ساز حذر کردن مردم شوند.[1]
- تفقه، فهم همه‌جانبه محیط بر موضوع است.
- فهم، کشف روابط است.
- دین برنامه (= چگونگی حرکت) خداوند برای حرکت در شبکه هستی (= شبکه معادلات وجودی) به سمت اتصال به ابدیت است.
- معـادلات وجـودی، یعنـی کمیـت، کیفیـت، جهت، زمـان، مکان و رتبـه اثرگـذاری و اثرپذیری موجودات بر یکدیگر اسـت، به گونـه‌ای که به حرکـت به سـمت هدف خاصـی بینجامد.
- بنابراین، فهم دین، یعنی کشف چگونگی حرکت در شبکه معادلات وجودی به سمت اتصال به ابدیت.



به طور خلاصه:

تفقّه در دین: کشف چگونگی حرکت در شبکهٔ هستی به سمت اتصال به ابدیت است.



آنچــه فاصله اصلی میــان وضع موجود و وضع مطلوب حوزه‌های علمیه در ســاحت آموزشــی و پژوهشی اســت، فاصله بین دانایی‌محوری و مهارت‌محوری است.

بدنه بحث [۲]

وضع موجود حوزه‌های علمیه

اگر دین، برنامه خداوند برای زندگی بشر است و اگر زندگی بشر، جنبه‌های فردی و جمعی دارد و اگر برای رسیدن به هدف دین، همه این جنبه‌ها باید مدیریت شود، آن گاه باید برنامه دین برای همه این ابعاد را فهمید و ارائه کرد، به گونه‌ای که بتواند زندگی فردی و اجتماعی بشر را تنظیم کند و اگر دین به این صورت ارائه نشود، انسان به سمت برنامه‌های رقیب، کشیده خواهد شد.

طـلاب، تـلاش علمی بسیاری دارنـد، کتاب‌های زیـادی می‌خوانند، مباحثه‌های پُر شوری انجام می‌دهند و مرتب، ارزشیابی تحصیلی می‌شوند و بر این اسـاس، ارزش‌گذاری علمی صـورت می‌گیـرد، ولی اثربخشـی ایـن مطالب در رفع معضلات و مشـکلات زندگی‌شـان و دیگـران، کمتر دیده می‌شـود.

برای نمونه، پس از گذشـت ۳۳ سـال از پیروزی شـکوهمند انقلاب اسـلامی در ایران، هنوز حتـی سـاختاری اجتماعـی، بر اسـاس مبانی اسـلامی طراحی نشـده اسـت و بعیـد می‌دانم طـلاب محترم منتظر باشـند کسـی خـارج از حوزه‌های علمیـه بتواند ایـن کار را انجام دهد!

وضع مطلوب حوزه‌های علمیه

در حـوزه مطلـوب، طـلاب علـوم و معـارف اسـلامی، از گزاره‌هـای دینـی اطـلاع دارنـد و می‌تواننـد از آن‌هـا در عمـل برای حل مسـائل و مشـکلات و ارتقای کیفیـت زندگی فردی و اجتماعـی، اسـتفاده کنند.

بـه همیـن دلیل، فضـای عمومی جامعه بـرای بهبود کیفیـت زندگی و رفع مشکلاتشـان و سـازمان‌ها بـرای بهبود کیفیت سـازمان و رفتارهای سـازمان خودشـان، طـلاب علوم دینی را در مقـام مشـاوران برتـر خـود انتخـاب می‌کننـد؛ چرا کـه برتـری آن‌ها در حل مسـئله را دیده‌اند.

فاصله وضع موجود با وضع مطلوب (مسئله بحث)

آنچـه فاصلـه اصلـی میـان وضـع موجـود و وضـع مطلـوب حوزه‌هـای علمیـه در سـاحت آموزشـی و پژوهشـی اسـت، فاصلـه بیـن دانایی‌محـوری و مهارت‌محـوری اسـت.

«دانایی‌محوری» ناشی از «حافظه‌ای» بودن اهداف آموزشی ـ پژوهشی است که اگر بخواهد به مهارت‌محوری ارتقا پیدا کند، باید هدف‌گذاری در فضای آموزشی ـ پژوهشی حوزه‌های علمیه، به سطح «فهم کاربردی» تعالی پیدا کند. بنابراین، مسئله‌ای که در این نوشتار با آن روبه‌رو هستیم، از این قرار است: چگونه می‌توانیم اهداف آموزشی ـ پژوهشی حوزه‌های علمیه را از سطح «فهم حافظه‌ای» به سطح «فهم کاربردی» تعالی بخشیم؟

بـرای پاسـخ بـه چگونگـی ایـن مهم، نخسـت بایـد چیسـتی «فهـم حافظـه‌ای» و «فهم کاربـردی» را بررسـی کنیـم. بنابرایـن، ایـن مباحـث را در دو فصـل تقدیـم می‌کنیـم:

فصل اول: سطوح فهم و ادراک

فصل دوم: چگونگی تعالی به «فهم کاربردی»





آنچه باید در همه شاخه‌های علوم حوزوی به دنبال آن باشیم، این است که مباحث ما مبتنی بر مسائل و مشکلات واقعی و ملموس بنا نهاده شود.



فصل اول

سطوح فهم و ادراک

بر اساس تعاریف لغت‌شناسان، به نظر می‌رسد که فهم، حاصل عملیاتی است که ذهن بر روی داده‌هایش انجام می‌دهد و علم اعم از فهم و تصاویری است که ذهن در ابتدا دریافت می‌کند.[3] عملیاتی که ذهن می‌تواند بر روی داده‌هایش انجام دهد، به کمک عملگرهای زیر است:[4]

۱. مقایسه: دو تصویر یا دو مفهوم با هم مقایسه، و نتیجه گرفته می‌شود که این دو با هم مشابه یا مغایرند و نقاط تشابه و یا تغایر آن‌ها مشخص می‌شود.

۲. تجزیه: تصویر یا مفهومی، به اجزای تشکیل‌دهنده‌اش تجزیه می‌شود و هر جزء آن، تصویر یا مفهومی جدید را ایجاد می‌کند.

۳. ترکیب: چند تصویر یا مفهوم در کنار یکدیگر قرار می‌گیرد و با تکمیل یکدیگر، تصویر یا مفهومی جدید را ایجاد می‌کند.

۴. انتزاع: چند تصویر یا مفهوم مرکب در کنار یکدیگر، و از زاویه دید جدید مورد نظر قرار می‌گیرد. بدین معنا که نقاط اختلاف و تفاوت کنار گذاشته می‌شود و در نتیجه، مشترکات آن‌ها به دست می‌آید، ولی نه در قالب تصویری، بلکه ارتقا و تعالی به مفهومی جدید.

در حقیقت، همه فعالیت‌های یاد شده یک عملکرد بیشتر نیستند: «کشف رابطه‌ها».[5] بنابراین، «فهم»، حاصل عملکرد ذهن در کشف رابطه‌هاست. اکنون باید دید، کشف رابطه‌ها توسط ذهن، سبب ایجاد چه مراتب و لایه‌هایی از «فهم» می‌شود و شاخصه هر کدام از لایه‌های فهم چیست؟

«مراتب و لایه‌های فهم + شاخصه آن‌ها»

۱. تصور اولیه

ادراک در این لایه، عبارت از توانایی تصور و به یاد آوردن اطلاعات است. به این وضعیت، یادگیری طوطی‌وار هم گفته می‌شود. برای نمونه، پرسش‌هایی مانند نام کتاب‌های علامه طباطبایی (ره) چیست؟ بعثت پیامبر اسلام (ص) در چه تاریخی بود؟ جنگ‌های صلیبی در کجا رخ داد؟ پرسش از محفوظات است.

حافظه را برای زندگی (تنظیم ارتباطات) و حرکت به سوی هدف لازم داریم. بنابراین، محتویات آن باید با توجه به هدف و نیازهای زندگی، انتخاب شود. انباشتن حافظه از هرگونه دیدنی و شنیدنی، سبب تضعیف نیروهای آن و قوای فکری خواهد شد.

۲. فهم اولیه

این لایه از فهم عبارت، از بررسی اجزای تصویر (مثلاً موضوع و محمول در گزاره‌ها، واحدهای صوتی در شنیده‌ها، اجزای تصویری در یک عکس و...) برای کشف ارتباط میان آن اجزاست.

۳. فهم کاربردی

پس از آنکه پیوند میان اجزای یک واحد اطلاعاتی را کشف کردیم، سراغ آثار و لوازم آن می‌رویم. کشف ارتباط یک واحد اطلاعاتی با آثار و لوازم و کارکردهایش، فهم کاربردی را رقم می‌زند. جمله «این مطلب به چه درد می‌خورد؟» را بارها شنیده‌ایم. چرا مردم دنبال فایده مطالب هستند؟ چرا به علم محض بسنده نمی‌کنند؟ چون دانش برای زندگی است. ما می‌آموزیم، نیازها و کاستی‌هایمان را برطرف کنیم تا روحمان از محدودیت‌ها خارج شود و به پهنه بی‌انتهای هستی، متصل شود.

حضرت محمد (ص) می‌فرماید: «العلمُ الّذی لا یُعمَلُ به کَالکَنزِ الّذی لا یُنفَقُ مِنهُ أتعَبَ صاحِبُهُ نَفسَهُ فی جَمعِهِ و لَم یَصِل إلی نَفعِهِ؛ علمی که به کار برده نشود، مانند ثروتی است که صاحبش برای جمع‌آوری آن زحمت بسیار بکشد، ولی هیچ گاه آن را برای نیاز خود مصرف نکند».[6]

۴. فهم تحلیلی

وقتی دنبال آثار و کارکردهای اطلاعات ذهنی‌مان در عالَم عمل و تجربه می‌رویم، این اطلاعات باید خود را با قوانین حاکم بر هستی هماهنگ کند، وگرنه قابل استفاده نخواهد بود. از این رو، آنچه در ذهن بی‌عیب و نقص دیده می‌شد، در بسیاری از موارد مشکل‌ساز می‌شود و کاستی‌ها یا ضررهایی را پدید می‌آورد و عمل انسان را با شکست، روبه‌رو می‌سازد. از آنجایی که هر مسئله راه‌حلی دارد، انسان خردمند و صاحب اندیشه، ذهنش را به سوی بازنگری نسبت به محتوای فکر، سوق می‌دهد و به دنبال علت شکست طرح اولیه خود می‌گردد تا بتواند به راه‌حل اصلی مسئله برسد، ولی چگونه؟ اینجاست که فهم تحلیلی با کشف رابطه اجزای آن واحد اطلاعات با هم + کشف رابطه این اجزا با کل آن واحد اطلاعات، رقم می‌خورد تا نقطه اشکال، پیدا و رفع شود. مرکز ثقل فعالیت ذهن در فهم تحلیلی، «احتمال‌پردازی» است. فهم تحلیلی نیازمند نگرش کلان و نظام‌واره (شبکه‌ای یا سیستماتیک) نسبت به موضوعات است.[7] نگرش شبکه‌ای از ضروریات علم‌آموزی است. بدون نگرش شبکه‌ای نمی‌توان علم را برای زندگی به کار برد و به کمال رسید.

۵. فهم استدلالی و نقادانه

در این لایه از فهم با کشف رابطه کل قضیه با قضایای پیشین، به دنبال صحت و بهینگی آن می‌گردیم. انسان بر اساس تصمیم‌ها، حرکت می‌کند و آثار سودمند یا زیان‌باری را پدید می‌آورد. هر تصمیمی یک انتخاب است. انسان در هر انتخابی با گزینه‌های بسیاری روبه‌روست که از میان آن‌ها، باید مواردی را ترجیح دهد. هر انتخابی، ترجیحی است و هر ترجیحی، به مرجح نیاز دارد. وقتی درباره چیزی به قضاوتی می‌رسیم و اظهار نظر می‌کنیم، یعنی درباره درست یا نادرست بودن یا برقرار کردن ارتباط با آن، به تصمیم و انتخابی رسیده‌ایم. ما دو مرحله را در پیش داریم و باید دو مورد را ثابت کنیم:

۱. صحت تصمیم، یعنی روش درستی را در تصمیم‌گیری اتخاذ کرده‌ایم و تصمیم ما با حقایق هماهنگ است.

۲. بهینه بودن تصمیم، یعنی تصمیم ما بهترین انتخاب از بین انتخاب‌های ممکن بوده و دارای مفیدترین آثار است.

کوتاه‌ترین مسیر برای کشف نقاط ضعف و قوت اندیشه یا رفتاری، مقایسه آن با اندیشه‌ها و رفتارهای مشابه است. در بررسی‌های تطبیقی، به سرعت می‌توان موارد اختلاف را تشخیص داد و به دنبال علت اختلاف گشت؛ بررسی تطبیقی میان نظام‌ها و ساختارهایی که مربوط به موضوع مشترک، و حل مشکل مشترکی هستند، ولی تصمیمات متفاوتی را تولید کرده و الگوهای گوناگونی را برای رفع نیاز ارائه داده‌اند و هر یک مدعی حل مشکل‌اند. همچنین پس از مقایسه میان اندیشه‌ها و برنامه‌های گوناگون باید با داشتن استدلالی متقن یکی از آن‌ها را ـ که می‌تواند برنامه تولید شده توسط خود شخص باشد ـ برای برنامه برتر برگزید.

۶. فهم خلاقانه

فهم خلاق، کشف رابطه کل قضیه با شبکه هستی است. بررسی روندهای جاری در هستی و ارتباط قضیه با آن روندها، حرکتی آگاهانه به سوی زندگی مطلوب را رقم می‌زند. پس از آنکه ساختارها و برنامه‌های موجود نقد و بررسی شد، سلسله اسباب و نظام علی و معلولی آن‌ها شناخته خواهد شد. بنابراین، امکان حدس زدن آثاری که در آینده از این سیستم‌ها بروز می‌کند، پدید خواهد آمد. از این رو، همه فعالیت‌های ذهنی متمرکز خواهد شد تا برای پیشگیری از مشکلاتی که احتمال وقوع آن‌ها در آینده می‌رود، راه حلی بیابند یا با ارائه برنامه‌هایی، آینده‌ای ایدئال را طراحی کنند.

ردیف	روند فعالیت‌های ذهن	مراتب و لایه‌های فهم	شاخصه هر یک از لایه‌های فهم
۱	دریافت اطلاعات اولیه	**تصور اولیه**	بتواند به یاد بیاورد (بتواند بازگو کند، بتواند محفوظاتش را با خارج تطبیق کند و... .)
۲	کشف رابطه موضوع و محمول	**فهم اولیه**	بتواند به بیان خود، مطلب را بازگو کند (بتواند توضیح بدهد، بتواند جمله‌سازی مجدد کند، بتواند ترجمه کند، بتواند شکل مطلبی را بکشد و... .)
۳	کشف رابطه کل قضیه با آثار و لوازم	**فهم کاربردی**	بتواند استفاده کند (بتواند به کار ببرد، بتواند تعمیم بدهد، بتواند توصیه کند و... .)
٤	کشف رابطه اجزا با هم و رابطه جز با کل	**فهم تحلیلی**	بتواند احتمالات ممکن در یک موضوع را شناسایی کند (بتواند تحقیق کند، بتواند فرضیه بدهد و... .)
۵	کشف رابطه کل قضیه با قضایای قبلی	**فهم استدلالی و نقادانه**	بتواند برای اثبات بهترین حالت از احتمالات مختلف، استدلال بیاورد و بقیه را نفی کند (بتواند نظریات دیگران را نقد کند، بتواند بین نظریات قضاوت کند و... .)
٦	کشف رابطه کل قضیه با شبکه هستی	**فهم خلاقانه**	بتواند نظریه بدهد، بتواند تولید کند، بتواند ابداع کند و... .)

فصل دوم

چگونگی تعالی به «فهم کاربردی»

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، دارای قوانین و معادلات ثابتی است. موجودات آن هر یک دارای خواص و آثار منحصر به خود هستند و با دیگر موجودات، فعل و انفعالاتی ضابطه‌مند دارند. ما خود جزئی از این جهان به هم‌پیوسته و قاعده‌مند هستیم و با تمام اجزای آن ارتباط داریم (اثر می‌پذیریم و اثر می‌گذاریم). کسی که قواعد و قوانین هستی را بشناسد، می‌تواند با زمینه‌سازی برای به جریان افتادن آن‌ها، نیروها و آثار مورد نیاز خود را تولید، و نقص خود را برطرف کند.

چگونگی فعال‌سازی معادلات هستی برای حل مشکلات و مسائل، «فهم کاربردی» را شکل می‌دهد. کسی که می‌داند چگونه از امکانات استفاده کند تا نیازی را برطرف کند، دارای فهم کاربردی است.

«تفکر، فرآیند حل مسئله است»

بنابراین، دو مؤلفه اصلی، فهم کاربردی را شکل می‌دهد:

۱. کشف مسئله (مسئله‌محوری)

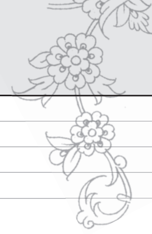
۲. کشف فرآیند حل مسئله (تفکر محوری)

پیش از این، سخنی در باب مسئله‌محوری داشتیم.[۸] از این رو، تنها به نکته‌ای اساسی اشاره می‌کنیم:

آنچه باید در همه شاخه‌های علوم حوزوی به دنبال آن باشیم، این است که مباحث ما مبتنی بر مسائل و مشکلات واقعی و ملموس بنا نهاده شود. بسیار دیده می‌شود، استادان بزرگواری که برای ارائه درس به شیوه فعال، اقدام به طرح پرسش در آغاز درس می‌کنند، به این نکته توجه ندارند که سؤال با مسئله متفاوت است!

البته باید توجه داشت که «سؤال» و «مسئله»، کالفقیر و المسکین هستند؛ إذا افترقا اجتمعا و إذا اجتمعا افترقا! از این رو، اگر «سؤال» به طور مطلق به کار گرفته شود، می‌تواند شامل مسئله هم باشد.

تفاوت **سؤال** با **مسئله** در اصطلاح روش تحقیق	
سؤال	**مسئله**
در سؤال‌ها به دنبال گسترش اطلاعات هستیم، نه حل مشکلات، و در جایی که پای مشکل در میان نباشد، با یک «**مسأله‌نما**» روبه‌رو هستیم، نه با مسئله.	همیشه یک مسأله به دنبال یک مشکل ایجاد می‌شود که ناظر به فاصلهٔ مشکل (= وضع موجود) و پاسخ مشکل (= وضع مطلوب) است.
سؤال‌ها می‌توانند شامل چیستی‌ها، چرایی‌ها و چگونگی‌ها باشند، ولی **پاسخ آنها به نمی‌تواند مشکلی را حل کند**	مسائل به دنبال چگونگی حل مشکلات هستند از این رو، پاسخ آنها فرآیند حل مشکل را درون خود دارد.
مثال سؤال از چیستی: هدف از ترجمه کردن قرآن به زبان‌های گوناگون چیست؟	**مسئله متناظر:** چگونه می‌توانیم پیام قرآن را به مخاطبی که هم‌زبان قرآن نیست (=وضع موجود) منتقل کنیم، به گونه‌ای که بتواند پیام قرآن را نه فقط تصور کند، بلکه حس کند (=وضع مطلوب)؟
مثال سؤال از چرایی: چرا توجه به معنویت‌های کاذب در میان جوامع رو به رشد است؟	**مسئله متناظر:** چگونه می‌توانیم مریدان معنویت‌های کاذب (= وضع موجود) را به سمت عرفان شیعی فقاهتی (= وضع مطلوب) هدایت کنیم؟
مثال سؤال از چگونگی: چگونه می‌توان در حوزه تحول ایجاد کرد؟	**مسئله متناظر:** چگونه می‌توانیم اهداف آموزشی ـ پژوهشی حوزه‌های علمیه را از سطح «فهم حافظه‌ای» (= وضع موجود) به سطح «فهم کاربردی» (= وضع مطلوب) متحول کنیم؟



اینک به بررسی فرآیند حل مسئله (تفکر) می‌پردازیم.

سؤال: چرا معمولاً تفکرات ما پس از چند مرحله، متوقف می‌شود و ادامه پیدا نمی‌کند؟
پاسـخ: چـون مراحـل تفکـر را به طور ناخـودآگاه طی می‌کنیـم و تنها در صورتـی می‌توانیم در حـل مسـائل، تفکـرات پایـدار و کارا داشـته باشـیم که ایـن فرآیند را به صورت روشـمند و خـودآگاه انجام دهیم.

ذهـن نیازمـوده، وقتـی دربـاره موضوعـی فکـر می‌کنـد، مرتـب بـه بخش‌هـای گوناگـون موضـوع می‌نگـرد، بـدون آنکـه خـط نـگاه او از فرمـول ویـژه‌ای تبعیـت کند؛ به گونـه‌ای که اگـر در بازخوانی فیلم ذهـن وی، خط حرکـت ذهنی‌اش را رصد کنیـم، بینندگان گیـج می‌شـوند کـه بالاخـره ایـن شـخص دارد چـه‌کار می‌کنـد و بـه کجـا می‌نگـرد؟

اگـر ذهنـی نسـبت بـه فرآینـد اندیشـیدن آزمـوده باشـد، عملیـات ذهنـی وی سـیری منطقـی را دنبـال می‌کنـد. اگـر بخواهیـم بـرای تعالـی اهـداف آموزشـی ـ پژوهشـی حوزه‌هـای علمیـه به سـطح فهـم کاربـردی، گام برداریم، نقـاط آغاز تحول‌آفرینـی مـا شـامل ایـن مـوارد اسـت:

- یادگیـری تفکـر خـودآگاه، کـه روش تحقیق مبتنـی بر «فرآیند خـودآگاه تفکـر»، اولین و اساسـی‌ترین واحـد درسـی حوزه‌های علمیه باشـد.
- تدریـس مبتنـی بـر تفکـر خـودآگاه، کـه روش تدریـس در حوزه‌هـای علمیـه بـه صورت «آمـوزش پژوهش‌محـور» انجـام شـود.
- پژوهـش مبتنـی بـر تفکر خـودآگاه، کـه همه پژوهش‌ها، حل واقعی مسـائل و مشـکلات ملمـوس زندگی فردی و جمعی باشـد.

از آنجـا کـه همـه موارد یاد شـده بر اسـاس فرآیند خودآگاه تفکر بنا نهاده شـده‌اند، مناسـب اسـت کـه به طـور اجمالی، فرآینـد تفکر را با هم مـرور کنیم.

روش قدم به قدم تفکر و حل مسئله

مرحله نخست

توصیف وضعیت موجود (مهارت مشاهده و توصیف)
وضعیت موجود بیان مشکلی است که با آن برخورد کرده‌ایم.

مراحل توصیف وضع موجود

۱. دیـد کلـی بـه موضـوع بینـداز، محدوده‌هـا و مرزهـای موضـوع را مشـخص کـن تـا از موضوع‌هـای دیگـر تمیـز داده شـود.
۲. موضـوع را بـه قطعـات بـزرگ تقسـیم و اجـزای اصلی تشـکیل‌دهنده موضـوع را تعیین کن.
۳. اجـزا و قطعـات را از سـمتی به سـمت دیگـر کاوش (= scan) کن، یعنـی زاویه دیدهای مختلـف را بـرای کاوش کـردن موضوع، مورد بررسـی قرار بده.
در ایـن مرحلـه، ایـن سـؤال مطـرح می‌شـود کـه عملیـات کاوش را تـا چه سـطح و عمقی باید ادامـه بدهیم؟
پاسـخ: تـا ذرات بنیادیـن امـکان ادامـه ایـن کاوش وجـود دارد، ولـی آنچه عملاً بایـد انجام دهیـم، بـر اسـاس هدف و میـزان نیازمـان تعریف می‌شـود.
۴. روابط بین اجزا را کشف کن. (رابطه = اثرگذاری و اثرپذیری)
۵. بـه خـارج از مرزهـای موضـوع، توجـه، و اجـزا و روابط موضوع بـا خارج از خود را کشـف کـن. دیـد شـبکه‌ای
۶. ترکیـب دوبـاره اجـزا و روابـط و سـاختن کل انجـام شـود تـا معنای (معنـا = آثـار، نتایج، لـوازم) وضعیت موجود کشـف شـود.
۷.به مرحله ۲ برو.

مرحله دوم

تعیین و توصیف وضعیت مطلوب (مهارت هدف‌گذاری و مسیریابی)
۱. تعیین کلیت هدف مورد نظر، یعنی مرزهای هدف که از دیگر اهداف تمیز داده شود.
تـا وقتی «کشـش‌ها و تمایلات عقلـی ـ روانـی»، اصلاح، تنظیم و شـبکه‌بندی نشـود، نمی‌تـوان هدف‌های درسـت را طراحـی کـرد. «قـد أفلـح مـن زکّاها»،[۹] شـاید اشـاره به همین نکته باشـد.
۲. هدف مورد نظر به اجزای آن، شکسته و تحلیل شود.
۳. روابط بین اجزای آن کشف شود.
۴. روابـط هـدف با بیرون از خود (مقتضیـات بیرونی: عامل، صورت، شـرایط، زمینه و...) کشف شود.
۵. ترکیب و بازسازی هدف صورت بگیرد.
۶. به مرحله ۳ برو.

کوتاه‌ترین مسیر برای کشف نقاط ضعف و قوت اندیشـــه یا رفتاری، مقایسه آن با اندیشه‌ها و رفتارهای مشابه است.

مرحله سوم

کشف فاصله وضع موجود و مطلوب (مسئله‌شناسی)
۱. جمله «مسئله» را طراحی کن.
هنگام طراحی مسئله، باید به سه نکته اشاره شود:
- جهت مسئله: چیستی، چرایی، چگونگی

کدام‌یـک اولویـت دارد؟ قطعاً پرداختـن به چگونگی‌ها اولویـت دارد؛ چرا که بـرای پرداختن بـه چگونگی‌هـا بایـد از چیسـتی‌ها و چرایی‌ها عبـور کنیم، ولـی برای پرداختن به چیسـتی و چرایـی، بـه بررسـی چگونگی‌هـا نیازی نیسـت. ایـن در حالی اسـت که آنچـه مرکز ثقل حـل مسـئله اسـت، فرآیندهـا و چگونگی‌هاسـت، وگرنـه هیـچ گاه بـه حل مسـئله دسـت نخواهیم یافت.
آنچـه در فرآیندهـا و چگونگی‌هـا بـه آن پرداختـه می‌شـود، عبـارت اسـت از: اجـزا + روابط اجـزا (تأثیـر و تأثرهـا) + مراحـل و ترتیـب اجـزا و تأثیرها.
- هدف (وضع مطلوب)
- مشکل (وضع موجود)

۲. به مرحله ۴ برو.

مرحله چهارم

آسیب‌شناسـی: کشـف منشـأ (عامـل) شـکل‌گیری مسـئله (= فاصلـه وضع موجـود و وضع مطلوب)
۱. حیثیات مختلف مشکل (وضع موجود) را فهرست کن.
بـرای بررسـی حیثیـات وضع موجـود می‌توانید از این فضاهـا کمک بگیریـد: أسّ المطالب، علـل أربع، مقولات عشـر و... .[۱۰]
ترکیب موارد یاد شده، چهار محور اصلی زیر + زیر شاخه‌های آن‌ها را مطرح می‌سازد:
۱. هستی (بودن یا نبودن)
۲. چیستی (خودیت و ذات موضوع که در مقولات جوهری بیان شده است)
۳. چگونگی (صفات و حالات موضوع که در مقولات عرضی بیان شده است)
۴. چرایی (با توجه به علل اربع)

کسی که می‌داند چگونه (فرآیندها) از امکانات استفاده کند تا نیازی را برطرف کند، دارای فهم کاربردی است.



۵. حیثیات به دست آمده را به سؤال تبدیل کن.
۶. حیثیات به دست آمده (= فهرست سؤالات) را اولویت‌بندی کن.
۷. به مرحله ۵ برو.

مرحله پنجم

تولید پاسخ: کشف اثر دارای قابلیت جایگزینی[۱۱]

۱. حیثیات مختلف هدف (وضع مطلوب) را فهرست کن. (با بررسی فضاهایی که در مرحله قبل اشاره شد.)
۲. حیثیاتی را که در اینجا به دست آمده است، با حیثیات مشکل که در مرحله ۴ به دست آمد، مقایسه کن.
۳. نقطه ربط بین حیثیات مشکل و هدف را کشف کن.
همیشه منشأ مسئله (فاصله وضع موجود و مطلوب) یک «اثر» است که به دلیل فقدان یک جزء یا رابطه به وجود آمده است. در این مرحله با مقایسه حیثیات وضع موجود و مطلوب، نقاط همپوشانی دو طرف پیدا می‌شود که نشان‌دهنده علت و منشأ تفاوت این دو وضعیت هستند.
۴. به مرحله ۶ برو.

مرحله ششم

عبارت‌پردازی مسئله و پاسخ با تمام حیثیاتش

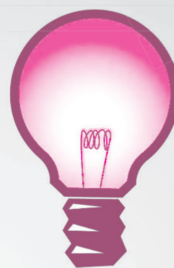
در نهایت، مسئله ما با تمام حیثیاتی که در طرف وضع موجود و وضع مطلوب بودند و نقاط اختلاف و اثری که باید در وضع موجود جایگزین شود تا به وضع مطلوب برسیم، در قالب عبارات پردازش می‌شود.

نتیجه بحث

برای تعالی یافتن حوزه‌های علمیه از وضع موجود (= دانایی‌محوری که ناشی از حفظ‌محوری در آموزش است) به وضع مطلوب (= مهارت‌محوری که طلاب توانایی کاربرد اطلاعات در عمل را داشته باشند) باید هدف‌گذاری‌های آموزشی از سطح فهم اولیه به حداقل سطح فهم کاربردی، ارتقا بیابد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. توبه، آیه ۱۲۲.
۲. نویسنده در این نوشتار، از افاضات گرانقدر استاد محترم، حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ عبدالحمید واسطی، بهره‌های فراوان برده است.
۳. ر.ک: لسان العرب، ماده «فهم»؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «فهم»؛ معجم فروق اللغات، فرق علم و فهم.
۴. ر.ک: مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۶، ص ۳۲۶.
۵. رابطه بین دو چیز، یعنی اثرگذاری و اثرپذیری بین آن دو.
۶. عده الداعی، ص ۷۸.
۷. مراد از نگرش کلان و سیستمی، توجه به موضوع با در نظر گرفتن اجزای موضوع و روابط بین آنها و نقش هر یک در تشکیل کل و جایگاه کل در میان دیگر کل‌هاست.
۸. ابوالحسن بیاتی، مقاله «کوتاه سخنی در باب نیازمحوری حوزه»، مجله رهنامه پژوهش، ش ۶، ص ۳۵.
۹. شمس، آیه ۹۱.
۱۰. عناوین یاد شده که بیشتر در مباحث فلسفی به آن توجه شده‌اند، کارکرد کشف حیثیات و جوانب موضوعات مختلف را دارند که اگر در فرآیند تفکر وارد شود، تحولی عظیم در جامعیت دید ایجاد می‌کند.
۱۱. یعنی اگر آن اثر مطلوب در وضع موجود جایگزین شود، مشکل برطرف خواهد شد.





تفکر انتقادی

مقاله

علی‌رضا حسینی

اشاره
تفکر انتقادی یکی از پردازش‌های عالی ذهن است که ضمن آن فرد به شیوه‌ای فکر خود را سامان می‌دهد و در همه حوزه‌های زندگی روزمره، به ارزیابی شواهد امور می‌پردازد که دارای دو عنصر است: ۱. تحلیل اندیشه‌هایی که فرد با آن روبه‌روست ۲. ارزشیابی. متفکر انتقادی نیز دو ویژگی دارد: ۱. آگاه بودن ۲. جامع‌نگر بودن.

در دانش روان‌شناسی، فرایند تفکر را به «بازآرایی یا تغییرشناختی اطلاعات به دست آمده از محیط و نمادهای ذخیره شده در حافظه درازمدت» معنا می‌کنند.

اگر ذهن انسان را کارخانه‌ای فرض کنیم، سه بخش اساسی، ارکان آن را تشکیل می‌دهد: بخش اول، مواد خامی است که وارد کارخانه می‌شود؛ بخش دوم، تجزیه مواد خام یا تغییر آن‌ها بر اساس اصول معیّن و ضوابط خاص است که دستگاه‌های گوناگون انجام می‌دهند و بخش سوم، کالای مورد نظر است که محصول نهایی کارخانه به شمار می‌آید.

بخش اول، همان اطلاعاتی است که از برخورد ما با مولکول‌های پیرامونی وارد ذهنمان می‌شود. در بخش دوم ما باید درباره آنچه احساس کرده‌ایم، تصمیم بگیریم و آن را به مطالب قبلی، ربط بدهیم یا تجزیه یا در آن دخل و تصرف کنیم. این همان تفکر نام دارد که با دانسته‌ها و دانش پیشین ما درباره موضوع رابطه دارد. در واقع، هنگامی اطلاعات جدید برای ما معنادار می‌شوند که با آنچه از پیش می‌دانیم، مرتبط شوند.

در بخش سوم، پس از اینکه عملیات ذهنی روی اطلاعات وارد شده به ذهن صورت گرفت، آن‌ها به اطلاعاتی تبدیل می‌شوند که در حافظه درازمدت می‌مانند یا به صورت پاسخ‌های آشکار، یعنی رفتار، ظاهر می‌شوند.

انواع تفکر

تفکر یا اندیشیدن را به دست‌کاری اطلاعات در قالب تشکیل مفاهیم، حل مسائل، تفکر انتقادی، استدلال و تصمیم‌گیری، معنا می‌کنند.

تفکر انتقادی چیست؟

تفکر انتقادی، یکی از پردازش‌های عالی ذهن است که در ضمن آن، فرد به شیوه‌ای فکر خود را سامان می‌دهد و در همه حوزه‌های زندگی روزمره به ارزیابی شواهد امور می‌پردازد. انتقادی، یعنی اینکه فرد از خودش بپرسد چه‌طور فلان مطلب را دانسته یا به آن اعتقاد پیدا کرده یا چرا فلان کار را انجام داده است.

انسان‌هایی که انتقادی فکر می‌کنند، عقاید و افکار را به صورت عمیق بررسی می‌کنند و با دیدگاه‌های دیگران برخورد مثبت و فعالی دارند و افزون بر این، خودشان تصمیم می‌گیرد که به چه چیزی باور داشته باشد یا چه کاری انجام دهد. برای نمونه، وقتی می‌خواهد خودرویی بخرد، اطلاعاتی درباره مدل‌های گوناگون، خدمات پس از فروش، قیمت و کیفیت خودروی مورد نظر را گردآوری می‌کند و پس از ارزیابی تصمیم‌گیری می‌کند.

وولفولک، تفکر انتقادی را «ارزیابی نتیجه‌گیری‌ها از طریق بررسی منطقی و نظام‌مند مسائل، شواهد و راه‌حل‌ها» و رانیس «تفکر مستدل و تیزبینانه، درباره اینکه به چه چیزی اعتقاد پیدا کنیم و چه کارهایی را انجام دهیم»، تعریف می‌کنند.

دو نکته از تأمل در تعاریف یاد شده، به دست می‌آید: اول آنکه مقصود از واژه انتقادی، برخوردی منفی و شکایت‌آمیز نیست که بار هیجانی ناسالمی را به ذهن مخاطب القا کند، بلکه منظور نگاه تیزبینانه، هوشمندانه و پرهیز از پذیرش سطحی و سهل‌انگاری در رویارویی با افکار و نتایج آن‌هاست.

دوم اینکه تفکر انتقادی، به حوزه خاصی از اندیشه‌ها اختصاص ندارد، بلکه در همه بخش‌هایی که فکر بشر در آن راه دارد، قابل جریان است.

مؤلفه‌های تفکر انتقادی

یکی از عناصر اصلی تفکر انتقادی، تحلیل اندیشه‌هایی است که فرد با آن‌ها روبه‌رو می‌شود. در واقع تحلیل، فرایند پیشرفته شناختی است که طی آن، افکار پیچیده به اجزای سازنده آن‌ها، تجزیه، و در نتیجه، کیفیت ارتباط، استحکام یا ضعف آن یا اساساً ارتباط نداشتن آن‌ها با یکدیگر روشن می‌شود.

افزون بر تحلیل، عنصر دیگری به نام ارزشیابی نیز لازم است. ارزشیابی نوعی فعالیت ذهنی است که به صورت دادرسی کردن بر اساس یک یا چند معیار معیّن تعریف می‌شود و در نتیجه، میزان همخوانی یا ناهمخوانی اثر یا نتیجه‌ای، با شواهد مربوط به آن، معلوم، و جنبه‌های مثبت و

منفی آن آشکار می‌شود.
البته بدیهی است که ارزشیابی، بدون تجزیه و تحلیل اطلاعات، ناممکن است؛ چرا که نخست باید داده‌ها را تجزیه و تحلیل، و سپس نتایج آن را تفسیر کرد و به استنباط درباره آن‌ها پرداخت.
برای روشن‌تر شدن نقش این دو مؤلفه، به این نمونه توجه کنید. اگر در یک آگهی تبلیغاتی اعلام شود که متخصصان، استفاده از نوع خاصی کفش را به مصرف‌کنندگان سفارش می‌کنند؛ زیرا برای سلامتی پا مفید است، برای مخاطبی که به شیوه انتقادی می‌اندیشد، باید چنین پرسش‌هایی مطرح شود: کدام گروه از متخصصان در این مطالعه شرکت داشته‌اند؟ این افراد، بر اساس چه ملاکی انتخاب شده‌اند؟ آیا کارخانه تولیدکننده کفش در این مطالعه، نقش داشته است؟
پاسخ این پرسش‌ها ممکن است فرد را به تردیدی جدی، در نتیجه این تحقیق برساند.

دو ویژگی متفکر انتقادی

برای برخورد با انواع اندیشه‌ها، در ارتباط با این دو ویژگی، توانایی‌هایی مطرح شده است:

۱. آگاه بودن

متفکر انتقادگر، باورها و رفتارهای درست را می‌شناسد و به خوبی آن‌ها را از باورها و کردارهای نادرست، تفکیک می‌کند. افراد آگاه، همیشه دنبال ارائه اندیشه‌های نو هستند و آمادگی شنیدن و پذیرش اطلاعات جدید را دارند و در عین حال، دیدگاه‌های گوناگون را در برخورد با ایده خاصی، در نظر می‌گیرند.
در مقابل افراد ناآگاه، فقط یک دیدگاه را در درباره موضوعی معیّن می‌پذیرند و ارزشی برای رویارویی مثبت با افکار مخالف آن قائل نیستند. این افراد، رفتارهای خودکار و تکراری دارند و از طرح پرسش‌های نو می‌پرهیزند.

۲. جامع‌نگر بودن

معمولاً انسان‌های عادی به یک جنبه هر مسئله توجه می‌کنند. اینان هنگام روبه‌رو شدن با مسائل، فرض را بر این می‌گذارند که تنها یک پاسخ یا حداکثر، پاسخ‌های محدودی برای آن وجود دارد و بهترین دیدگاه، همان نظر آن‌هاست. بنابراین، راهی برای مقایسه اندیشه‌ها نمی‌ماند، در حالی که لازمه داشتن تفکر انتقادی، این است که از زوایای مختلفی، به مسئله‌ای نگریسته شود.

مهارت‌های تفکر انتقادی

روان‌شناسان بر این باورند که هنگامی توانایی اندیشیدن انتقادی حاصل می‌شود که مهارت‌های لازم در فرد، پدید آمده باشد. اگر ما در گام نخست به خوبی بتوانیم موقعیت خود با مسئله و اندیشه مورد نظر را درک کنیم که در کدام‌یک از مراحل سه‌گانه تفکر انتقادی، یعنی مرحله تعریف و توصیف اندیشه، مرحله داوری کردن در مورد اطلاعات مربوط به موضوع یا مرحله استنباط و نتیجه‌گیری هستیم، در مرحله بعد باید تشخیص بدهیم که کدام‌یک از این مهارت‌ها، بر آن مرحله قابل تطبیق است.

موانع تفکر انتقادی

برای اینکه بتوانیم بر تصورهای نادرست نسبت به خود و هر اندیشه‌ای، غلبه کنیم، باید موانع موجود در این راه را بشناسیم که عبارتند از:

۱. فرضیه نادرست

برخی بر این باورند که رسیدن به سطح تفکر انتقادی، مخصوص آدم‌های فوق‌العاده با توان هوشی بالاست. در حالی که روان‌شناسان به دلایل متعدد ثابت کرده‌اند که افراد باهوش هم اگر به شیوه‌های مناسب و کارآمد، آموزش نبینند یا تمرین لازم را نداشته باشند، احتمال دارد متفکران ضعیفی باشند.

۲. نگاه تک بُعدی

این مانع بیشتر در مواردی پیش می‌آید که فرد در زمینه خاصی دارای مهارت و توانایی ویژه‌ای باشد. معمولاً چنین فردی در زمینه کار خود، به صورت دقیق متمرکز می‌شود و از ورای مسائل روزمره و از افق‌های وسیع‌تر، به امور نگاه نمی‌کند. باید بکوشیم تنها به برگ یا شاخه درخت، نگاه نکنیم، بلکه کل درخت و همه جنگل را و شاید فضای ورای جنگل را در نظر بگیریم.

۳. نگرش منفی نسبت به خطاهای محتمل

تمایل نداشتن به پذیرش مسئولیت پیامدهای تفکر انتقادی و فعال، مانند اینکه تحلیل نهایی شما، اشتباه باشد یا دیگران از نکته‌سنجی شما استقبال نکنند، موجب نوعی رکود و تنبلی ذهنی می‌شود که ما را از درگیر شدن با مسائل و اندیشه‌ها، دور می‌کند.



تفکر یا اندیشیدن را به دست‌کاری اطلاعات در قالب تشکیل مفاهیم، حل مسائل، تفکر انتقادی، استدلال و تصمیم‌گیری، معنا می‌کنند.



اصول راهنمای تفکر انتقادی

برای تقویت مهارت‌های تفکر انتقادی، بهره‌مندی از این روش‌ها سفارش می‌شود:
۱. پیش از هرگونه تصمیم یا اقدامی، فرصت تفکر را برای خود فراهم کنید؛
۲. مانع کنجکاوی خود نشوید. از پرسیدن خجالت نکشید و نکوشید منفعلانه یاد بگیرید؛
۳. جنبه‌های گوناگون موضوع را برای خودتان روشن کنید. بکوشید آن جنبه‌ای را که فعلاً مسئله شماست، از جنبه‌های دیگر متمایز کنید؛
۴. اگر احتمال می‌دهید مسئله مورد نظر شما، با جنبه‌های دیگر موضوع، مرتبط است، بکوشید بر آن جهات هم متمرکز شوید و آن را در فضای کلی‌تری بررسی کنید؛ چرا که غفلت از این موضوع سبب می‌شود، هم از بینش لازم در این زمینه محروم شوید و هم نتایج تفکر شما، از دوام و نیز قابلیت تعمیم در موارد مشابه بی‌بهره باشد؛
۵) از نظر ذهنی و عقلی دقیق باشیم. نکته‌های مهم یا متناقض را مشخص کنید و اشتباها و بی‌دقتی‌ها را بشناسید؛
۶) به افکار، فرضیه‌ها و احتمالات دیگر توجه کنید؛
۷) ذهن و رفتار ما، عوامل تعیین‌کننده متعددی دارند که باید هنگام تحلیل و ارزیابی، آن‌ها را دخالت داد. نه رفتار، امری تک عاملی است و نه هر مسئله، فقط یک پاسخ دارد. معمولاً آدم‌ها عادت دارند برای هر چیز، فقط یک علت را بیابند؛ چرا که با چنین کاری خود را از زحمت تحلیل‌های پیچیده ذهن و رفتار، معاف می‌کنند؛
۸) تا حدّی که مقدور است، اطلاعات و شواهد موجود را جمع‌آوری کنید و به اطلاعات شخصی خودتان قانع نباشید؛
۹) همانند دانشمندی واقعی فکر کنید؛
۱۰) آثار و پیامدهای جنبه‌های گوناگون موضوع را ارزیابی کنید. برای این کار از روش «اگر...» و «آن‌گاه...»، بهره ببرید. در صورت گرفتن این تصمیم و اجرای آن، بررسی کنید، آیا
ـ خداوند راضی است؟
ـ به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام؟
ـ خودم یا دیگری آسیب نمی‌بیند؟
ـ جامعه ضرر نمی‌کند؟
ـ می‌توانم به خانواده‌ام بگویم چنین کاری انجام داده‌ام؟
اگر پاسخ پرسش‌های اول و دوم و آخر، «نه» و پاسخ پرسش‌های سوم و چهارم، «بله» است، این رفتار یا تصمیم، نادرست است و بهتر است از آن صرف نظر کنید.

منابع:
۱. حائری‌زاده، خیریه بیگم؛ محمد حسینی، لیلی؛ تفکّر خلّاق و حل خلّاقانهٔ مسئله؛ تهران، نشر نی، ۱۳۸۱؛
۲. سانتراک، ج. د؛ زمینهٔ روان‌شناسی؛ ترجمه مهرداد فیروزبخت؛ تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۵؛
۳. سیف، علی اکبر؛ روان شناسی پرورشی، روان‌شناسی یادگیری و آموزش؛ تهران، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، ۱۳۸۶؛
۴. هومن، حیدرعلی؛ شناخت روش علمی در علوم رفتاری (پایه‌های پژوهش)؛ تهران، نشر پارسا، ۱۳۸۳؛
۵. الرازی، قطب‌الدین؛ شرح الشمسیّه؛ تهران، نشر علمیّه اسلامیّه، بی‌تا؛
۶. المظفّر، محمدرضا؛ المنطق؛ لبنان (بیروت)، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۵؛
۷. Newton, S.W; Introduction to Educational Research, A Critical Thinking Approach; London, Sage Publication, ۲۰۰۶.
۸. Woolfolk, A.E; Educational Psychology; Boston, Allyn and Bacon, ۱۹۹۵.

مقاله

سعیدهلالیان

روش‌های تفکر
و کاربرد آن‌ها در تحصیل

اشاره

هر یک از روش‌های تفکر، به گونه‌ای در تحصیل استفاده می‌شود و با ترکیب دو یا چند روش به انواع بیشتر و مرکب‌تری نیز دست می‌یابیم، ولی آنچه مهم است، هنر و مهارت بهره بردن از هر یک، در جایگاه متناسب و در محدوده اعتبار آن است. این نوشتار با رویکردی کاربردی به بیان روش‌های تفکر و نحوه به‌کارگیری هر یک در تحصیل می‌پردازد.

یک هفته یا یک ماه از فعالیت تحصیلی خود را در نظر بگیرید. در این مدت، چه‌قدر درباره مسائلی که آموخته‌اید، اندیشیده‌اید؟ آیا ثمرات این کار را درک کرده‌اید؟ از چه روش‌هایی برای تفکر بهره می‌برید؟

به کار بستن «تفکر» از راهبردهای اساسی علم‌آموزی است. «تفکر» در گزاره‌های اسلامی، یکی از کلیدهای علم‌آموزی است که معرفی و کارکردهای مهم آن در عرصه‌های گوناگون، جزو فراگیری دانش به شمار می‌آید. بر این اساس، استفاده فعال از تفکر یا «تفکرمحوری»، باید یکی از مؤلفه‌های اساسی نظام آموزشی باشد.

این نوشتار به دنبال بیان اهمیت و ثمرات تفکر نیست، بلکه برای بهره‌گیری عملی بیشتر از «تفکر»، با رویکردی کاربردی به بیان روش‌های تفکر و نحوه به کارگیری هر یک در تحصیل می‌پردازد. آشنایی با این روش‌ها، به ارتقای فرآیند تحصیل، کمک بسیاری می‌کند.[1]

۱. تفکر منطقی

تفکر منطقی یعنی تلاشِ ذهن برای حل مجهولات، با استفاده از معلومات پیشین. معمولاً تفکر منطقی با سؤال و قرار گرفتن ذهن در برابر امر مجهولی، آغاز می‌شود. اگر قبلاً پاسخ در معلومات پیشین موجود باشد، ذهن از حافظه، سود می‌جوید و پاسخ را می‌یابد، ولی اگر پاسخ در معلومات قبلی نباشد، ذهن با تلاش و جست‌وجو در میان معلومات پیشین یا معلومات کسبی، می‌کوشد با انتخاب، مقایسه و ترکیب تصورات یا تصدیق‌های مناسب، مجهول را کشف کند. دانش منطق، عهده‌دار ترسیم و بیان بخش عمده‌ای از ضوابط، قواعد و شرایط این تفکر مهم و کلیدی است.

۲. تفکر بی‌هدف

تفکر بی‌هدف یا «تخیل»، از عوامل مهم زمینه‌ساز تولید اندیشه‌های نو در ذهن است. تخیل از فعالیت‌های شگفت‌انگیز ذهن است و به اندازه‌ای قوی است که غالباً ذهن انسان را بی‌اختیار به این سو و آن سو می‌کشاند. تخیل مانند شمشیر دو لبه‌ای است که می‌تواند سود یا زیان داشته باشد. از موارد مثبت به کارگیری تخیل، بهره‌مندی از آن برای رسیدن به ایده‌های نو، پرورش خلاقیت، کمک به حفظ و ضبط مطالب در ذهن، تولید آثار هنری و ادبی و... است. در عین حال، تخیل



عنان‌گسیخته، سبب آفت‌ها و آسیب‌هایی مانند آشفتگی ذهن، تشتت فکری و عدم تمرکز فکری می‌شود.

۳. تفکر خلاق یا تأسیسی

«تفکر آفرینش‌گر یا خلاق» یا «تفکر تأسیسی»، از مصادیق مهم تفکر به شمار می‌آید که نوآوری، عنصر اصلی آن است. معمولاً این گونه از تفکر، از آرایش و تنظیم مجدد معلومات پیشین سرچشمه می‌گیرد، ولی افزون بر آن باید ایده نویی نیز در میان باشد و به حل مسئله یا نیازی بینجامد. تفکر تأسیسی، دستکم به نوآوری منتهی می‌شود و گامی رو به جلوست. هرچند این نوآوری و پیشرفت، فقط جنبه ظاهری یا ساختاری داشته، و برای نمونه، در حد ارائه ساختار و قالبی نو یا چینشی جدید باشد. از این رو، این تفکر، تشکیکی بوده و دارای درجات گوناگونی است، و از ارائه نظریات تازه تا مراتب پایین‌تر را در بر می‌گیرد، ولی در همه مصادیق آن، زایش علمی و حرکتی رو به جلو، دیده می‌شود.

٤. تفکر آیه‌ای

«تفکر آیه‌ای» از مصادیق مهم تفکر است که در متون دینی نیز تأکید بسیاری بر آن شده و دارای این ویژگی‌هاست:

- ذهن با بهره‌مندی از آن، از نشانه‌ها و ظواهر محسوس و ظاهری یک پدیده، عبور کند و به عمق و باطن و جنبه‌های نامحسوس آن پی ببرد. به تعبیر دیگر، سبب «عبرت گرفتن»[۲] شود. (همراه با «اعتبار» باشد).[۳]
- افزون بر اینکه بر شناخت انسان بیفزاید، بر اخلاق و رفتار وی هم اثر بگذارد.
- در موطن قلب و با حضور احساسات و عواطف فطری، رخ دهد تا افکار با عواطف درآمیخته و درگیر شود و افزون بر ذهن، قلب نیز از تفکر بهره گیرد. (عاری از احساس نباشد).[۴]
- با بدیهیات همگانی بشری، مانند امتناع تناقض و...، در تضاد نباشد.
- ناظر و معطوف به صحنه عمل باشد.[۵]
- مداوم و مستمر باشد.[۶]
- حد و اندازه و حیطه فعالیت خود را بشناسد و در چارچوب آن جولان دهد.

۵. تفکرات زاویه‌ای و بُعدی

برای اینکه بررسی‌های فکری، واقعی‌تر و غیرخیالی باشد، باید از جنبه‌ها و با روش‌های گوناگون، به طور مجزا و مستقل، آن‌ها را بررسی کرد. این شیوه برای بررسی‌های ابتدایی، مطلوب است، ولی توقف در آن برای رسیدن به نتایج نهایی، کافی نیست و باید در نهایت، با بهره‌مندی از اصول عام تفکر و استدلال، به بررسی موضوع، و جمع‌بندی نهایی نتایج پرداخت. از روش‌هایی که به خوبی از عهده این گونه بررسی‌ها برمی‌آید، روش «شش کلاه تفکر» است که در آن، بررسی هر مسئله در شش وضعیت مستقل روحی و فکری، انجام می‌شود. برای جداسازی کامل این شش وضعیت از یکدیگر، هر وضعیت با پوشیدن کلاهی با رنگ خاص، نشان داده می‌شود. بهتر است به جای بهره‌مندی از کلاه، از عینک استفاده و گفته شود: «شش عینک تفکر». تفصیل بیشتر مراحل، در زیر آمده است.

الف) تفکر بی‌طرف

در این تفکر که با زدن عینک سفید رخ می‌دهد، قواعد و قوانین، معادل‌ها و محاسبه‌های طبیعی، اطلاعات و آمار واقعی، بررسی می‌شود. رنگ سفید، نماد و نشانه بی‌طرفی است. در نگریستن با این عینک، سعی می‌شود بدون هیچ گونه داوری، تنها به جنبه‌های گوناگون موضوع، اندیشیده شود.

ب) تفکر احساسی و عاطفی

در این نوع از تفکر، با زدن عینک قرمز، وضعیت احساسی و عاطفی خود نسبت به مسئله، بررسی می‌شود. در این نگرش، به احساسات معمولی، مانند ترس، تردید، تنفر، و احساسات پیچیده‌تر، مانند دریافت‌های درونی، الهام‌ها، استشمام‌ها و...، فرصت داده می‌شود تا با لحاظ آن‌ها نسبت به موضوع، موضع گرفته شود. اگر به احساسات و عواطف، مجالی داده نشود تا در بخشی از بررسی‌ها راه یابد، در پس‌زمینه ذهن جا می‌گیرد و هنگامی که شاید التفاتی هم نداریم، مخفیانه و دزدانه بر داوری ما اثر پنهانی می‌گذارد. تفکر احساسی، مسیر مشخصی برای جاری شدن احساسات و بروز آن‌ها پدید می‌آورد. در نتیجه، با فوران آن‌ها از هر منفذ و خللی در جریان تفکر، روبه‌رو نخواهیم شد. افزون بر این، می‌توانیم مناطق خطرناکی را که شدیداً تحت تأثیر احساس خاصی قرار گرفته است، شناسایی کرد و با بررسی علل و ریشه‌های چنین مواضع احساسی، از آثار منفی آن‌ها در امان ماند.[۷]

ج) تفکر منفی

در این تفکر، با زدن عینک سیاه، جنبه‌های منفی و ناممکن، ضررها، نواقص، وجوه تیره و منفی امور، تناسب و عدم تناسب ایده‌ها با امکانات، دلایل ناممکن بودن، جنبه‌های منفی و ناممکن و ضررها و نواقص، مشکلات و تهدیدها، آفت‌ها و آسیب‌ها، ناسازگاری‌ها و ناهمخوانی‌ها، خطرهای احتمالی، مشکلات بالقوه و...، بررسی می‌شود.

د) تفکر مثبت

با زدن عینک زرد، به تفکر مثبت درباره موضوع مورد بررسی پرداخته می‌شود. در نگاه با این عینک، با نگرشی خوش‌بینانه بر محاسن و مزایای امور و جنبه‌های مثبت آن‌ها، تمرکز، و جنبه‌های مثبت و ممکن، فوائد، منافع، فرصت‌ها، امکانات، کمالات، جنبه‌های تسهیل‌کننده، ارائه پیشنهادها و طرح‌ها و...، بررسی می‌شود.

ه) تفکر مقایسه‌ای

زدن عینک سبز به معنای بررسی موارد مشابه و قابل جایگزین و خلاقیت برای ایجاد موارد جدید است. رنگ سبز، نشانه باروری، رشد و رویش است و در نگاه با این عینک، به اموری توجه می‌شود که انگیزش و حرکت ایجاد کنند و وجوه تفاوت و تمایز موضوع با موارد مشابه، و امکان راه‌های دیگر، بررسی، و به جست‌وجوی موارد مشابه و قابل جایگزین یا راه‌های ایجاد موارد جدید، وجوه تمایز و تشابه، امور متضاد، و...، پرداخته می‌شود.

و) تفکر نقشه‌پرداز

با زدن عینک آبی به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی از نتایج حاصل از نگرش‌های پیشین، پرداخته می‌شود. رنگ آبی نماد نظارت و بررسی کلی است، مانند آسمان آبی که همه چیز را می‌پوشاند و در برمی‌گیرد. آبی، نشان آرامش در بررسی نیز است. تفکر آبی، تفکری نقشه‌پرداز و جمع‌کننده است که با جمع‌بندی نهایی نتایج دیگر تفکرها، تلاش می‌کند به راه و نقشه مشخصی برای حل مسئله برسد و ببیند با توجه به تمام دیدگاه‌های پنج‌گانه فوق، نتیجه نهایی چیست.

٦. تفکر نظام‌مند

از آنجا که بحث درباره نگرش نظام‌مند در این مختصر ممکن نیست، از پرداختن به آن خودداری می‌کنیم.

۷. تفکر راهبردی[۸]

راهبرد (استراتژی)، در لغت به معنای «طرحی برای اجرای تصمیمی خاص، فرآیند طراحی چیزی یا انجام کاری به شیوه ماهرانه، مهارت طراحی تحرکات نظامی» است و در اصطلاح، به معنای طرحی منسجم، جامع‌نگر و یکپارچه‌کننده برای حرکت از کوتاه‌ترین راه و روش به سوی اهداف بلندمدت و حیاتی، با بهترین بهره‌برداری از منابع و امکانات موجود است.

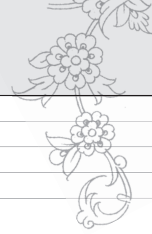
«تفکرات راهبردی» یا «استراتژیک»، تفکراتی هستند که دارای حداکثر زاویه دید، حداکثر نفوذ به مبانی و ریشه‌ها برای دست‌یابی به ساختارهای بنیادین موضوع، و حداکثر کلیت و فراگیری هستند که در متمرکزترین قالب‌ها ارائه می‌شود و شفاف‌سازی جهت‌گیری‌ها، هدف‌ها، ساختارها، نقاط کلیدی و محوری در تمام ابعاد موضوع را تأمین می‌کند. تفکر راهبردی، کشف بهترین راه چینش و تغییر فعالیت‌ها برای حداکثر استفاده از فرصت‌هاست. برای داشتن چنین تفکری باید «کلان‌نگری»، «دقیق‌نگری»، و«آینده‌نگری» داشت. مراحل کلی انجام عملی، با استفاده از تفکر راهبردی، عبارت‌اند از:

ترسیم چشم‌انداز و تعیین رسالت و مأموریت

«چشم‌انداز»، تصویری کلی و مطلوب از آینده موفق در زمانی خاص است که در آن، هدف‌های بلندمدت محقق شده‌اند. در سند مربوط به چشم‌انداز، به این پرسش پاسخ داده می‌شود: «ما می‌خواهیم چه شویم؟»[۹]

«رسالت»، یعنی فلسفه وجودی و مقصود بنیادین منحصر به فردی که سازمانی یا گروهی یا جامعه‌ای را از دیگر موردهای مشابه، متمایز، و دامنه عملیات آن را تعیین می‌کند.

«مأموریت»،[۱۰] تعریف و تبیینی از ویژگی‌های اصلی سازمان یا گروه یا جامعه است که آن را از دیگر موارد مشابه، متمایز می‌سازد و بیانگر دلیل اصلی وجود آن، موضوع و شکل فعالیت‌ها، دامنه خدمات، طیف مخاطبان و خدمات، حوزه جغرافیایی تحت پوشش، مناسب‌ترین ابزارها، ویژگی ممتاز و اختصاصی و دیگر



اگر به احساســـات و عواطف، مجالی داده نشود تا در بخشی از بررســـی‌ها راه یابد، در پس‌زمینه ذهن جا می‌گیرد و هنگامی که شاید التفاتی هم نداریم، مخفیانه و دزدانه بر داوری ما اثر پنهانی می‌گذارد.

وجوه تمایز از دیگران است. «بیانیه مأموریت»، یعنی عبارتی که بدان وسیله، مقصود سازمانی از مقصود موارد مشابه، متمایز می‌شود و بیان‌کننده «علت و فلسفه وجودی» سازمان است.[11]

تعیین هدف‌های بلندمدت از راه ارزیابی محیط داخلی و خارجی

هدف‌های راهبردی بلندمدت از ترکیب و تلفیق آرمان‌ها و واقعیات به دست می‌آید. برای این کار باید نقاط «ضعف» و «قوت» موجود و محتمل در «محیط داخلی» ـ آنچه در اختیار ماست و می‌توانیم برای آن مدیریت و برنامه‌ریزی کنیم ـ و «فرصت‌ها» و «تهدیدها»ی موجود یا محتمل در «محیط خارجی» ـ آنچه در اختیار ما نیست ـ به خوبی بررسی شود و با توجه به «آنچه می‌خواهیم» و «آنچه داریم»، بین «آرمان‌ها»ی ترسیم شده در چشم‌انداز و رسالت، و «واقعیات» موجود، مصالحه‌ای پدید آید و پلی میان آن‌ها کشیده شود.

ارزیابی راهبردهای ممکن و انتخاب و تدوین راهبرد برتر

گام دیگر، تعیین و تدوین راهبردهای ممکن و احتمالی، بر اساس هدف‌های راهبردی کلان است. این راهبردها، لزوماً مواردی نیست که در کتاب‌ها نوشته شده یا در موارد مشابه به چشم می‌آید، بلکه برای خلق آن‌ها باید با توجه به شرایط خود، از «خلاقیت» سود جست. در این فرآیند، ممکن است چند راهبرد کلان به دست آوریم که باید با سنجش آن‌ها، گزینه اثربخش‌تر را به عنوان راهبرد اصلی برگزینیم تا ما را از پراکندگی برهاند.

تدوین هدف‌ها و راهکارهای کوتاه‌مدت و سیاست‌ها

حال نوبت تعیین راهکارها و روش‌های کوتاه‌مدت است. فرق «راهکارها» با «راهبردها» این است که تصمیم‌های راهبردی، ناظر به «حال تا آینده» و «اثرات بلندمدت» و دارای تأثیراتی گسترده و مؤثر بر همه جنبه‌های فعالیت‌ها و بیشتر ناظر به «اثربخشی» (توانایی حل مسائل و پاسخ به نیازها) است. این در حالی است که تصمیم‌های عملیاتی و راهکارها، بیشتر «ناظر به حال» است و تأثیرات کوتاه‌مدت یا میان‌مدت و اثرگذاری محدود و مؤثر بر یک یا حداکثر چند بُعد دارد و بیشتر ناظر به «کارآیی» (حداکثرِ اثربخشی با صرف حداقل هزینه) است. در این مرحله، به تدوین و تعیین برنامه‌های سالانه، ماهانه، هفتگی و روزانه و تدوین «سیاست»ها (رهنمودها، مقررات، قوانین، بایدها و نبایدها و رویه‌هایی که باید برای دسترسی به اهداف تعیین شده مراعات شود) نیز پرداخته می‌شود.

اجرای تصمیمات

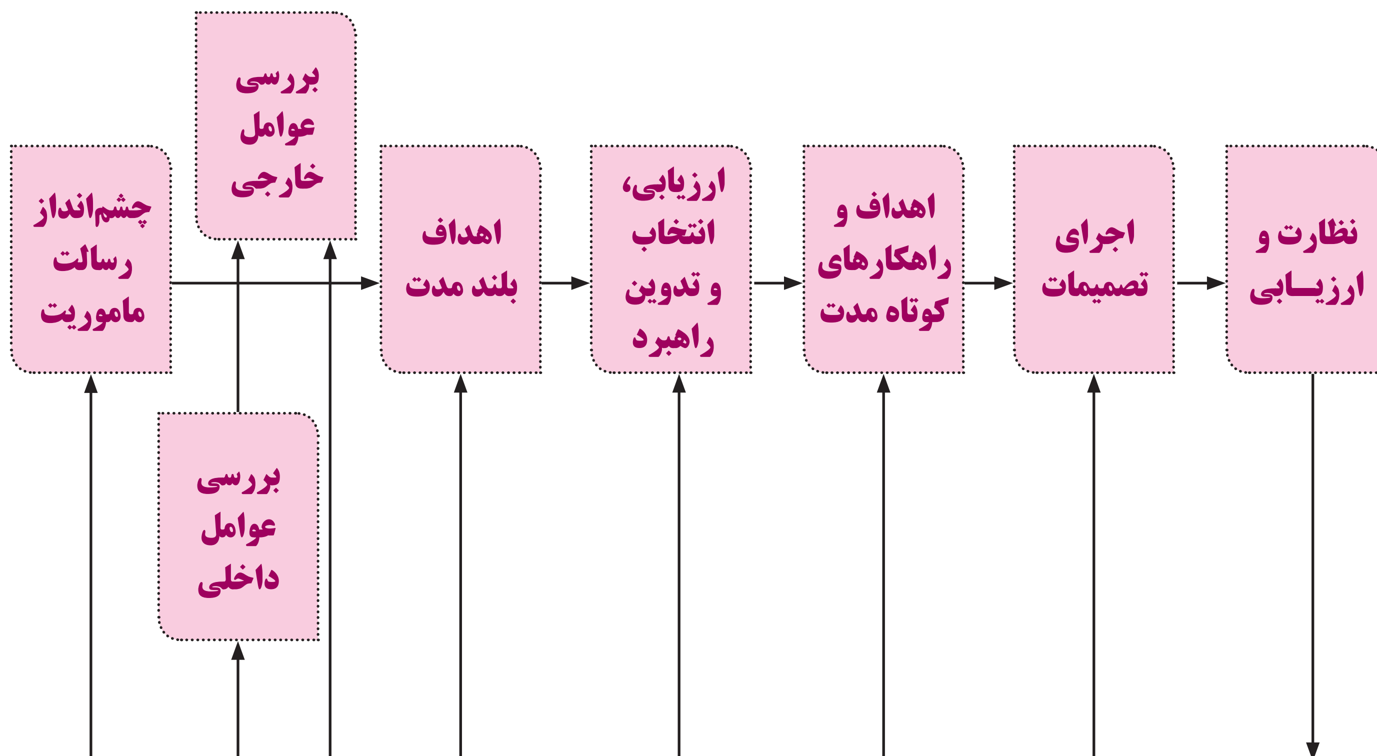
در مرحله اجرای تصمیمات باید کلیات را به جزئیات عملی خارجی تبدیل کرد.

نظارت و ارزیابی میزان موفقیت

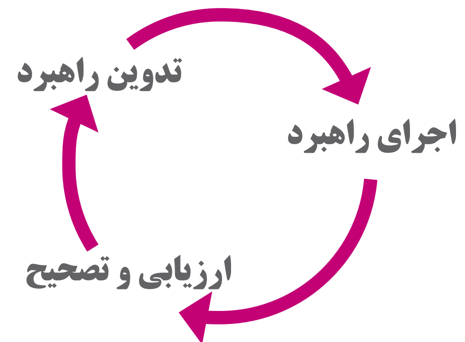
در حین اجرا در فواصل متناسب، باید به ارزیابی نتایج و مقایسه هدف‌ها با واقعیت به دست آمده، پرداخت و بررسی کرد، آیا هدف‌های مرحله‌ای حاصل شده است یا نه؟ چرا؟ آیا در شرایط پیش‌بینی شده، تحقق یافته یا سریع‌تر یا کندتر است؟ چرا؟

بازخوردگیری و برنامه‌ریزی مجدد بر اساس نتایج

در این نمودار، مراحل اقدامی، مبتنی بر تفکر راهبردی ترسیم شده است:



بـه طـور خلاصه‌تـر، چرخـه کلان اقدامـی ـ راهبـردی عبـارت است از: تدویـن، اجـرا و ارزیابـی راهبردهـا.



از نظـر کاربـرد در تحصیـل، جایـگاه و کاربـرد تفکـر راهبـردی در مـوارد مهمـی، ماننـد انتخـاب رشـته تحصیلـی، جهت‌گیـری تخصصـی و صنفـی، و...، مشـخص می‌شـود.

۸. تفکر تاکتیکی
در ایـن گونـه تفکر، به دنبال یافتن راهکارهای جزئی و شـیوه‌های مختلف تحقق‌بخشـی بـه راهبردهـای کلان و پدیده‌های کلی و روش‌های مختلف عملیاتی کردن هسـتیم.

۹. تفکر همگرا
در تفکـر «همگـرا» یـا «متقـارب و نزدیک‌شـونده»، تمـام کوشـش‌های ذهنـی بـر روی راه‌حلـی، متمرکـز، و راه‌حل‌هـای گوناگـون بـر روی کانونـی اصلـی، جمـع و بررسـی می‌شـود. وقتـی از کاربردهـای ایـن روش بهـره بـرده می‌شـود که بـه عللی ناچار باشـیم در نهایـت راه‌حلـی نهایـی را برگزینیـم، ولی در عمـل راه‌حل‌های متعددی پیش‌رو باشـد. بـا بهره‌منـدی از ایـن روش می‌تـوان بـه راه‌حلی رسـید که بیشـترین بهـره از راه‌حل‌های گوناگـون را در خود داشـته باشـد.

۱۰. تفکر واگرا
در تفکـر «واگـرا» یـا «متباعـد و دورشـونده»، بـه راه‌حل‌هـای مختلـف مسـئله‌ای توجه می‌شـود. همچنیـن ذهـن بـا تغییـر نظـرگاه، میـان ایده‌هـای گوناگـون، جـولان و پرش دارد و روی نقطـه‌ای ثابـت نمی‌مانـد و در جهـات متفـاوت، موضـوع تفکـر، و موضـوع از جنبه‌هـا و دیدگاه‌هـای مختلـف و گاه متضـاد، بررسـی می‌شـود. از ویژگی‌هـای تفکـر واگـرا، گوناگونـی پاسـخ‌ها اسـت، در حالـی کـه در تفکـر همگـرا، اطلاعـات بـه جوابـی منتهـی می‌شـود.

۱۱. تفکر بسته
تفکـر «بسـته» یـا «هدایـت شـده»، تفکـری «موضوع‌محـور» اسـت کـه ذهـن بـر روی موضـوع یـا حتـی جنبـه‌ای از موضوعـی، متمرکز می‌شـود و می‌کوشـد، هیـچ خروجی از آن نداشـته باشـد. از ایـن تفکـر می‌تـوان بـرای تقویـت قـدرت تمرکز، بهـره برد.

۱۲. تفکر آزاد
ایـن تفکـر تـا حـدی شـبیه تفکر واگراسـت، بـا ایـن تفـاوت کـه در تفکـر آزاد، ذهن به بررسـی و دنبـال کـردن موضوعی خـاص، وفادار نیسـت و همواره بررسـی‌ها از موضوعی بـه موضـوع دیگر تغییـر می‌کند. در تفکـر آزاد، ضمیر ناخـودآگاه از خزانه حافظه اسـتفاده می‌کنـد و سـبب تغذیـه بیشـتر ضمیر خـودآگاه بـرای جولان فکری بیشـتر می‌شـود.[۱۲]

۱۳. تفکر مستمر
در ایـن تفکـر، تمرکـز اصلـی بر اسـتمرار زمانی تفکـر بدون هیـچ انقطاعی اسـت. از این رو، طولانی‌تـر شـدن تفکـر و افزایـش مـدت آن، موضوعیـت دارد و مطلـوب اسـت. در تفکر مسـتمر، گاه فقط به دنبال اسـتمرار زمانی تفکر و منقطع نشـدن آن هسـتیم، و گاه افـزون بـر آن، پیگیـر ادامـه تفکر مـداوم بـر موضوعی خاص نیز می‌باشـیم که دشـواری بیشـتری دارد. این شـیوه تفکر با توجه به سـختی‌هایش، سـبب عمیق شـدن بررسـی‌ها، افزایـش ظرفیت‌هـای ذهـن، تثبیـت و تحکیـم و اتقـان آموخته‌هـا، پیدایـش اسـتقامت ذهنی و... می‌شـود.

۱۴. تفکر مستقل
در ایـن روش، بـدون مراجعـه بـه هیـچ منبـع خارجی یـا مطالعه قبلـی و با کنار گذاشـتن پیش‌فرض‌هـای خارجـی، بـه تفکـر مسـتقل دربـاره موضوعـی پرداخته می‌شـود.
۱۵. تفکر معکوس
ایـن تفکـر انواع گوناگونی دارد. گاه از پاسـخی که معلوم اسـت، به سـمت مسـئله حرکت می‌کنیـم. در ایـن حـال، فرآیندهـای میانی از مسـئله تا پاسـخ بـرای ما اهمیت بیشـتری دارد. گاهـی نیـز با بررسـی پاسـخ‌های متضاد با پاسـخ مسـئله و بررسـی تغییـرات حاصل پرداختـه می‌شـود. گاهـی بـه جـای اینکـه پرسـیده شـود: «بـا چنـد روش می‌تـوان این مسـئله را حـل کـرد؟»، سـؤال می‌شـود که «بـا چـه روش‌هایی این مسـئله به شکسـت می‌انجامـد؟» و... .

۱۶. تفکر جمعی
بـرای تفکـر جمعـی، روش‌هـای مختلفـی وجـود دارد کـه مهم‌تریـن آن‌هـا «مباحثه» و بحـث گروهـی اسـت. مشـورت دوسـویه،[۱۳] مناظـره روشـمند و منطقـی، بـارش فکـری (طوفـان مغزهـا)، گفت‌وگوهـای باضابطـه، تمریـن «روش سـقراطی» بـا اسـتادن یـا دوسـتان،[۱۴] از دیگـر روش‌هـای تفکرجمعـی اسـت.[۱۵]

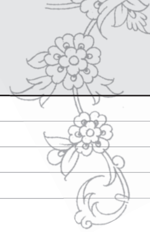
۱۷. تفکر کلان
در «تفکـر کلان»، تـلاش می‌شـود تـا کاوش‌هـای ذهنـی دربـاره مسـئله‌ای، فرانگرانه و تنهـا از جنبه‌هـای کلان و فراگیـر و شـامل، صورت گیـرد و از ورود به جزئیـات، خودداری شـود. ایـن روش در فهـم جغرافیـای مسـائل، ایجـاد و تقویـت نگـرش کلان، کمـک به نگـرش نظام‌منـد، کل‌نگـری، تقویـت نگرش‌هـای درجـه دو[۱۶] و... کمـک می‌کند.

۱۸. تفکر خُرد
در ایـن روش، تنهـا بـه جنبه‌های خرد و جزئیات مسـئله مورد بررسـی، پرداختـه، و در حد امکان سـعی می‌شـود از کلان‌نگـری درباره آن، خودداری شـود.

۱۹. تفکر مرئی ـ بصری
در تفکر مرئی ـ بصری، از به تصویر کشیدن و رسم اشکال، نمودارها، الگوها و نقشه‌های ذهنی و...، برای بررسی موضوع استفاده می‌شود، و همزمان با تفکر و گاه پس از آن، سیر فکری طی شده برای حل یک مسئله و نتایج آن، در قالب‌های مذکور یا به صورت نوشتار به تصویر کشیده می‌شود. این شیوه کمک می‌کند تا روابطی را ببینید یا کشف کنید که قبلاً به آن‌ها توجه نداشتید. همچنین ایده‌های نویی در ذهنتان شکل ببندد و سیر ذهنی خود را از دست ندهید و امکان بازگشت و بررسی مجدد اندیشه خود و تصحیح آن را داشته باشید و... .

۲۰ و ۲۱. تفکر صوتی و دیداری
تفکـر «صوتـی» یـا «بیانـی» یا «شـنیداری»، به معنـای «بلند بلنـد فکر کـردن» و بیان گفتـاری جریـان اندیشـه اسـت. در ایـن حالـت، توجـه بـه امـوری جلـب می‌شـود که در تفکـرات خامـوش کمتـر بـه دسـت می‌آیـد. می‌توان بـا اسـتفاده از آینـه و دیـدن تصویر خـود در هنـگام ایـن گونـه تفکر، جنبـه دیـداری نیز به آن بخشـید.

۲۲. تفکر آرمانی
در تفکـر آرمانـی تنهـا با چشـم دوختـن، به هدف‌هـای غایـی و آرمان‌ها، فکر می‌شـود و بـه واقعیـات موجـود توجهـی نمی‌شـود. از فوایـد این شـیوه آن اسـت که توانایی ترسـیم



چشم‌انداز را افزایش می‌دهد. البته در چشم‌اندازنگاری واقعی، باید واقعیات موجود نیز لحاظ شود، یعنی چشم‌انداز به گونه‌ای باشد که بر اساس واقعیات موجود بتوان به آن رسید.

۲۳. تفکر واقع‌گرا

در این تفکر برعکس شیوه پیشین، کاملاً به واقعیات جاری، توجه و تا حد امکان از توجه به آرمان‌ها، خودداری می‌شود. این شیوه، توانایی حل مشکلات و تدبیرهای عینی را افزایش می‌دهد.

۲۴. تفکر ترکیبی

در تفکر ترکیبی، به روش خاصی پایبند نیستیم و بسته به اقتضای سیر فکری، از انواع روش‌های تفکر، بهره گرفته می‌شود. معمولاً اغلب تفکرات از این سنخ است. این شیوه در عین سهولت و مزایایش، در معرض آسیب‌هایی نیز است، مانند دور شدن از موضوع اصلی، گم کردن رشته افکار، استفاده نابجا از روش‌ها، به کار نبردن درست قواعد اندیشه و مخلوط کردن اندیشه منطقی با دیگر اندیشه‌ها و در عین حال، اعتبار یکسان قائل شدن برای همه نتایج، و... .

۲۵. تفکر محدود

در این شیوه با قرار دادن ضرب‌الأجل زمانی، ذهن را وادار می‌کنند تا در مدتی محدود به حل مسئله‌ای بپردازد. معمولاً در چنین حالاتی ـ به ویژه اگر نتایج، مهم و حیاتی باشد ـ ذهن با سرعت بیشتری مسائل را بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کند و ظرفیت فعالیت آن نیز به مقدار قابل ملاحظه‌ای، افزایش می‌یابد.

۲۶. تفکر امتدادبخش

در تفکر امتدادبخش، به گسترش اندیشه یا موضوعی پرداخته می‌شود و تا جایی که ممکن است، همه لوازم و آثار ممکن الترتب، بر آن ترتب داده می‌شود. از ثمرات این تفکر، کمک به ایجاد و تقویت «آینده‌نگری» و «آینده‌پژوهی»، افزایش توان امتدادبخشی به اندیشه‌های محض و بنیادین تا صحنه کاربرد و... است.

۲۷. تفکر محیط‌محور

برخی تفکرات «محیط‌محور»اند، یعنی نیازمند محیط یا زمان خاصی هستند؛ چرا که در هر مکان و زمانی نمی‌توان به طور اثرگذار به هر موضوعی اندیشید. برای نمونه، تفکر درباره غرور در پشت میز ریاست، نتیجه این کار را در هنگام دیدن مرده‌ای ندارد یا در هنگام خستگی شدید، نمی‌توان به مسائل دقیق و ظریف اندیشید و نتایج مطلوبی گرفت. غالب تفکرات در محیطی آرام و مناسب، ثمره بیشتری دارد، ولی برخی غیر از این ویژگی عمومی، به زمان یا مکان یا شرایط خاصی نیازمند است.

۲۸. تفکر تقلیدی

تفکر تقلیدی، تفکر محدود در چارچوب و قالب‌های خاصی است و از آن‌ها فراتر نمی‌رود. به عبارت دیگر، دارای نوآوری و تولید محتوا یا ساختار جدیدی نیست. در این حالت، ذهن در مداری بسته حرکت می‌کند و توجهی به افق‌های جدید ندارد. برای حل مسائل ریاضی در قالب کلیشه‌ها و فرمول‌های خاص و تمرین‌های تطبیقی، غالباً از این تفکر استفاده می‌شود. این تفکر در مواردی، مثلاً اوایل اندیشه‌ورزی، مطلوب است، ولی باید به تدریج از آن فاصله گرفت و به سمت تفکر تأسیسی حرکت کرد.

۲۹. تفکر متعهد

در این تفکر، پس از اثبات پیشینی دسته‌ای از بنیان‌ها و موضوع‌ها، تلاش می‌شود بدون عبور از آن‌ها و در چارچوب آن‌ها به تفکر پرداخته شود. برای نمونه، اگر عقل با تلاش برهانی اثبات کرد که همه گزاره‌های یک منبع معرفتی، مانند وحی، کاملاً مطابق با واقع است، پس از آن می‌تواند از آن‌ها در حیطه‌های مختلف استفاده کند و در چارچوب آن‌ها یا به مدد آن‌ها به تفکر بپردازد یا اگر دانشمند فیزیک، با استفاده از تمامی شواهد و تجربیات، به درستی دستگاه فیزیکی خاصی رسید، از آن به بعد، تا زمانی که خلاف آن ثابت نشود، در چارچوب دستگاه فکری پیشین به کاوش‌های فیزیکی می‌پردازد.

غالب تفکرات در محیطی آرام و مناسب، ثمره بیشتری دارد، ولی برخی غیر از این ویژگی عمومی، به زمان یا مکان یا شرایط خاصی نیازمند است.

۳۰. تفکر کاربردی

در این تفکر تلاش‌های ذهنی بر یافتن کاربرد یا کاربردهایی برای آموخته‌ها یا موضوع خاصی، متمرکز می‌شود. چنین تفکری افزون بر اینکه سبب رسیدن به نتایج عملی و یافتن کاربردهایی برای آموخته‌ها می‌گردد، سبب تثبیت و تعمیق آن‌ها نیز می‌شود.

۳۱. تفکر مشوش یا آشفته

تفکر مشوش، به معنای اجازه دادن به ذهن است، برای ابراز صریح آنچه در آن می‌گذرد و سبب آشفتگی آن شده است. از این رو، لزوماً برای رسیدن به نتیجه خاصی به کار نمی‌رود، بلکه یکی از هدف‌های اصلی آن، «تخلیه فکری و ذهنی»، «طرد افکار مزاحم» و «زمینه‌سازی» برای رسیدن به شرایط مناسب تفکر در وضعیت بهینه یا واقعی‌تر است. معمولاً از این تفکر در شرایطی استفاده می‌شود که فرد دچار آشفتگی و آشوب ذهنی است. از نظر عملی، این گونه تفکر با نوشتن افکار مختلفی که به ذهن هجوم آورده و آن را آشفته ساخته‌اند یا بیان گفتاری آن‌ها در محیطی برای خود یا هر روش مناسب دیگری، قابل انجام است.[۱۷]

۳۲. تفکر پیشینی

تفکر پیشینی، قبل از ورود به عرصه‌ای یا انجام فعلی صورت می‌گیرد. این گونه تفکر، توان طراحی، نقشه‌پردازی، دوراندیشی، تدبیر و چاره‌اندیشی را پدید می‌آورد یا افزایش می‌دهد.

۳۳. تفکر مقارن

تفکر «مقارن» یا «همزمان» در صحنه عمل و هنگام انجام کاری صورت می‌گیرد. چنین تفکری، توانایی «تدبیر» و «چاره‌اندیشی» را ایجاد می‌کند یا افزایش می‌دهد؛ چرا که در شرایط واقعی، غالباً این امکان وجود ندارد که با رعایت همه شرایط و در فرصت کافی، به تفکر درباره مسئله‌ای پرداخت.

۳۴. تفکر پسینی

تفکر پسینی پس از انجام فعل و ارزیابی و تحلیل نتایج، صورت می‌گیرد. این تفکر توان نگرش‌های تحلیلی و درجه دوم، بازنگری، ارزیابی فعالیت‌های پیشین و... را پدید می‌آورد یا افزایش می‌دهد.

۳۵. تفکر فازی[۱۸]

در زندگی روزانه، کلمات و مفاهیمی به کار می‌رود که مراتب و درجات دارد و نسبی است و نمی‌توان با منطق دو ارزشی[۱۹] که فقط حکم «هست و نیست» را صادر می‌کند، با آنها رفتار کرد. مردی چهل ساله در اردویی که بیشتر شرکت‌کنندگان آن پیرمردند، جوان تلقی می‌شود، ولی در میان دانش‌آموزان دبیرستانی، دیگر جوان به شمار نمی‌آید. فرض کنید اختلافی پیش آمده و برای رفع آن تلاش شده و دو طرف به آمادگی برای توافق رسیده‌اند، حال اگر کسی بپرسد: آیا اختلاف برطرف شد؟ اگر پاسخ دهیم: «اختلاف برطرف نشد» یا بگوییم: «اختلاف برطرف شد»، واقعیت را منتقل نکرده‌ایم. برای انتقال موقعیت واقعی مجبوریم از الفاظ بیانگر مراتب و درجات استفاده کنیم. مثلاً بگوییم اختلاف تا حدودی یا نسبتاً یا هفتاد درصد برطرف شد یا می‌توان درباره فردی که به خدا ایمان دارد، ولی گناهانی هم از او سر می‌زند، گفت که مؤمن است یا مؤمن نیست؟

جهان و به ویژه پدیده‌های انسانی بسیار پیچیده‌تر از آن هستند که بتوان آن‌ها را با توصیف‌های ساده و کاملاً مشخص شناخت. از این رو، گاهی به شیوه‌ای از تفکر نیاز داریم که بتواند برخی پدیده‌های غیردقیق یا پیچیده را توصیف و تبیین کند. تلاش‌ها برای تبیین دقیق برخی حقایق و موقعیت‌های جهان که تشکیکی و دارای مراتب و درجات هستند و منحصر به دو حالت «بودن» و«نبودن» نیستند، سبب کشف منطق و تفکری به نام «فازی» شد[۲۰] که به دنبال توصیف مجموعه‌ها و پدیده‌های غیرقطعی، نامشخص و طیف‌دار است.[۲۱]

۳۶. تفکر ناخودآگاه

به تفکری که در ضمیر ناخودآگاه رخ می‌دهد، «تفکر ناخودآگاه» می‌گویند. این تفکر به طور ناخودآگاه رخ می‌دهد، ولی می‌توان بذر آن را در ذهن کاشت و رها کرد تا در ضمیر ناخودآگاه، رشد کند. برای این کار کافی است مقداری توجه خودآگاه به موضوعی داشت و با مقداری کلنجار رفتن ذهنی با آن ـ به گونه‌ای که ذهن، اهمیت و ضرورتش را درک کند یا نسبت به آن کنجکاو شود ـ آن را به ضمیر ناخودآگاه فرستاد تا در فرصت کافی در ذهن، پخته شود. پس از مدتی که به آن موضوع برگردیم، خواهیم دید با آنکه ظاهراً توجهی به آن نداشته‌ایم، حجم قابل توجهی مطلب جدید درباره آن می‌دانیم! از آنجا که حجم ضمیر ناخودآگاه بسیار بیشتر از حجم ضمیر خودآگاه است، این شیوه راهکار مناسبی برای استفاده بهینه از ظرفیت‌های ذهن برای پرداختن به موضوع‌های متعدد و تفکر درباره آن‌ها یا «پیش‌تفکر» درباره موضوعات است.

۳۷. تفکر سلبی

تفکر سلبی به معنای تلاش ذهنی برای تفکر نکردن درباره موضوعی است. این شیوه، سبب افزایش قدرت تمرکز ذهن، دستیابی به توان آماده‌سازی ذهن برای تفکر، افزایش قدرت مدیریت ذهن و ساماندهی افکار، توان ضبط بیشتر قوه خیال و... می‌شود.



افزون بر اینکه سبب رسیدن به نتایج عملی و یافتن کاربردهایی برای آموخته‌ها می‌گردد، سبب تثبیت و تعمیق آن‌ها نیز می‌شود.



۳۸. تفکر پیرامونی

تفکر پیرامونی به معنای نگاه بیرونی و فرانگرانه به یک پدیده و تحلیل و بررسی درجه دوم آن است. این تفکر سبب ایجاد یا تقویت توان پرداختن به نگرش‌های درجه دوم می‌شود.

۳۹. تفکر حیث‌نگر

«حیثیت» یک شیء به معنای یک جنبه و نمای خاص آن، و «حیثیت‌نگری» به معنای تنظیم زاویه نگاه در بررسی یک پدیده و نگریستن به آن از بُعدی خاص است. حیثیت‌نگری و تفکر حیث‌نگر اهمیت بسیاری در تحصیل، به ویژه در علوم دقیق‌تر، مانند منطق و فلسفه دارد[۲۲] و سبب افزایش دقت علمی، توان ژرف‌نگری، عمق‌بینی، به دام مغالطات نیفتادن، خلط نکردن امور، تفکیک احکام مختلف یک موضوع از حیثیت‌های مختلف و... می‌شود.

۴۰. تفکر تک یا چند بُعدی

در واقع تفکر تک یا چند بُعدی، مصداقی خاص از تفکر حیث‌نگر است. برای بیان این تفکر، مثالی لازم است. در رشته‌های مهندسی در درس «رسم فنی» برای رسم «پرسپکتیو» (منظر) تک بُعدی از یک شیء، از زاویه و بُعد مورد نظر، مثلاً از روبه‌رو، از بالا و...، به آن نگریسته، و تنها آنچه در ظاهر دیده می‌شود، رسم، و برای نمایش جزئیات پشت آن سطح ظاهری، از خط‌چین استفاده می‌شود. در تفکر تک بُعدی نیز یک بُعد از مسئله، برجسته و بررسی می‌گردد و دیگر ابعاد یا مؤلفه‌های دخیل، در ذهن کمرنگ نگه داشته می‌شود و با افزایش تعداد ابعاد مورد بررسی، تفکرات چند بُعدی پدید می‌آید.

۴۱. تفکر موازی

تفکر موازی به معنای تفکر همزمان روی دو یا چند موضوع جداگانه یا دو یا چند جنبه موضوعی است. این کار قدرت پردازش ذهن، رسیدن به توان توجهات مرکب، توان تفکر در موارد بحرانی ـ که ناچاریم همزمان روی چند مسئله بیندیشیم و تصمیم بگیریم ـ و توان بهره‌گیری بیشتر از دو نیم کره مغز و غیره را افزایش می‌دهد.

۴۲. تفکر تفکیکی

تفکر «تفکیکی» یا «مجزا» یعنی مسئله‌ای را به چند قسمت تقسیم کنیم و جداگانه درباره هر یک بیندیشیم (همزمان یا به ترتیب یا به طور پراکنده)، سپس با ترکیب نتایج حاصل به نتیجه نهایی برسیم. البته نمی‌توان درباره همه موضوع‌ها این گونه اندیشید.

۴۳. تدبر

تدبر، فراتر از بررسی دلایل و ادله بوده و تفکری همراه با آینده‌نگری و در نظر گرفتن پیامدها و نتایج امور است.[۲۳] از این رو، نگاه به آینده و در نظر گرفتن مصالح و مفاسد پدیده‌ها، با توجه به هدف‌ها، از ویژگی‌های این نوع از تفکر است. چنین تفکری بسیار مورد تأکید آموزه‌های دینی است.

۴۴. تفکر طبیعی

تفکر طبیعی یعنی «تفکر در حالت طبیعی و با ذهنی عاری از موانع تفکر». این موانع، ممکن است جسمی (مانند خستگی و گرسنگی بیش از حد)، ذهنی و حتی روحی باشد. در تفکر در موارد حساس و مهم یا علوم دقیق‌تر باید شرایط تفکر طبیعی را احراز کرد تا نتایج از دقت و صحت بیشتری برخوردار باشد.

از زاویه دیگری، یعنی از نظر «موضوع»، تفکر در عرصه تحصیل، شامل ساحت‌های گوناگونی می‌شود، مانند:

ـ تفکر درباره مسائل جدیدی که می‌آموزیم؛

ـ تفکر درباره یک دانش (نگاه‌های درجه دو به آن)؛

ـ تفکر درباره علم و معرفت به طور کلی (تأملات فلسفه علمی)؛

ـ تفکر درباره دانش به عنوان پدیده‌ای در وجود انسان (روان‌شناسی ذهن و...).





به کار بستن «تفکر» از راهبردهای اساسی علم‌آموزی است. «تفکر» در گزاره‌های اسلامی، یکی از کلیدهای علم‌آموزی است که معرفی و کارکردهای مهم آن در عرصه‌های گوناگون، جزو فراگیری دانش به شمار می‌آید. بر این اساس، استفاده فعال از تفکر یا «تفکرمحوری»، باید یکی از مؤلفه‌های اساسی نظام آموزشی باشد.



آنچه در دوران تحصیل مهم‌تر بوده و بیشتر مد نظر است، مورد اول و دوم است که باید در جریان تحصیل، به اندازه کافی برای آن‌ها سرمایه‌گذاری کرد و کوشید.

جمع‌بندی

هر یک از روش‌های تفکر، به گونه‌ای در تحصیل استفاده می‌شود و با ترکیب دو یا چند روش به انواع بیشتر و مرکب‌تری نیز دست می‌یابیم، ولی آنچه مهم است، هنر و مهارت بهره بردن از هر یک، در جایگاه متناسب و در محدوده اعتبار آن است.[۲۴]

پی‌نوشت‌ها:

۱. محل بحث در اینجا، تفکر به معنای عام است. از این موارد، حدود ده مورد آن دارای اصطلاح رایج و مستقر است و بقیه با تفکر به دست آمده‌اند. با تأمل بیشتر می‌توان به روش‌های دیگری نیز رسید.

۲. «الإعْتِبَارُ و العِبْرَةُ: الحالةُ التی یتوصّل بها من معرفةِ المشاهَد إلی ما لیس بمشاهَد». المفردات فی غریب القرآن، ص۵۴۳.

۳. «لا فکرَ لمن لا اعتبار له». غررالحکم.

۴. أمیرالمؤمنین (ع): «ألزم قلبک الفکر». إرشادالقلوب، ج۱، ص۷۷.

۵. «قُلْ إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا...». (سبأ: ۴۶). از این رو، حداقل بخشی از تفکرات باید در صحنه زندگی و همراه تعامل با محیط و بازخوردگیری از حوادث، اتفاق بیفتد.

۶. امام حسن (ع): «أوصیکم بتقوی الله وإدامةُ التفکر فإنّ التفکر أبوکلّ خیر وأمّه». مجموعه ورّام، ج۱، ص۵۲.

۷. این واقعیت انکارناپذیر است که دریافت‌های بیشتر انسان‌ها متأثر از عواطف و احساساتشان است. از این رو، هر چه عواطف آن‌ها در مقام شناخت، برانگیخته‌تر باشد، دریافت آنان متأثرتر از آن عواطف است و حقیقت را بر اساس احساسات و امیال و عواطف خود رنگ می‌زنند. لذا گاهی از واقعیت منحرف می‌شوند. (حبّ الشئ یُعمی و یصمّ). یک روش حل این مشکل، آن است که با اعمال احساسات خود درباره موضوع مورد بررسی، تفکر کنیم، ولی راه اساسی‌تر برای ریشه‌کن کردن این مشکل آن است که به دنبال عواطفی باشیم که دریافت‌های ما را واقعی‌تر کند. آیا چنین عواطفی وجود دارد؟ طبق قواعد فلسفی، پایه و اساس درک واقعیت، مسانخت با واقعیت است و هر سنخی بشویم، از همان سنخ گیرمان می‌آید، چون واقعیت عالم، توحیدی است. هرچه عواطفی توحیدی‌تر و فطری‌تری داشته باشیم، بیشتر از سنخ واقعیت شده و عالم را بهتر و بیشتر می‌فهمیم. از این رو، تنها با محبت الهی و احساسات توحیدی می‌توان عالم را خوب فهمید و معماهای آن را حل کرد. تفصیل بیشتر را به اندیشه و تتبع بیشتر خودتان وامی‌گذاریم.

۸. این مباحث، دارای گستردگی و پیچیدگی ویژه‌ای است، ولی در اینجا سعی شده تا به ساده‌ترین و خلاصه‌ترین شکل ممکن، موارد اساسی و مورد نیاز بیان شوند.

۹. به عنوان مثالی واقعی، می‌توان از سند چشم‌انداز بیست‌ساله نام برد.

۱۰. رسالت و مأموریت، تشابه بسیاری با هم دارد، ولی رسالت، چند بُعدی و شامل تعدادی مأموریت است، در حالی که مأموریت، تک جنبه‌ای است. به هر حال مأموریت‌ها باید در چارچوب رسالت باشد و به تحقق آن بینجامد.

۱۱. مثالی از بیانیه مأموریت: «الف»، یک شرکت نفت جهانی است که در صنعت نفت و مواد آلی فعالیت می‌کند. ما درصدد کشف نفت برآمده و محصولات و خدماتی با کیفیت عالی به مشتریان عرضه می‌کنیم. شرکت ما این مسئولیت را احساس می‌کند که از نظر مالی بازدهی مناسبی نصیب سهامداران کند و رشد بلندمدت را تضمین سازد و نسبت به محیط زیست و جامعه به تعهدات خود عمل کند.

۱۲. تفاوت چهار دسته اخیر تفکر در این است که تفکر همگرا، هم «راه‌حل محور» و هم «موضوع محور» است. در مقابل، تفکر آزاد، نه «موضوع محور» است و نه «راه‌حل محور» و در آن «جولان فکری» بیشتر اهمیت دارد. تفکر واگرا و تفکر بسته، هر دو «موضوع محور» هستند، ولی «موضوع محوری» در تفکر واگرا برای رسیدن به راه‌حل است. البته راه‌حل محور نیست، چون مهم نیست که به یک یا چند راه‌حل برسیم، ولی «موضوع محوری» در تفکر بسته خود، موضوعیت دارد و مهم نیست که اصلاً به راه‌حلی برسیم یا نه. از این رو، تلاش ذهنی متمرکز بر خارج نشدن از موضوع تفکر است.

۱۳. بدین معنا که تنها مشاور به ارائه مباحث و راهنمایی نپردازد و در فرآیندی متقابل، نظریات و راه‌حل‌های مشورت‌کننده نیز طرح و بررسی شود.

۱۴. سقراط، نقش خود را تنها شکوفاسازی فکر انسان‌ها و کمک به استخراج نتایج با طرح سؤال‌های مرحله‌ای می‌دانست. برای پاسخ به این سؤال‌های مکرر، فرد نیاز به تفکر و فعال ساختن عقل خود دارد.

۱۵. اندیشکده‌ها یا کانون‌های تفکر (Think Tanks)، بر اساس تفکر جمعی شکل گرفته‌اند.

۱۶. نگرش درجه دوم، نزدیکی بسیاری با تفکر کلان دارد، ولی تفکر درجه دو هم شامل بررسی جنبه‌های کلان موضوع و هم بررسی ابعاد خرد آن می‌شود که به صورت تحلیلی و از منظری خارجی است، ولی در تفکر کلان تنها به بررسی ابعاد کلان پرداخته می‌شود.

۱۷. آشفتگی ذهنی و تاخت و تاز افکار پراکنده و مزاحم در ذهن، گاهی ناشی از خستگی ذهنی یا جسمی است که غالباً با استراحت و گذشت زمان از بین می‌رود، ولی گاهی به گونه‌ای است که تنها با پرداختن ذهنی به آن قابل رفع است. این موارد محل اصلی استفاده از تفکر مشوش است.

۱۸. برای آشنایی با تفکر فازی، ر.ک: واسطی، عبدالحمید، نگرش سیستمی به دین، صص۲۵۳ ـ ۲۶۹ و۴۱۱ ـ ۴۱۷.

۱۹. تصدیق‌های منطق دو ارزشی یا دو دویی، فقط دو حالتِ «هست و نیست» یا به تعبیر دیگر، «روشن و خاموش» یا به تعبیر ریاضی، «صفر و یک» دارند.

۲۰. Fuzzy به معنای مبهم، گنگ، نادقیق و نامشخص است. دانشمند ایرانی‌الأصل، پرفسور لطفی‌زاده، نظریه فازی را در سال ۱۹۶۵م. مطرح کرد و به تدریج ارزش آن پدیدار شد. مهم‌ترین کاربردهای آن در ساختارهای پیشرفته، مانند کنترل‌های صنعتی، کنترل ترافیک، کنترل قطار، ساختارهای نظامی، لوازم خانگی، دوربین‌ها، لباس‌شویی فازی، جاروبرقی فازی، ظرف‌شویی فازی و... است.

۲۱. منطق فازی به معنای نفی قوانین و نظم جهان نیست، بلکه حقایق فازی جهان قطعی‌اند، ولی به صورت فازی، نَه اینکه همه امور نسبی باشد و قطعیتی در کار نباشد.

۲۲. اهمیت این مسئله به اندازه‌ای است که در فلسفه مشهور شده که «لولا الحیثیّات لبطلت الحکمةُ؛ اگر توجه به حیثیات نبود، حکمت از بین می‌رفت!»

۲۳. «الفرق بین التدبّر والتفکّرهو أنّ التدبّر تصرّف القلب بالنظرفی العواقب والتفکّر تصرّف القلب فی النظر بالدلائل». طریحی، مجمع‌البحرین، ج۳، ص۲۹۸.

۲۴. برای اطّلاع تفصیلی‌تر از روش‌های تفکر طرح شده در این نوشتار و نیز آشنایی با منابع بیشتر در این زمینه، ر.ک: هلالیان، سعید، دانش تحصیل دانش، انتشارات مؤسسه ولاء منتظر قم، ۱۳۹۰ هـ . ش.

مقاله

محمدمهدی اعتصامی

نگاهی اجمالی به تفکر و تفکر فلسفی و آثار آن در برنامه‌های درسی و تحصیلی

مقدمه
انسان به دلیل آنکه موجودی متفکر است و فعالیت‌های خود را از راه تفکر انجام می‌دهد، مخلوقی ممتاز به شمار می‌رود. آدمی، افزون بر تفکر برای رفع نیازها، به تفکر درباره اموری می‌پردازد که از سطح زندگی متعارف برتر است، مانند پرسش درباره آغاز و پایان جهان، سرنوشت خود، آفرینش موجودات و خوش‌بختی. توجه به این پرسش‌ها و یافتن پاسخ آن‌ها نیازمند تفکر درمبادی هستی و جهان است که به آن تفکر فلسفی می‌گویند. در این نوشتار، این کارکرد از تفکر توضیح داده شده است.

۱. ماهیت تفکر

تفکر جریان قاعده‌مند، منظم، جهت‌دار و منتج و مولّد دستگاه خرد و اندیشه انسانی برای دستیابی به حقیقت است.[۱] تفکر یکی از شگفت‌انگیزترین اعمال ذهنی بشر است که انسان به یاری آن به کشف مجهولات می‌پردازد وبه پرسش‌های خود پاسخ می‌دهد و جهان پیرامونی را می‌شناسد و زندگی‌اش را سامان می‌بخشد. دانش منطق، روش اندیشه‌ورزی و تفکر را توضیح می‌دهد و به شرح گونه‌های آن می‌پردازد.

۲. مهم‌ترین کارکردهای تفکر

هنگامی که انسان مهارت‌های تفکر را در خود پروراند و خردمندی پیشه کرد، کارکردهای تفکر و خردمندی پدیدار می‌شوند. تفکر بر اساس کارکردهایش، نام‌های گوناگونی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

الف) تفکر ارزیاب و نقاد

ارزیابی و سنجش، برترین کار تفکر است و دیگر سطوح تفکر، مقدمه رسیدن به این مرحله است. امام کاظم (ع) در توضیح آیه شریفه «فبشر عباد الذین یستمعون القول...» (زمر: آیه ۲۰) این توانایی را مژدگانی خداوند دانسته و اهمیت آن را به ما گوشزد کرده است.[۲]
کسی که به مرحله ارزیابی رسیده، دیدگاه‌های دیگران را می‌تواند بررسی و نقادی کند و دیدگاه درست را برگزیند. جدا کردن سخن راست از دروغ، قوی از ضعیف، منطقی از غیر منطقی و خلاصه، عمل غربال کردن، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های عقل است.[۳] البته طلبه، متناسب با رشد خود، استعداد ارزیابی و نقادی و گزینش دارد. این نظام تربیتی باید به گونه‌ای باشد که این استعداد را متناسب با هر سنی به فعلیت برساند و دانش‌آموختگانی نقاد و ارزیاب، تربیت کند.[۴]

ب) تفکر خلاق

نوآوری، استعداد دیگری است که خداوند در انسان‌ها قرار داده و با تفکر ارتباط مستقیمی دارد، به گونه‌ای که می‌توان گفت نوآوری یکی از کارکردهای تفکر است. انسان متفکر دارای قدرت ابتکار است. او می‌تواند در اندیشه خود چیزی را بپروراند که نیاز دارد و در خارج از ذهنش پدید آورد. هنر و فناوری نمودهای عینی، قدرت خلاقیت و ابتکار است. البته خلاقیت به این نمودهای عینی اختصاص ندارد، بلکه همه حوزه‌ها و شاخه‌های علم و زندگی انسان می‌تواند زمینه ظهور خلاقیت باشد. دیدگاهی ابتکاری در عرصه فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، طرحی برای تنظیم زندگی شهری، روشی نو برای تدریس و...، همه نمودهای خلاقیت به شمار می‌آیند.
طلبه خلاق، تابع و مقلد نیست. دستاوردهای دیگران را می‌بیند، به آن‌ها ارج می‌نهد و از آن‌ها بهره می‌برد، ولی به آن‌ها بسنده نمی‌کند. او می‌کوشد راه جدیدیرا بگشاید، روش تازه‌ای را بیافریند و مرزهای دانش را گسترش بدهد و زندگی انسانی را ارتقا بخشد. ابتکار، مولود تفکر است، یعنی شخص مبتکر در حال فکر کردن به ایده نو می‌رسد، آن را می‌پرورد و به جامعه ارائه می‌کند.

ج) تفکر فلسفی

همان طور که گفته شد، تفکر در بنیادی‌ترین پرسش‌های مربوط به هستی و حیات انسانی، تفکر فلسفی نام دارد. «از کجا آمده‌ایم؟»، «به کجا می‌رویم؟»، «در چگونه جهانی زندگی می‌کنیم؟»، «خالق جهان کیست؟»، «چه رابطه‌ای با انسان و جهان دارد؟»، «چه نقشی در سرنوشت خود داریم؟»، «سعادت ما در چیست؟»، «حقیقت»، «خیر»، «شر»، «خوبی»، «بدی»، «اخلاق»، «عدالت» و مسائل متعدد دیگر، مسائلی بنیادی به شمار می‌روند که به تدریج، در سن‌های گوناگون و به ویژه در دوره نوجوانی و جوانی برای انسان‌ها مطرح می‌شود. طلاب را با تربیت دستگاه تعقل و رشد تفکر، به گونه‌ای می‌توان هدایت کرد که به طور صحیح درباره این گونه مسائل بیندیشند و متناسب با سن خود به پاسخ‌های مطلوب برسند.
داشتن تفکر فلسفی و حکمی، سبب عمق نگاه انسان نسبت به خدا،



جهان، انسان و هدف خلقت می‌شود و او را از سطحی‌نگری و ظاهربینی دور می کند.

۱. تفکر فلسفی (حِکمی)، مرتبه عالی تفکر

حقیقت‌جویی یکی از مهم‌ترین گرایش‌هایی است که خداوند در فطرت انسان قرار داده است.[۵] همان‌طور که حقیقت، سطوح و لایه‌هایی دارد، حقیقت‌طلبی نیز دارای سطوح و لایه‌هایی است. از همین عالم طبیعت و محسوس که ما در آن زندگی می‌کنیم، تا خدای جهان‌آفرین، همه مراتب حقایق به شمار می‌آیند و تفکر در همه این مراتب، به معرفت و درک آن حقایق می‌انجامد.

انسان، در عین حال که سرگرم زندگی طبیعی و معمولی خود است و با تفکر در جهان پیرامون و تأسیس علوم و فنون از طبیعت بهره می‌برد و زندگی‌اش را می‌گذراند، در درون خود پرسش‌های بنیادین و دغدغه‌سازی دارد که توجه به آن‌ها و به دست آوردن پاسخ آن پرسش‌ها، به زندگی‌اش معنای تازه‌ای می‌دهد و حیاتش را وارد مرحله دیگری می‌کند. البته همان طور که گفته شد، این گونه پرسش‌ها برای هر انسانی مطرح است.

جهانی که در آن زندگی می‌کنم، چگونه جهانی است؟ آیا آغاز و انجامی دارد؟ کسی آن را آفریده است؟ غایت و هدفی دارد؟ جایگاه من در جهان چگونه است؟ به کجا می‌روم؟ چه سرنوشتی در پیش رو دارم؟ و... .

امیر مؤمنان، علی (ع) در این باره چنین می‌فرماید:«رحم‌الله امرءا علم من أین و فی أین و الی أین؛ خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده، در کجا قرار دارد و به کجا می‌رود».

تفکر درباره این پرسش‌ها و به دست آوردن پاسخ درست آن‌ها، ضروری است؛ زیرا هنگامی برنامه زندگی هر فرد بر پایه‌های استوار و محکم بنا می‌شود که به پاسخ درست و شایسته برای این پرسش‌ها رسیده باشد. به همین منظور، قرآن کریم و پیشوایان بزرگوار، به موضوع ژرف‌اندیشی درباره‌این گونه پرسش‌ها تأکید کرده‌اند.

البته برخی مردم، از کنار این پرسش‌ها می‌گذرند و به پاسخ‌های ساده و تقلیدی بسنده می‌کنند و سرگرم امور روزمره خود، مانند تأمین غذا، پوشاک، مسکن، زندگی خانوادگی، معاشرت‌ها و فعالیت‌های جاری اجتماعی می‌شوند.

کســب حقایق و یافتن آگاهی از مبدأ و منتهای جهان و جایگاه انسان در خلقت،جزو معیارهای برتری، رشد و کمال حقیقی به شمار می‌آید. از این رو، بر نظام تربیتی مبتنی بر تربیت اسلامی لازم است که دانش‌آموزان را به جایگاه طرح این پرسش‌ها ارتقا دهد.

اگر انسان اندکی از سطح زندگی روزمره و نیازهای طبیعی فراتر برود و در سطح بالاتری بیندیشد، با نیازهای عمیق‌تر و پرسش‌های بنیادی‌تری روبه‌رو می‌شود که تا پاسخ آن‌ها را نیابد، آرام و قرار نمی‌گیرد. به تدریج این نیازها و پرسش‌ها به دل‌مشغولی، دغدغه و حتی درد متعالی تبدیل می‌شوند و بیداری و هوشیاری تازه‌ای را در پی دارند. به قول مولوی:

حسرت و زاری که در بیماری است
وقت بیماری همه بیداری است
پس بدان این اصل را ای اصل‌جو
هر که را درد است او برده است بو
هر که او بیدارتر پر دردتر
هر که او آگاه‌تر، رخ زردتر[۶]

کسب حقایق و یافتن آگاهی از مبدأ و منتهای جهان و جایگاه انسان در خلقت،جزو معیارهای برتری، رشد و کمال حقیقی به شمار می‌آید. از این رو، بر نظام تربیتی مبتنی بر تربیت اسلامی لازم است که دانش‌آموزان را به جایگاه طرح این پرسش‌ها ارتقا دهد و با روش‌های مناسب به سمت تفکر درست و منطقی هدایت کند و به کمک میراث گران‌بهای قرآن و عترت، پاسخ‌های شایسته را پیش روی عقل و اندیشه آنان بگذارد تا جان و دل آنان، حقیقت را دریابد و به مراتبی از حیات معقول که یکی از جنبه‌های حیات طیبه است، نائل شوند.[۷]

۲. پیامدها و آثار رشد تفکر فلسفی

هنگامی که انسان درباره پرسش‌های بنیادین زندگی بیندیشد و به پاسخ‌های شایسته برسد، زندگی طبیعی و روزمره‌اش دگرگون می‌شود و معنا و مفهوم دیگری می‌یابد. حرفه، معاشرت، دوستی، خواب و خوراک و امور دیگری از این قبیل، حیاتی معقول پیدا می‌کنند و چنین انسانی، مطلوب و مورد نظر اسلام است. بنابراین، تفکر فلسفی، تفکر درباره بنیادی‌ترین پرسش‌های بشر است، ولی تأثیر عینی و ملموس در ظاهری‌ترین سطح حیات انسانی دارد. هنگامی که این تفکر به نتیجه برسد، مانند روحی در کالبد اعمال و رفتار آدمی حضور می‌یابد. از جمله آثار اندیشه‌ورزی فلسفی در زندگی این است که فرد به اصول و مفروضاتی می‌تواند برسد که زیرساخت تفکر به شمار می‌رود و رفتارهای خود را با آن اصول می‌تواند ارزیابی کند و کمتر دچار تناقض و تضاد در اندیشه‌ها شود و دارای ذهنی خلاق و پویا گردد و در رویارویی با پرسش‌های نو، توانایی بازگشت به مبانی خود را داشته باشد و با پرداخت آن‌ها راه رسیدن به پاسخ‌ها را به دست بیاورد و پاسخ‌ها را کشف کند. در تصمیم‌گیری‌های کلی زندگی می‌تواند خردمندانه عمل کند.همچنین نگاه او به رخدادها، با ژرف‌اندیشی همراه است و توانایی درک وجوه آشکار و پنهان رخدادها را دارد و از سطحی‌نگری و ظاهراندیشی دوری می‌کند.

توانایی نقادی و ارزیابی افکار، اندیشه‌ها و عملکرد دیگران را به دست می‌آورد و از دنباله‌روی بدون خردورزی جریان‌ها و نحله‌های اجتماعی، خودداری می‌کند.

از سعه صدر و توانایی تحمل دیگران برخوردار می‌شود و در برخوردهای غیر منطقی و نا به جای دیگران از مسیر حق و راه مستقیم خود، خارج نمی‌شود. او می‌تواند مفروضات و مبانی را که زیرساز جریانی فکری یا فرهنگی است، بازشناسد و شاخ و برگ‌ها را به تنه و ریشه خودشان پیوند دهد.

همچنین جنبه خلاقانه اندیشه او رشد می‌یابد و پس از بازشناسی و نقد مفروضات پنهان یک فکر، مفروضات مناسب‌تر و محکم‌تری می‌تواند پیشنهاد،و اعتبار اندیشه‌های خود را بر حسب شواهد مناسب و کافی، ارزیابی کند.

درک درستی از رابطه عقل و علم با دین پیدا می‌کند و از سطحی‌نگری و ظاهرگرایی در دین می‌پرهیزد و با خرد خود به سراغ دین می‌رود.

توانایی نقد و ارزیابی تمدن جدید و آثار و پیامدهای آن در هنر، فرهنگ و دیگر جنبه‌های زندگی روزمره را می‌یابد و با استقلال فکری با مظاهر آن روبه‌رو می‌شود و حق انتخاب خود را فراموش نمی‌کند.

توانایی نقد و ارزیابی سنت‌ها، آداب و رسوم رسیده از گذشتگان را دارد و بخشی از سنت‌ها را که با خرافات آمیخته شده است، از سنت‌ها و آداب و رسوم اصیل و عقلانی، جدا می‌کند.

همچنین معنا و حقیقت زندگی نزد او متعالی و معقول می‌شود و هدف‌های بزرگ و متعالی را بر هدف‌های کوچک و حقیر ترجیح می‌دهد.خلاصه اینکه رشد تفکر فلسفی سبب می‌شود انسان بتواند در لایه‌های بنیادین مسائل و موضوع‌های مربوط به خدا، جهان و انسان، حق را از باطل، درست را از نادرست، خوب را از بد، بهتر تشخیص دهد و به جای پیروی از احساسات، تعصب‌های کور، عواطف و غرایز، تقلید از گذشتگان و دنباله‌روی از جمع، خردورزی را راهنمای خود قرار دهد. در نتیجه، در پیشگاه حق زانو زند و سر تسلیم فرود آورد.البته هر چه آن رشد افزون‌تر باشد، این پیامدها نیز نیرومندتر و بیش‌تر خواهد بود.

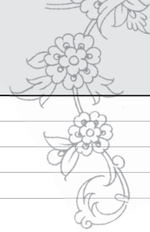
تفکر فلسفی، مرتبه‌ای عمیق‌تر از تفکر است؛ زیرا تفکر درباره موضوع‌ها و مسئله‌هایی است که جزو بنیادی‌ترین موضوع‌ها و مسئله‌ها به شمار می‌آید و در عین حال، آموزش تخصصی فلسفه هم نیست.[۸]

۴. چگونگی برقراری ارتباط میان تفکر فلسفی و برنامه‌های درسی

به دلیل آنکه اندیشه‌ورزی فلسفی، اندیشه‌ورزی درباره مسائل بنیادین و مبادی علوم است،با رشته‌های گوناگون علوم، اعم از انسانی و طبیعی،رابطه‌ای طولی دارد. هر علمی آمیخته با گزاره‌های فلسفی است و این گزاره‌ها مانند روح در کالبد علوم جاری است. در حقیقت، این گزاره‌ها هستند که آگاهانه یا غیرآگاهانه به علوم جهت می‌دهند و رنگ و بوی خاص خود را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند.[۹]

بنابراین، محتوای علوم، افزون بر بیان قوانین تخصصی خود، دارای پیام‌های پنهان فلسفی به مخاطب است که متناسب با دیدگاه فلسفی تولیدکنندگان و پدیدآورندگان، به دانش‌آموزان و طلاب و دانشجویان، منتقل می‌شود و به تدریج، جهت‌گیری خاص فلسفی را القا می‌کند. فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، ادبیات فارسی، هنر و دیگر برنامه‌های درسی، به تناسب دوری و نزدیکی خود با مسائل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و دیگر موضوع‌های فلسفی، پاسخ پرسش‌های بنیادین را در بردارند و اگر این پاسخ‌ها درست نباشند، سبب شکل‌گیری اندیشه‌های نادرست می‌شود که اصلاح آن‌ها بسیار دشوار است. در حقیقت، تربیت فلسفی پنهان یا آشکار از راه دانش‌های گوناگون رخ می‌دهد. بنابراین، ضروری است که این تربیت با برنامه‌ریزی در جهت درست اتفاق بیفتد.

مسئله دیگری که ممکن است در این ناحیه شکل بگیرد، یکسان نبودن دیدگاه‌های فلسفی نویسندگان متون درسی است که نتیجه آن اغتشاش ذهنی و سردرگمی پنهان اوست. این امر به معنای روبه‌رو شدن طلاب و دانشجویان با چند دیدگاه و ارزیابی منطقی با آن‌ها و امکان انتخاب دیدگاهی نیست؛ زیرا او در رویارویی آشکار قرار نگرفته است، بلکه دانش‌های گوناگون، پیام‌های ناموزون و ناهماهنگ به او داده و او را سردرگم کرده‌اند. به همین دلیل، گاه دانش‌آموزان اعتراض می‌کنند که چرا درباره موضوعی واحد، در دو درس مختلف، دو نظر متناقض آمده است. از این رو، لازم است در این زمینه برنامه‌های درسی وحدت رویه داشته باشند.





محتوای علوم، افزون بر بیان قوانین تخصصی خود، دارای پیام‌های پنهان فلسفی به مخاطب است که متناسب با دیدگاه فلسفی تولیدکنندگان و پدیدآورندگان، به دانش‌آموزان و طلاب و دانشجویان، منتقل می‌شود



منابع

۱. ویژه‌نامه فلسفه کودکان، شماره‌های اول تا سوم، بنیاد حکمت صدرا.
۲. روش‌های پرورش خلاقیت در کودکان.
۳. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، دکتر خسرو باقری.
۴. کندوکاو فلسفی برای کودکان و نوجوانان، سعید ناجی، پژوهشگاه علوم انسانی.
۵. فلسفه در کلاس، رون شاو، ترجمه: مرادیاری، آوای نور، ۱۳۸۹.
۶. برنامه درسی پرورش تفکر، حسن ملکی، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۰.
۷. گفت‌وگو و هنر با هم اندیشیدن، ویلیام اسحاق، ترجمه: محمود حدادی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰.
۸. آموزش تفکر انتقادی، چت مایزر، ترجمه خدایار ابیلی، انتشارات سمت، ۱۳۸۰.
۹. مهارت در اندیشیدن، ادوارد دبونو، ترجمه: بهمن لطیف، مؤسسه چاپ الهادی قم، ۱۳۷۵.
۱۰. دنیای سوفی، یوستین گردر، ترجمه: حسن کامشاد، نیلوفر، ۱۳۷۴.
۱۱. داستان‌های فکری (۱و۲و۳)، کم فیلیپ، انتشارات شهرتاش، ۱۳۸۵.
۱۲. بچه‌های فیلسوف، جوانا هینس، ترجمه: رضا علی نوروزیان و همکاران، سما قلم، ۱۳۸۴.
۱۳. آموزش فلسفه به کودکان (بررسی مبانی نظری)، یحیی قائدی، ۱۳۸۳.
۱۴. با هم اندیشیدن: راز گفت‌وگو، ماتینا و یوهانس هارتکه مایر، فریمن دوریتی، ترجمه: فاطمه صدر عاملی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۲.
۱۵. ویژه‌نامه آموزش فلسفه برای کودکان، نشریه علمی ـ پژوهشی انجمن مطالعات برنامه درسی ایران، زمستان ۱۳۸۶.
۱۶. مجله رشد ابتدایی، ویژه‌نامه فلسفه برای کودکان، انتشارات مدرسه، ۱۳۸۵.
۱۷. راهنمای برنامه درسی فلسفه دوره متوسطه، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی.
۱۸. فرهنگ: ویژه‌نامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۸.
۱۹. دنیایی را تصور کن، برزنت لابه ومیشل بوش، ترجمه: پروانه عروج نیا، انتشارات آسمان، ۱۳۸۸.
۲۰. پرسیدن مهم‌تر از پاسخ دادن است، دنیل کلاک، ریموند مارتین، ترجمه: حمیده بحرینی، هرمس، ۱۳۸۷.
۲۱. تعلیم و تربیت دراسلام، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
۲۲. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، چاپ اسلامیه.
۲۳. قصه‌های شیخ اشراق، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، نشر مرکز.
۲۴. ۱۰۱ مسئله فلسفی، مارتین کوهن، ترجمه: امیر غلامی، نشر مرکز.
۲۵. فلسفه به زبان ساده، جنی تیچمن و کاترین اوانز، ترجمه: اسماعیل سعادت، دفتر پژوهشی و نشر سهروردی.
۲۶. فلسفه در عمل، ادم مورتون، ترجمه: فریبرز مجیدی، انتشارات مازیار.
۲۷. آداب تعلیم و تعلم در اسلام (منیته المرید)، شهید ثانی، ترجمه و اقتباس: دکتر محمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سعید بهشتی، آیین خردورزی، ص ۱۶۹. منطق‌دانان و فلاسفه با عبارت‌های مختلفی تفکر را تعریف کرده‌اند که به هم نزدیک بسیار است. برای اطلاع بیش‌تر به آثار زیر می‌توانید مراجعه کرد: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۵ (کلیات منطق، ص ۹۹)؛ ابن‌سینا، الاشارات و التنبیهات، ج ۱، ص ۱۰ ـ ۱۴؛ حاج ملاهادی سبزواری، شرح المنظومه، ص ۱۸؛ علامه طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۵۲ و محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۱۹.

۲. اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۳.

۳. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۳۸.

۴. استاد شهید مرتضی مطهری، برای ارزیابی و نقادی دو مرتبه بیان می‌کند که هر دو مرتبه باید در تربیت قدرت تفکر مورد نظر باشد. مرحله نخست این است که فرد میان دو یا چند نظر غربال‌گری کند و نظر درست‌تر را برگزیند. مرحله دیگر این است که نظر و سخنی را بررسی و ارزیابی، و اجزای آن را نقادی کند و بتواند قسمت درست آن را از قسمت غلط آن جدا کند. (همان، ص ۴۲)

۵. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳ (فطرت)، ص ۴۹۲.

۶. مثنوی معنوی، چاپ کلاله خاور، دفتر اول، ص ۱۵.

۷. علامه محمدتقی جعفری، از اصطلاح «حیات معقول» بسیار استفاده می‌کرد.

۸. تفکر فلسفی، تفکر درباره موضوع‌های انتزاعی، غیر تجربی، غیر علمی یا موضوعاتی نیست که صاحبی ندارند. تفکر درباره موضوع‌های سخت و پیچیده پراکنده و مبهم نیست. تفکر فلسفی، تفکر انتقادی هم نیست. تفکر فلسفی، دارای حد و مرز معیّن و تعریف شده است. تفکر فلسفی، تفکر در سؤال‌های بنیادین پیرامون هستی است. لذا تفکر فلسفی، شامل بخشی از تفکر به معنای عام آن است. هر انسانی که بخواهد حیات معقول داشته باشد و خدای خود را بشناسد و نسبت خود با خدا و جهان و آینده خود را دریابد، نیازمند این تفکر است؛ خواه کارگر باشد یا کشاورز یا دانشجو یا مهندس یا پزشک یا روحانی و... . البته این حد از تفکر فلسفی، دانش فلسفه نیست. دانش فلسفه نیازمند تحصیل تخصصی در این زمینه و آشنایی با آرای فیلسوفان و مطالعه آثار آن‌هاست. (ر.ک: الهیات شفا، چاپ ناصر خسرو، ص ۳؛ نهایته الحکمه، چاپ انتشارات اسلامی، ص ۳ و الاسفار الاربعه، ج ۱، ص۱۳).

بیش‌تر طرح‌هایی که امروزه با نام «آموزش فلسفه به کودکان» شهرت یافته، آموزش مهارت تفکر و در برخی موارد، تفکر درباره مفاهیم به اصطلاح انتزاعی است که مفاهیم فلسفی پنداشته شده است. علت اصلی این تقلیل‌گرایی، روند تاریخی فلسفه در اروپاست. نتیجه این روند تاریخی، تقلیل فلسفه به فلسفه علم، فلسفه تحلیلی و منطق، به ویژه نزد فیلسوفان تجربه‌گرای انگلیسی بوده است. از این رو، این خطر پیش‌روی برنامه‌ریزان درسی هست که بدون تأمل در تفاوت عمیق میان حقیقت فلسفه و آنچه در غرب رخ داده است، تربیت تفکر را با تربیت تفکر فلسفی و از آن بالاتر، با آموزش فلسفه، اشتباه بگیرند و در همان گفتمان وارداتی به تدوین برنامه بپردازند.

۹. تشخیص این گونه پیام‌های فلسفی که در لابه‌لای متون علمی، مخفی می‌شوند، بیش‌تر بر عهده فیلسوفان و متخصصان این رشته است. به همین جهت، معمولاً از چشم کارشناسان همان علم دور می‌ماند، مگر در مواردی که خیلی صریح و آشکار باشد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

نمونه ۱:

بیان اول: «حقیقت حیات برای ما روشن نیست، ولی همین قدر می‌دانیم که در قالب علائم زیر خود را نشان می‌دهد: تغذیه، رشد، تولید مثل و...».

بیان دوم: «نوعی از حیات که حیات جسمانی است، در دانش زیست‌شناسی با علائم زیر شناخته می‌شود: تغذیه، رشد، تولیدمثل و...».

مثال (۲):

بیان اول: «عناصر جهان پیرامون ما از ذرات بنیادین پیدا شده‌اند که در درون خود دارای حرکت‌های غیر منظم و اتفاقی هستند و به همین جهت آن حرکت‌ها و رفتارها را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. از این رو، نمی‌توان گفت قانون علیت در آن‌جا هم حضور دارد و هر چیزی از علت خاص خود پدید آمده است، بلکه باید گفت در آنجا همه چیز خودمختارانه و اتفاقی رخ می‌دهد، گرچه پدیده‌های محسوس‌تر و ظاهرتری که ذرات شکل گرفته‌اند، دارای حرکاتی منظم و روابطی قانون‌مند هستند».

بیان دوم: «عناصر جهان پیرامون ما از ذرات بنیادینی پیدا شده‌اند که در درون خود حرکت‌های بسیار پیچیده و مرموزی دارند که ابزار تجربی ما توانایی تشخیص نظم حاکم در آن‌جا و پیش‌بینی رفتارهای آینده آن‌ها را ندارد، اما چون نمی‌توانیم بگوییم عناصر منظم کنونی از بی‌نظمی پدید آمده باشد، راه دانش را باز می‌گذاریم تا در آینده به فهم بهتری از حرکات آن‌ها دست یابیم».

گشت و گذار

گزارش



۵۸ حوزه و سرزمین داس و چکش
حجت‌الاسلام والمسلمین زمانی

به همت معاونت بین‌الملل حوزه‌های علمیه، گروهی از استادان سطح عالی و پژوهشگران برجسته حوزه، در مهرماه سال جاری، سفری علمی، فرهنگی و مطالعاتی به روسیه داشتند. آنچه می‌خوانید، اهداف برگزاری و گزارش این سفر از زبان حجت الاسلام و المسلمین زمانی معاونت بین‌الملل حوزه می‌باشد.

گزارش توسط صفری

با نخبگان جوان

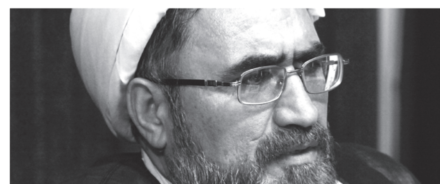


۶۴ حوزه باید خیلی سریع‌تر پیش برود

آنچه در پی می‌آید، حاصل گفت‌وگوی دوستانه با محمدحسین کیانی، یکی از برگزیدگان جشنواره علامه حلی است. ایشان در این گفت‌وگو، مباحثی در زمینه عرفان و حوزه و مأموریت‌های جدید و... را با طلبه‌ها در میان می‌گذارد.

مصاحبه توسط مصطفی ابراهیمی

مصاحبه



۶۰ آنها دست نیاز به سوی ما دراز کردند
حجت‌الاسلام والمسلمین مهاجرنیا

در این مصاحبه، با حجت الاسلام و المسلمین مهاجرنیا، مدیر انجمن‌های علمی حوزه به گفتگو درباره سفر ایشان به روسیه پرداخته‌ایم. انگیزه‌های این سفر، دستاوردها و فعالیت‌هایی که از سوی این هیئت در سفر انجام گرفته و برنامه‌هایی که حوزه باید در راستای بهره‌برداری از این سفرها پی بگیرد، موضوعات اصلی این گفتگو هستند.

مصاحبه توسط صفری

روانشناسی پژوهش



۶۸ فشنگ‌های زمان
مهارت‌های کاربردی مدیریت زمان

آنچه در این یاداشت می‌خوانید راهکارهای مدیریت زمان است. نویسنده ابتدا به بررسی برخی تعاریف مدیریت زمان می‌پردازد و در بخش دوم به نحوه هدفگذاری در برنامه‌ریزی و ارائه راهکارهای عملی جهت برنامه‌ریزی می‌پردازد.

مقاله توسط کیومرثی

حوزه و سرزمین داس و چکش

گزارشی از سفر اساتید حوزه به روسیه

گزارش

صفری

اشاره
به همت معاونت بین‌الملل حوزه‌های علمیه، گروهی از استادان سطح عالی و پژوهشگران برجسته حوزه، در مهرماه سال جاری، سفری علمی، فرهنگی و مطالعاتی به روسیه داشتند. آنچه می‌خوانید، اهداف برگزاری و گزارش این سفر از زبان حجت الاسلام و المسلمین زمانی معاونت بین‌الملل حوزه می‌باشد.

روحانیت شیعه در عرصه عمل به وظایف خود، دو عرصه مهم داخلی و خارجی را پیش رو دارد. از این رو، باید ضمن کسب معارف ناب اسلامی، زمینه صدور و نشر این معارف را در درون و بیرون از مرزهای جغرافیایی کشور فراهم کند. تاکنون، روحانیت کشور بیشترین هم و غم خود را مصروف پاسخ به نیازهای داخل کشور، در بخش‌ها و زمینه‌های مختلف کرده و حضور فعالی در عرصه‌های بین‌المللی ـ آن گونه که بایسته و شایسته است ـ نداشته است. این در حالی است که جمعیت جهان، صد برابر جمعیت ایران است و این جمعیت هفت میلیاردی، تشنه آموختن معارف ناب اهل بیت (ع) هستند.

یکی از مهم‌ترین رسالت‌های روحانیت شیعه، رساندن پیام و معارف ناب و حیات‌بخش اسلام و اهل بیت (ع) به سراسر جهان است. بسیاری از علما، فضلا، مؤلفان و پژوهشگران حوزوی که مخزنی از دانش‌های علوم دینی و قرآنی هستند، به دلیل ناآشنایی و نداشتن اطلاع کافی از وضعیت فرهنگی ملت‌های مختلف و نیازهای فکری آنان نتوانسته‌اند از این آمادگی ذهنی و تبلیغی، برای نشر معارف تشیع بهره‌مند شوند.

امروزه بسیاری از استادان و بزرگان حوزه، توانایی بالفعلی برای تألیف کتاب‌های فاخر دینی قابل عرضه به جهان، به خصوص در حوزه علوم انسانی و علوم قرآنی را دارند، ولی مشکل اصلی ناآشنایی دقیق آنان با محیط‌های فرهنگی در عرصه بین‌المللی است. از این رو، مدیریت حوزه‌های علمیه کشور باید زمینه آشنایی فضلای حوزه با مفاخر و ظرفیت‌های فرهنگی دیگر کشورها را فراهم کند. یکی از این راه‌ها، تهیه مقدمات سفرهای علمی استادان درس خارج و سطوح عالی حوزه به کشورهای مختلف است.

معاونت بین‌الملل حوزه‌های علمیه، با وجود کمبود شدید بودجه در این بخش، در زمینه اعزام گروه‌های مختلفی از استادان سطح عالی حوزه علمیه به خارج از کشور، اقدام، و تاکنون گروه‌های متعددی از این فرزانگان حوزوی را به کشورهای روسیه، گرجستان، سریلانکا، بوسنی و هرزگوین، ترکیه، سوریه و لبنان، اعزام کرده است.

انجام سفری علمی نیازمند تهیه مقدمات فراوان در زمینه هماهنگی با رایزنی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی در سراسر جهان، دانشگاه‌های کشورهای مختلف، مراکز علمی و فرهنگی و نهادهای دیپلماتیک کشور در سراسر جهان است که این معاونت در این عرصه، تلاش‌های گسترده‌ای انجام داده است. این معاونت، اعزام استادان برجسته حوزه برای آشنایی با ظرفیت‌های فرهنگی کشورهای مختلف را وظیفه خود می‌داند و با وجود مشکلاتی که در این عرصه وجود دارد، به لطف خداوند برای افزایش این تعاملات و اعزام بیشتر استادان تلاش خواهد کرد.

هفتاد تن از فضلایی که به کشورهای مختلف رفته‌اند، از میان استادان برتر حوزه‌های علمیه و نویسندگان و محققان برجسته حوزوی انتخاب شده‌اند. این افراد در طول سفر با بازدید از مراکز علمی، فرهنگی، دانشگاهی و دینی کشورهای مختلف با مدیران آن‌ها به گفت‌وگو و تبادل نظر پرداخته‌اند. بی‌گمان این تعاملات در شکل‌گیری زمینه‌های فکری و تبلیغی آینده آنان سهم بسزایی خواهد داشت. همچنین چهره واقعی اسلام ناب شیعی و علمای تشیع را به جهانیان ارایه خواهد کرد.

در این سفرها، هر یک از فضلا و استادان، گزارش‌هایی را از وضعیت فرهنگی، علمی، دینی، اجتماعی، اقتصادی و ظرفیت‌های تبلیغی این کشورها می‌نویسند و در اختیار بزرگان حوزه قرار می‌دهند که بدون شک این شناخت جدید، مدیران حوزه را برای فعالیت‌های تازه و شناخت بهتر در عرصه بین‌المللی، یاری خواهد کرد.

سفر به کشور روسیه با حضور تنی چند از برترین استادان حوزه علمیه در زمینه‌های مختلف فقهی، فلسفی و کلامی و...، یکی از موفق‌ترین سفرهای علمی استادان حوزه به خارج از کشور بود که هر یک از استادان با گزارش‌های مفصلی که از این سفر ارایه کردند، زمینه‌های جدیدی را پیش روی مدیران فرهنگی و تبلیغی و علمی کشور قرار دادند. برای نمونه، با حضور در مراکز علمی و دانشگاهی روسیه مشاهده شد بسیاری از منابع درسی آنان در زمینه اسلام و تشیع، از منابع ضعیف تشکیل شده است که در این زمینه مباحث مهمی برای رفع این خلأ جدی در عرصه بین‌المللی مطرح شد. کمبود کتاب‌های اصیل شیعه‌شناسی در خارج از کشور، از معضلاتی است که باید به هر شکلی برای رفع آن کوشید.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای این سفر، تأکید فضلا و استادان حوزه بر این نکته بود که روسیه با ظرفیت‌هایی که دارد، با اندکی سرمایه‌گذاری فرهنگی و تبلیغی، می‌تواند به دومین سرزمین بزرگ تجمع شیعیان جهان بدل شود.

گروه اعزامی حوزوی به روسیه

در این سفر حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سید رضا مؤدب، دکترای علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران، مسئول انجمن قرآن‌شناسی حوزه و مؤلف ۱۳ عنوان کتاب تخصصی در زمینه‌های مختلف علوم قرآنی و دینی، حجت‌الاسلام والمسلمین علی بهجت، استاد حوزه و متخصص در زمینه فلسفه و کلام اسلامی و ریاضیات و...، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محسن مهاجرنیا، مدیر انجمن‌های علمی حوزه علمیه و عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمدرضا شریعتمدار،



استاد حوزه و دانشگاه، حجت‌الاسلام والمسلمین فاکر میبدی، استاد حوزه و دانشگاه و عضو هیئت علمی جامعه‌المصطفی العالمیه (ص) و مبلّغ بین‌المللی، حجت‌الاسلام والمسلمین ابوالحسن احمدی شاهرختی، استاد حوزه و دانشگاه و فعال در امور قرآنی و تبلیغ بین‌الملل نیز حضور داشتند.

گزارش و پیشنهادهای استادان حوزه از سفر به روسیه

در این سفر، هر یک از اعضا با مشاهداتی که از وضعیت فرهنگی این کشور داشتند، پیشنهادهایی را به مدیریت حوزه‌های علمیه و همچنین مدیران فرهنگی کشور ارایه کردند که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: تأسیس نمایندگی حوزه علمیه در روسیه، کمک به درخواست‌های ارائه شده در این سفر، مانند تدوین کتاب آموزشی برای دانشگاه اسلامی مسکو، تداوم و استمرار این سفرها به ویژه برای افراد اثرگذار در عرصه‌های فرهنگی و علمی حوزه‌های علمیه و بهره‌مندی از تجربیات حاصله، تدوین کتابچه استفتائات مورد ابتلا از مراجع عظام تقلید درباره معاشرت و همزیستی، به ویژه نسبت به خوردن و آشامیدن، به خصوص در سفر به کشورهای غیراسلامی؛ تقویت و ارتقای سطح روابط معاونت بین‌الملل حوزه‌های علمیه با رایزنی فرهنگی، نمایندگی المصطفی و مراکز و نهادهای علمی ـ فرهنگی در روسیه به خصوص در مسکو به عنوان بازوان حمایتی و مشاوران امین و تأسیس نمایندگی در شهر سنت‌پترزبورگ و کازان، تأسیس مکانی علمی ـ دینی (حوزوی) در شهر سرگئی پاساد و دیگر مراکز دینی، مانند برخی جمهوری‌های روسیه، مانند تاتارستان و... .

در این سفرها، هر یک از فضلا و استادان، گزارش‌هایی را از وضعیت فرهنگی، علمی، دینی، اجتماعی، اقتصادی و ظرفیت‌های تبلیغی این کشورها می‌نویسند و در اختیار بزرگان حوزه قرار می‌دهند

با توجه به اهمیت موضوع روسیه و ظرفیت‌های موجود در این عرصه، باید بخش روسیه و کشورهای همسو با آن در معاونت بین‌الملل تشکیل شود تا به صورت ویژه مسائل و مباحث مربوط به روسیه را رصد کند.

تهیه و ارائه طرح‌های سنجیده و پخته برای غنی‌سازی در حوزه مباحث دینی و مذهبی مراکز مرتبط در روسیه، به خصوص مباحث فلسفه اسلامی، کلام اسلامی، قرآن‌شناسی و تفسیر، تاریخ اسلام و...، بدون ایجاد حساسیت.

تهیه طرح برای حضور و مشارکت در عرصه آموزش، به خصوص حضور در مراکز آموزش عالی و دانشگاه‌های اسلامی روسیه، بدون برانگیختن احساسات؛ تدوین کتاب‌های مناسب و متناسب با فضای شوروی فروپاشیده و روسیه تشنه معارف ناب اسلامی و مکتب اهل بیت (ع)، با همکاری انجمن‌های حوزه و مراکز مطالعاتی هماهنگ.

ایجاد زمینه لازم برای ازدواج ایرانی‌ها با مسلمانان روسیه، برای تغییر ترکیب جمعیت آینده روسیه، به نفع پیروان اهل بیت (ع)، به عنوان نوعی سیاست کلان مثبت و مجرب.

با توجه به اینکه موفقیت امور، در گروی هماهنگی در همه زمینه‌هاست و روس‌ها در ماجرای ایران هسته‌ای، نه تنها کمتر از غرب کارشکنی نداشتند، بلکه بنا به اظهارات اهل اطلاع، به نوعی محرک غرب نیز بوده‌اند. از این رو، باید به گونه‌ای اندیشید تا مباحث علمی تحت تأثیر مسائل سیاسی، نظامی و غیره قرار نگیرد.

به هر حال روسیه و هر کشور دیگری، پیرو منافع خودشان‌اند. از این رو، باید با درایت و اندیش‌مندانه عمل کنیم. در یکی از بندهای این پیشنهادها آمده است که در روسیه دو میلیون سند درباره ایران وجود دارد که بی‌تردید مطالعه آن در تصمیم‌گیری فرهنگی و علمی و روابط آینده دو کشور می‌تواند مؤثر باشد. از این رو، باید تدبیری اندیشید تا برخی از این پرونده‌ها بازخوانی شود.

مصاحبه

صفری

آنها دست نیاز به سوی ما دراز کردند



گزارش سفر به روسیه در گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با حجت‌الاسلام و المسلمین مهاجرنیا

اشاره

حجت‌الاسلام و المسلمین مهاجرنیا مسئول دبیرخانه انجمن‌های علمی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و دارای تحصیلات سطح ۴ حوزه رشته فقه سیاسی و دکترای علوم سیاسی از دانشگاه باقرالعلوم است. ایشان سابقه تدریس فلسفه سیاسی در دانشگاه پردیس قم، تدریس فقه سیاسی و نظام سیاسی در اسلام در جامعه‌المصطفی و تدریس انقلاب اسلامی در دانشگاه علم و صنعت تهران را دارند. برخی تألیفات ایشان عبارتند از: ریاسه النظام السیاسی فی فکره ملاصدرا، شروط القیاده لفارابی، الجامعه المدنی و النظام الولایی، الفقه و القیاده لفارابی، الجامعه المدنیه و الجمهوریه الاسلامیه.

رهنامه درباره سفر اخیری که با چند تن از علما به روسیه داشتید، خدمت شما رسیدیم. سؤال اول ما درباره انگیزه و هدف شما از این سفر است؟ همچنین از وضعیت آموزشی و پژوهشی روسیه، در زمینه علوم انسانی و اسلامی گزارشی بدهید و لطفاً به نوآوری‌هایی اشاره کنید که در زمینه‌های علمی و آموزشی و پژوهشی داشتند.

ما در سال گذشته سفرهایی را طراحی کردیم که دارای برنامه‌های هدفمند، منظم، و شامل همکاری‌هایی بود که از طریق برخی نهادهای متولی، مانند معاونت بین‌الملل حوزه، سازمان ارتباطات و بعضی از نهادهای دیگر طراحی شد. ما حدود هفت گروه علمی را به کشورهای مختلف اعزام کردیم. ما چندین هدف را دنبال می‌کردیم. در حقیقت دنبال آشنایی با برخی کشورها یا فرهنگ‌ها یا حوزه‌ها یا بعضی از مناطق دنیا بودیم. این آشنایی برای انجمن‌ها امر لازمی است، به خاطر اینکه یکی از مخاطبان و حوزه‌های فعالیت ما، مراکز علمی است که در بعضی از کشورها وجود دارد. از این رو، جزو برنامه‌هایمان است که با بعضی از این مراکز ارتباط برقرار بکنیم. بنابراین، انجام چنین سفرهایی، کاری لازم و ضروری است. آشنایی با بعضی از این مراکز علمی و دانشگاهی و حوزوی، برخی نحله‌های فکری، بعضی از ادیان و مذاهب، جزو مواردی است که ما با هدف آشنایی با آنها برنامه‌ریزی، و این سفرها را برای زمینه‌سازی برای تعامل بیشتر طراحی کردیم.

لزوماً در آن کشورها، شخصیت یا مرکز خاصی هدف نبود، اما آشنایی با آن منطقه برای این بود که برای برخی فعالیت‌هایی که می‌توانیم در آینده طرح‌ریزی شود، زمینه‌سازی بکنیم.

ظاهراً یک بار خدمت شما درباره سفر مالزی توضیحاتی دادم. ما یک سفرهایی به لبنان، سوریه، مالزی و چند سفر به سریلانکا، روسیه، گرجستان، بوسنی، ترکیه و برخی کشورهای اروپایی داشتیم که با همین اهداف انجام شده است، اما درباره روسیه. ببینید روسیه و همچنین کشورهای آسیای میانه، برای ما چند ویژگی دارد. یکی از ویژگی‌های این مناطق این است که این‌ها کشورهای شرقی هستند. روسیه یک بخشش اروپایی است که از نظر فرهنگی، نزدیکی‌ها و مشابهت‌هایی با ما دارند که شناخت این مشابهت‌ها برای ما لازم بود.

روسیه کشوری است که بعد از فروپاشی، به ساختار نوینی در نظام بین‌الملل دست یافت و لازم بود ما از نزدیک با ساختار تصمیم‌گیری در روسیه، ساختار فرهنگی و علمی روسیه و شخصیت‌ها و جایگاه مسلمانان روسیه آشنا بشویم. این موارد جزو مسائل بسیار اساسی برای ما به شمار می‌آمد. از این رو، در این سفر، دنبال آشنا شدن بودیم. لزوماً دنبال کار یا همایش یا برنامه خاصی نبودیم، اگرچه از قبل با سفیر و رایزن فرهنگی ارتباط داشتیم که بالاخره از این سفر حداکثر استفاده را بکنیم.

ما در برخی دانشگاه‌های روسیه، همایش آینده اسلام و همایش فلسفه اسلام و چشم‌انداز آینده را داشتیم، اما در عین حال عمده هدف ما این بود که فقط آشنا بشویم. بنابراین، یکی از برنامه‌ها این بود که حداکثر استفاده را در آشنایی از جایگاه جدید روسیه، از نظر داخلی و از نظر نظام

بین‌الملل داشته باشیم.
نکته بعدی، آشنایی با مراکز اسلامی در روسیه بود. می‌خواستیم با چگونگی ارتباط این مراکز اسلامی با ساختار سیاسی و فرهنگی روسیه، آشنا شویم. نکته دیگری که در حقیقت جزو برنامه ما بود، آشنایی با فرهنگ مردم روسیه بود. از این رو، تأکید داشتیم که بین مردم روسیه باشیم؛ برخلاف سفر مالزی که هدفمان آشنایی با مراکز علمی بود. در مالزی، روزانه با چند مرکز اسلامی ارتباط برقرار می‌کردیم، ولی در سفر روسیه، بخش زیادی از وقتمان صرف آشنایی با فرهنگ روسیه شد، چون موقعیت روسیه این آشنایی را می‌طلبید. از این رو، بیشتر در کتابخانه‌ها، کلیساها و کنیسه‌های روسیه حضور یافتیم.
آن‌ها شهری به نام سرگئی پاساد دارند، شهری مذهبی، در هفتاد کیلومتری مسکو. دوستان ایرانی مقیم مسکو به آن شهر می‌گفتند قم روسیه یا واتیکان روسیه. شهری کاملا مذهبی است که تقریباً همه شهروندان شهر، روحانیان کلیسا هستند. موجودیت این شهر به خاطر کلیساست، به خاطر مذهبی بودنش. از این رو، مردم آنجا مذهبی هستند. ما دیدار مفصلی از این کلیسا داشتیم و در تمام برنامه‌ها و مراسم آن‌ها شرکت کردیم.
همچنین به کنیسه یهودیان در سنت پطرزبورگ رفتیم. معابد یهودی در سنت پطرزبورگ فعال هستند. آنجا رفتیم و با رهبران یهودی نشستیم و حتی در مراسم عبادی آنان نیز شرکت کردیم. بعد از مراسم، شخصیت‌هایشان درباره وضعیت عبادی و سیاسی روسیه توضیحاتی دادند و از ارتباطشان با دولت، منافع سیاسی و رابطه‌شان با ایران و اسراییل و شناختشان از اسلام گفتند. این نشست و برخاست‌ها برای ما لازم بود. اولا خودمان شناخت پیدا بکنیم، ثانیاً می‌بینیم آن‌ها نسبت به ما چه تلقی و دیدگاهی دارند. لذا این هم یکی از اهداف ما بود که با نهادهای مردمی، مثل محافل مذهبی و عبادتگاه‌ها ارتباط برقرار کنیم.
ما به مساجد مسلمانان هم رفتیم. ظاهراً در سنت پطرزبورگ دو مسجد بود. یکی از مسجدها بزرگ بود. در مسجد با مسلمانان نشستیم و صحبت کردیم و درباره تلقیات و نحوه آشنایی و برنامه مذهبی و مسائل مختلف آن‌ها، و نحله‌ها و فرقه‌ها و موردهای دیگر آشنایی پیدا کردیم.
به شهرهایی که موفق نشدیم برویم، از طریق رایزنی و برخی مراکز اسلامی در روسیه، مثل مرکزی که وابسته به جامعه‌المصطفی است، اطلاعاتی به دست آوردیم. در مسجد ایرانیان مقیم مسکو با ایرانیان مقیم روسیه، جلسه مفصلی داشتیم.

ره‌نامه گفتید بیشتر می‌خواستید با مردم روسیه آشنا بشوید. مردم مالزی و روسیه چه تفاوت‌هایی با هم داشتند؟

در مالزی ارتباط ما با مردم معمولی بود و بیشتر به مراکز دانشگاهی رفتیم. لذا با برنامه پیش می‌رفتیم. مالزی کشوری اسلامی است. از این رو، یک مقداری برقراری ارتباط راحت‌تر بود و اینکه لازم بود قدری از نزدیک با مراکز مالزی آشنا بشویم. بالاخره بیشتر مردم مالزی مسلمان هستند و حکومتشان بر اساس مقررات اسلامی است. تقریباً اطلاعات خوبی از مالزی داشتیم، اما روسیه کشوری ارتدوکس است که بعد از سال ۱۹۹۱ که شوروی از هم پاشید، روسیه جدید به وجود آمد. از این رو، اطلاعات ما از وضعیت درونی روسیه جدید کم بود.
برنامه دیگر ما این بود که می‌خواستیم با دستاوردهای روسیه جدید هم آشنا بشویم. لذا برنامه‌های مختلفی گذاشتیم. مثلاً وقتی هماهنگ شد که از مسکو تا سنت پطرزبورگ برویم، با قطار رفتیم تا با رفتار و کردار و نظم مردم روسیه بیشتر آشنا شویم. این آشنایی برای ما مهم بود.
تکنولوژی روسیه برای ما جذاب بود. ما حتی به بازارها و خیابان‌های آنجا می‌رفتیم تا با رفتار مردم روسیه و با اقلیت‌های قومی آنجا که نژادهای مختلفی هستند،



آشنایی با بعضی از این مراکز علمی و دانشگاهی و حوزوی، برخی نحله‌های فکری، بعضی از ادیان و مذاهب، جزو مواردی است که ما با هدف آشنایی با آنها برنامه‌ریزی، و این سفرها را برای زمینه‌سازی برای تعامل بیشتر طراحی کردیم.



بیشتر آشنا شویم. بحمدالله با اینکه سفر کوتاهی داشتیم، ولی فکر می‌کنم در رسیدن به اهداف‌مان موفق شدیم. تقریباً در روسیه انقلاب اتفاق افتاد. حتی می‌شود گفت بالاتر از انقلاب، یعنی نظام هفتاد ساله‌ای فرو پاشید و نظام جدیدی طراحی شد. از بیرون که نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنیم این‌ها تمام آثار و نشانه‌های نظام قبلی را از بین بردند و هیچ اثری از آن نگذاشتند، ولی وقتی شما به روسیه می‌روید، چیزهایی می‌بینید که خیلی جالب و آموزنده است.
جلوی کاخ کرملین، حتی در خود کاخ، جنازه مومیایی شده لنین هست. هنوز تندیس استالین وجود دارد. آدم فکر می‌کند بعد از فروپاشی نظام هفتاد ساله کمونیستی، قبرستان کمونیست‌ها را با خاک یکسان کردند، چون کمونیست و ملحد بودند، قبر ندارند، ولی شخصیت‌هایی مثل خروشچف و یلتسین، و مخترعان بزرگ روس ـ کسی که سیستم موشکی شوروی سابق را اختراع کرد، کسانی که اختراعات بزرگ را در روسیه داشتند ـ صاحب تندیس‌های سنگی بزرگ و حجیم هستند. در روسیه موجود، هیچ کس استالین را قبول ندارد. بسیاری با شخصیت‌ها و رهبران شوروی سابق مشکل دارند، اما تندیس‌های آنان را از بین نبردند.
جمله‌ای از یلتسین نقل می‌کردند که معروف بود. می‌گفتند او گفته، این تندیس‌ها بخشی از تاریخ ما هستند. ما تاریخ گذشته را نمی‌توانیم انکار بکنیم. ما نمی‌پسندیم، ولی یک اتفاقی افتاده و این اتفاق وجود داشته است. ما تاریخ را نمی‌توانیم پاک بکنیم. تعبیرش این بود که ملتی که تاریخش را فراموش بکند، احمق است. از آن طرف ملتی هم که بخواهد به تاریخ برگردد، آن هم احمق است. می‌گفتند تاریخ گذشته‌مان را حفظ می‌کنیم. ما فراز و فرودهای مختلفی در تاریخ داشتیم. همواره در یک دورانی با همسایه‌ها و کشورهای مختلف در جنگ بودیم. در دورانی الحاد حاکم بوده. این‌ها واقعیت‌هایی است که داشتیم. ما نمی‌خواهیم به گذشته برگردیم، اما تاریخ را حفظ می‌کنیم. این نکته جالبی برای ما بود.
وقتی در سنت پطرزبورگ و مسکو قدم می‌زنید، می‌بینید هیچ کدام از ساختمان‌ها جدید نیستند. به ندرت ساختمان جدید دارند. ساختمان‌های دویست سال پیش را خراب نکردند، بلکه ترمیم کردند. از این رو، این دو شهر، شهرهای هنری به شمار می‌آیند. مخصوصاً آدم در سنت پطرزبورگ حس می‌کند وارد نمایشگاه هنر معماری شده است.
روسیه از نظر فرهنگی، کشور خاصی است. همان طور که ما هم کشور خاصی داریم. در هتل بین‌المللی که بسیاری از امریکاییان و غربی‌ها در آن هتل حضور دارند، هیچ کس زبان انگلیسی بلد نبود. انگلیسی زبان بین‌المللی است. ما انگلیسی با مسئولان هتل حرف می‌زدیم، ولی آن‌ها نمی‌فهمیدند. پرسیدیم چه‌طور زبان بین‌المللی بلد نیستید؟ این مورد شاید یکی از ویژگی‌های مثبت یا منفی باشد. مردم روسیه در دوره شوروی سابق، تعصب فرهنگی داشتند. این‌ها هیچ وقت نگذاشتند زبان غیر روسی در مراکزشان آموزش داده شود. مراکز خصوصی هم وجود نداشت که انگلیسی آموزش بدهد.

ره‌نامه الان هم وضع به همین صورت است؟

الان فراگیری زبان انگلیسی آزاد است. روس‌ها خودشان را بالا می‌بینند. می‌گویند آن‌ها زبان ما را یاد بگیرند. چرا ما برویم زبان آن‌ها را یاد بگیریم. به سختی بعضی از واژه‌ها را که با زبان انگلیسی مشترک بود، با اشاره و ایما می‌توانستیم بفهمانیم. اگر مترجم نداشتیم، نمی‌توانستیم منظورمان را برسانیم. این قابل تأمل است که ملتی روی فرهنگش به جهات مختلف، تعصب داشته باشد.
ویژگی دیگر مردم روسیه بود، عاطفی بودن آن‌هاست. ملت روسیه برخلاف دیگر کشورهای اروپایی و غربی، ملتی احساسی، عاطفی و مهربان هستند. وقتی به کلیساها می‌رفتیم، خانم‌های روسی را می‌دیدیم که ادب



را رعایت، و در ورودی کلیسا، روسری سرشان می‌کردند. مردم در مراسم عبادی، گریه می‌کنند. وقتی توسل پیدا می‌کنند، آن روح معنوی و مذهبی را می‌یافتند و واقعاً اشک می‌ریختند. ما از برخی، از جمله رایزن فرهنگی شنیدیم ـ که ایشان هم تجربه‌های خوبی داشت ـ که در کل دنیای مسیحیت، مردم روسیه بی‌نظیرند. این در حالی است که مراسم عبادی در اروپا این گونه نیست. یک‌سری آداب خشک و سرد و مناسک بی‌روح دارند. این‌ها قرابت‌های فرهنگی است که ما با روسیه داریم و از این قرابت‌ها می‌شود استفاده کرد.

نکته فرهنگی دیگر این است که مردم روسیه از نظر فرهنگی، تعصب و واگرایی‌شان نسبت به فرهنگ‌های دیگر کم است. اگر شما آنجا بروید و اسلام را مطرح بکنید، این گونه نیست که گوش نکنند و برایشان سخت باشد. راحت تحمل می‌کنند و گوش می‌دهند و اتفاقاً این حرف‌ها هم اثرگذار است. بسیاری اعتقادشان بر این است که اگر ما از نظر فرهنگی در روسیه کار بکنیم، روسیه از نظر جمعیت می‌تواند دومین کشور اسلامی بشود.

روسیه زمینه بسیار خوبی برای پذیرش اسلام دارد. ما دانشجویی در دانشگاه بزرگ مسکو داریم که با اینکه رشته ایشان، فنی است، اما می‌گفت پنجاه نفر از دوستانش را به اسلام و تشیع دعوت کرده است که آن‌ها نیز شیعه شده‌اند. او از ما دعوت کرد که برایشان صحبت کنیم. خیلی جالب است، دانشجویی که مسلمان است و دوستانش، مسیحی و ارتدوکس هستند و در دانشگاه غریبه‌ای به سر می‌برد، پنجاه نفر را مسلمان کند. او می‌گفت زمینه فراوان است. به خاطر سرخوردگی‌های تاریخی، به دلیل فشارهای هفتاد ساله کمونیست‌ها و رهایی موجود، از نظر فرهنگی این ملت تشنه است و دنبال معنویت می‌گردد. حالا عده‌ای معنویت را در کلیساها پیدا می‌کنند، ولی بسیاری از مردم دنبال ایدئال‌ها می‌گردند. خب غربی‌ها به شدت در روسیه کار می‌کنند و از نظر فرهنگی، نوعی تهاجم گسترده در روسیه دیده می‌شود. غربی‌ها به سمت روسیه هجوم آوردند و با همه مقاومتی که روس‌ها دارند، غربی‌ها در یک جاهایی هم موفق شدند.

با وجود کنترل سیستم پوششی از طرف دولت در کمرگ، ولی آدم حس می‌کند کاملاً قیافه‌ها و لباس‌ها غربی شده است. در دوران کمونیسم، با اینکه آن‌ها ملحد و بی‌دین بودند، ولی نوع پوشش و حجاب شرقی در روسیه حاکم بود. بی‌بند و باری نبود. با وجود اینکه هیچ اعتقادی به خدا و دین هم نبود، ولی در عین حال پوشش‌ها شرقی بود، ولی الان نوعی تهاجم فرهنگی در حوزه پوشش لباس رخ داده است. آدم در حوزه‌های دیگر هم می‌تواند از نظر فرهنگی ببیند که غربی‌ها خیلی کار می‌کنند، اما در عین حال هنوز روسیه مستعد حضور فرهنگی است، مخصوصاً نسبت به اسلام.

ما به بعضی از مراکز که می‌رفتیم، روس‌ها تصریح می‌کردند که اسلام و ایران را دوست دارند. وقتی می‌گفتیم که آیت‌الله خمینی، تعظیم و احترامی خاصی داشتند. می‌خواستند به ما نشان بدهند که شما را می‌شناسیم و با مفاهیمی مانند ضد استکباری و غربی، ضد امپریالیستی، آشنا هستیم. این‌ها کاملا با نظریات ما آشنا بودند. این در حقیقت نشان می‌دهد که آنجا زمینه‌هایی وجود دارد. وقتی راجع به اسلام توضیح می‌دادیم، کاملا استقبال می‌کردند. از افراطی‌گری شدیداً متنفر بودند. با موضوعاتی مثل القاعده ـ چون شوروی سابق در افغانستان بود ـ و وهابیت و عربستان، آشنا بودند و می‌گفتند از این نوع فرهنگ متنفریم.

ما به دانشگاه اسلامی مسکو رفتیم. این‌ها مذهب شافعی دارند. در دانشگاه اسلامی مسکو با رؤسا و استادان دانشگاه که همه جمع بودند، جلسه مفصلی داشتیم. این‌ها از نظر مذهبی اعلام می‌کردند که شدیداً از فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی استقبال می‌کنند. حتی از نظر مذهبی با اینکه ما با فرقه شافعی قرابت داریم، لذا این‌ها می‌گفتند ما به هیچ وجه به سمت عربستان آمادگی نداریم برویم. وهابی‌ها را نمی‌توانیم راه بدهیم. این‌ها اظهار می‌کردند که چرا ایران در روسیه کار نمی‌کند؟ دانشگاه و مراکز علمی بزنید و مراکز پژوهشی و آموزشی و تحقیقاتی داشته باشید. روسیه آزاد است و امکانات می‌دهد.

نکته‌ای که باز جالب بود این است که دولت روسیه به همه مراکزی که ولو از بیرون می‌آیند، سوبسید خوبی می‌دهد. یک ردیف بودجه‌ای هست که به مراکز فرهنگی و انتشاراتی و چاپ‌خانه‌ها و مراکز دانشگاهی می‌دهد. همچنین راحت مجوز می‌دهند و کمک‌های سالانه‌ای به این مراکز می‌کنند. دوستان ما که در روسیه مرکز داشتند، می‌گفتند عمده بودجه‌شان را دولت می‌دهد. این‌ها کارهای فرهنگی ـ اسلامی ما را توزیع می‌کنند، اما بودجه‌شان را دولت می‌دهد. تلقی آن‌ها کار فرهنگی است و می‌گویند کار فرهنگی باعث رشد آنجا می‌شود. فرق نمی‌کند اسلامی باشد، مسیحی باشد یا یهودی. آن‌ها از شیعیان و ایرانی‌ها استقبال می‌کردند. رییس دانشگاه اسلامی آنجا می‌گفت که ما نسبت به تشیع راحت‌تر هستیم و می‌توانیم با آن‌ها کار بکنیم. حتی به سمت ما دست نیاز دراز کردند که شما متون درسی دانشگاه ما را بنویسید. می‌گفتند شدیداً دچار فقر متنی هستیم. دروس متعدد اسلامی دارند، اما متن اسلامی ندارند. می‌گفتند کسی را نداریم که متون را برای ما تدوین بکنند. از طرف انجمن‌ها بحث کردیم که آمادگی دارند که به شما سرویس بدهند و این متون را برای شما تهیه کنند.

رهنامه اگر ممکن است، به بحث مراکز علمی ـ آموزشی آنجا هم بپردازید؟

ما به چند دانشگاه آنجا رفتیم. در یکی از دانشگاه‌ها، از طرف رایزنی فرهنگی ایران، همایشی تحت عنوان اسلام و فلسفه آموزشی در قرن بیست و یکم، برگزار شده بود. در آن همایش استادان بزرگی از روسیه بودند. معمولا استادان آنجا از جمهوری‌های مختلف هستند. از تاتارستان که اکثراً مسلمان هستند؛ از تاجیکستان، آذربایجان. این‌ها یک جوری می‌خواستند بفهمانند که ما مسلمان هستیم. بحث‌های قشنگی در همایش داشتیم و مجموعه هیئت ما هم تبیین خوبی داشت. آن‌ها سؤالات مختلفی داشتند که پاسخ داده شد.

دانشگاهی اقتصادی به اسم «مالی» بود. آشنایی خوبی با مراکزشان داشتیم. چند دانشگاه دیگر هم بود که می‌خواستیم با نحوه کار پژوهشی و علمی آنجا هم آشنا بشویم. از این رو، با مراکز علمی ـ آموزشی روسیه ارتباطات زیادی داشتیم.

ما در روسیه جامعه‌المصطفی داریم که جناب آقای سلکی نمایندگی دارد. جلسه مفصلی خدمت ایشان بودیم و کارهایشان را توضیح دادند. مرکزی اسلامی هم داریم که برادر آقای هادوی تهرانی، مسئولش است. کارهای خوبی انجام می‌دهند. بسیاری از آثار را به زبان روسی ترجمه کردند. به رایزنی فرهنگی هم رفتیم. خوش‌بختانه رایزن ما روحانی است؛ حاج آقای ابراهیمی. ایشان سال‌ها در وزارت خارجه و بسیاری از کشورهای آسیای میانه حضور داشته است و تجربیات خوبی هم دارند. به نظرم یکی از موفق‌ترین رایزنی‌های ما در روسیه است. ایشان بسیار پرکار است و از این جمهوری به جمهوری دیگری، در سفر است. با اینکه محل کارش در مسکو است، ولی به جاهای مختلفی رفت و آمد دارد. خوب کار می‌کند و آدم منطقی و معتدلی است و راحت با شخصیت‌های روسی مسلمان و غیرمسلمان ارتباط برقرار می‌کند. همه هم ایشان را دوست دارند.

ما به سفارت ایران هم رفتیم. آدم در آنجا حس می‌کرد که کاملاً دوستان ما برنامه دارند و فعالیت‌هایشان را خوب تنظیم کردند.

در کل دنیای مسیحیت، مردم روسیه بی‌نظیرند. این در حالی است که مراسم عبادی در اروپا این گونه نیست و یک‌سری آداب خشک و سرد و مناسک بی‌روح دارند. این‌ها قرابت‌های فرهنگی است که ما با روسیه داریم و از این قرابت‌ها می‌شود استفاده کرد.

رهنامه حوزه چه برنامه‌ای در زمینه برقراری رابطه با روسیه می‌تواند داشته باشد؟

یکی از اهداف ما این بود که با روسیه آشنا بشویم و این نحوه آشنایی را منتقل بکنیم و به حوزویان بفهمانیم که دنیا را باید ببینیم. ایران، همه دنیا نیست. ایران یک نقطه در دنیاست. باید دنیا و فرهنگ‌ها و آداب و رسوم و ملل و ادیان و نوع تعاملات را از نظر سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ببینیم. تا زمانی که با دنیا آشنا نشویم، هر نوع برنامه‌ریزی بیرون از مرزهای ایران، در خلأ و غیر قابل اجرا و غیر قابل عمل خواهد بود. باید بزرگان ما سفر کنند و با دنیا آشنا شوند. باید بروند دنیا را ببینند. یک بار ما به مراکز پیشنهاد دادیم که آمادگی داریم زمینه‌ای فراهم بکنیم تا بزرگان ما آشنا بشوند و در خیابان‌های کشورهای دیگر بگردند و ببینند مردم آنجا چه‌طور فکر می‌کنند.

همچنین ما رسالت و مأموریت داریم، این هدایتی که در اختیار ماست، این توفیقی که خدا به ما داده، به ملل دیگر تقدیم بکنیم. تا با ملل دیگر آشنا نشویم، چگونه می‌توانیم کار بکنیم؟ بعد از سفر روسیه، پیشنهاد شد مراجع بزرگوار را به کشورهای دیگر بفرستیم. بعد از ما آیت‌الله نوری همدانی، سفری به روسیه داشت که سفر



موفقیت‌آمیزی بود. ایشان با رهبران مسلمان روسیه دیدارهایی داشتند که استقبال خوبی هم شد. واقعاً نیاز است که حوزه برنامه‌ریزی بکند و شعبه‌ای در روسیه داشته باشد. در این زمینه روس‌ها مشکلی ندارند. اگر منطقی رفتار بکنیم، مجوز و امکانات می‌دهند و کمک می‌کنند که کار فرهنگی انجام بدهیم. آن‌ها گفتند که خودتان این کار را بکنید. این پیشنهاد را در حوزه مطرح کردیم. در گزارش‌هایی که بعد از سفر داشتیم، به معاونت حوزه گفتیم و در مصاحبه‌ها هم مطرح کردیم که بزرگان به آنجا بروند. به صورت منطقی آنجا برویم و مراکز علمی، آموزشی و پژوهشی درست بکنیم. همان طور که وهابیت آنجا فعالیت می‌کند. باید کار کرد و برنامه‌ریزی داشت. فکر می‌کنم زمینه‌اش آماده است که حوزه حضور بیشتری داشته باشد. آن‌ها شدیداً به مبلّغ نیاز دارند.

می‌گفتند در مسکو، یک میلیون مسلمان هست و دویست هزار شیعه، ساکن مسکو هستند. این‌ها شدیداً از مبلغان مذهبی استقبال می‌کنند. در روسیه تعصب وجود ندارد که بگویند این شیعه است یا سنی. اگر روحانی به عنوان مسلمان و مبلّغ دین برود، استقبال می‌کنند.

فارغ از مسکو و سنت پطرزبورگ که دو شهر اصلی روسیه هستند، مسلمانان در بسیاری از مناطق دیگر، مثل تاتارستان و جمهوری چچن اینگوش و بعضی جمهوری‌های خودمختار اطراف روسیه هم حضور دارند. در یکی از جمهوری‌های اطراف روسیه، مسجدی به نام آیت‌الله خامنه‌ای بود. رایزنی به ما گزارش داد که این مسجد به اسم آیت‌الله خامنه‌ای است و سال‌ها کار کرده است.

مسلمان‌های روسیه دچار فقر فرهنگی هستند. این‌ها هفتاد سال تحت سلطه الحاد کمونیستی بودند. الان این‌ها نیازمند اولیات هستند. الان زندگی دینی این‌ها، مبتنی بر اولیاتی است. بسیاری از آموزه‌های دینی به این‌ها منتقل نشده است. آن‌ها روحانی کم دارند و نیازمندند که بالاخره علما ورود پیدا بکنند، مخصوصاً حوزه یک فکری بکند و از آنجا یک ارزیابی داشته باشد و اطلاعاتی کسب کند تا بر اساس آن اطلاعات، حضور پیدا بکنیم. از طرفی رقبای فرهنگی ما چون وهابی هستند و بد عمل کردند، مثلاً در ترورهای چچن، از این رو، چهره بدی از خودشان نشان دادند و نه دولت روسیه و نه مسلمان‌های آنجا و نه مراکز فرهنگی، از وهابی‌ها استقبال نمی‌کنند، اما نسبت به ایران خوشبین هستند.

رهنامه در مقابل ما چه استفاده‌هایی می‌توانیم بکنیم؟

روسیه دانشگاه‌های پیشرفته‌ای در زمینه‌های مختلفی دارد. روسیه در زمینه فنی یکی از کشورهای پیشرفته است. در رشته‌های مدرن امروزی نیز، دانشگاه‌های روسیه فوق‌العاده پیشرفته هستند. در امور تکنولوژی نظامی و مسائل هسته‌ای، روسیه کشوری توان‌مند به شمار می‌آید. البته درست است که روسیه از نظر ساختار سیاسی، متلاشی و دوباره بازسازی شده است، ولی روسیه در بسیاری از موارد، پا به پای کشورهای صدر جهان است. از این رو، از مراکز علمی آنجا می‌توانیم استفاده بکنیم. کار فرهنگی در دانشگاه به دور از تعصب است. کار فرهنگی می‌شود انجام داد. الان دانشجویان بسیاری در روسیه داریم. برای نمونه، رییس دانشگاه اسلامی مسکو، از حضور ما استقبال کرد. جالب است که وقتی ما به روسیه رفتیم، همزمان با برگزاری همایش بیداری اسلامی بود. آن‌ها می‌گفتند همه آماده شدیم بیاییم ایران، برای بیداری اسلامی. وقتی می‌خواستیم به ایران بیاییم، مثل این بود که می‌خواهیم به مکه برویم. شب و روز نداشتیم. می‌خواستیم هر چه زودتر به ایران بیاییم و رهبر ایران را ببینیم. می‌گفتند قبلاً زیاد به ایران آمده بودیم. وقتی ایران می‌آییم، حس می‌کنیم در وطن اصلی‌مان هستیم. می‌گفت سفیر ایران در اینجا دعوت‌نامه‌ای برای رییس دانشگاه آورده است. رییس دانشگاه گفته که من این طوری نمی‌آیم. چه‌طور این همه استاد مشتاق را رها بکنم؟ یا تعداد سهمیه بیشتری بدهید یا اینکه من نمی‌آیم. این نشانه عشق و علاقه است. آمال و آرزوهای آن‌ها در این خاک است. کاری نکنیم این‌ها سرخورده بشوند و به خاطر بعضی از مشکلات به سمت وهابیت بروند و دچار افراط‌گرایی بشوند. با سفری یک هفته‌ای، نمی‌شود به طور کامل با ملتی آشنا شد. البته سعی کردم از منظر مثبت همه قضایا را ببینیم.

روسیه کاستی‌ها و جنبه‌های مثبت بسیاری دارد. بسیاری از نعمت‌های خدادادی روسیه، فوق‌العاده است. الان زمینه فراهم است و فرهنگ‌های مختلفی ورود پیدا کردند. معمولاً غربی‌ها بیشتر از ما کار می‌کنند. لذا اگر دیر بجنبیم، غربی‌ها آنجا می‌آیند و روسیه، غربی محض خواهد شد. فرهنگ غربی دارد شدیداً در روسیه نفوذ می‌کند.



حوزه باید خیلی سریع‌تر پیش برود

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با آقای محمدحسین کیانی

مصاحبه

مصطفی ابراهیمی

اشاره
محمدحسین کیانی متولد سال ۱۳۶۱ خورشیدی است که در اقلیم فارس به دنیا آمده است. او پس از پایان دوره دبیرستان، وارد حوزه علمیه شیراز شده و از پایه هفتم، مهمان حوزه قم و کریمه اهل بیت (س) است. عرفان را به صورت تخصصی خوانده است و در این زمینه کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری دارد. مدیر گروه جنبش‌های نوپدید معنوی پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، دبیر گروه عرفان‌های نوپدید مرکز استراتژیک ریاست جمهوری از جمله مسئولیت‌های اجرایی اوست.

رهنامه لطفاً بفرمایید محمدحسین کیانی از زمان تولد تاکنون را چگونه سپری کرده است؟

پس از سپری کردن مراحل مقدماتی تحصیل و پس از اینکه دبیرستان را به پایان رساندم، بلافاصله وارد حوزه شدم. مقدمات را در حوزه رضویه شیراز به پایان رساندم و برای تحصیل از پایه هفتم به بالا، وارد حوزه علمیه قم شدم. اکنون هم مشغول خارج فقه و اصول هستم.

رهنامه چه شد طلبه شدید؟ گزینه دیگری نداشتید؟ پشت کنکور مانده یا از سربازی گریخته بودید؟

نه، اصلاً. پدر و مادرم، از نظر دینی، آدم‌های متوسطی بودند. البته پدرم ارادت خاصی به ائمه اطهار، به ویژه امام رضا (ع) داشت. ایشان کارمند سازمان انتقال خون بود. یادم است روزی پدرم به خانه آمد و به مادرم گفت که اگر موافق باشید، چند سالی مشهد زندگی کنیم و نزدیک حرم امام رضا (ع) باشیم. بالأخره پدرم موافقت مادرم را جلب کرد و ما سه سال مشهد زندگی کردیم. من سال سوم راهنمایی و دوم و سوم دبیرستان، در مشهد بودم. در این دوره به بلوغ رسیده و رابطه‌ام را با دین، تنظیم کرده بودم. اگر انسان در این سن و سال بحرانی، در کنار امام رضا (ع) باشد، خیلی اثرگذار است. یادم است پس از این‌که سال سوم راهنمایی را به پایان رساندم، تصمیم گرفتم به حوزه بیایم. با دو ـ سه تا از طلبه‌های جوان محله‌مان صحبت کردم که نظرشان به ورود حوزه، پس از گرفتن دیپلم بود. بنده هم تصمیم گرفتم وارد دبیرستان بشوم. از این رو، رشته ریاضی را انتخاب کردم. هدفم از خواندن ریاضی این بود که به اطرافیان و خویشانم تفهیم کنم که توانایی دارم، ولی حوزه را انتخاب می‌کنم. در نهایت، پس از پایان دبیرستان، بلافاصله وارد حوزه شدم.

رهنامه پس گزینش آگاهانه‌ای داشتید. آیا شما در تحصیلات حوزوی، آدم خاصی بودید؟ یعنی از همان اول جزو بچه‌های صف اول بودید یا این‌که کم‌کم توانستید استعدادتان را شکوفا کنید؟

بنده آدمی معمولی بودم و هستم. البته علت اصلی یا یکی از علل اصلی اقبال من به حوزه، مباحث عرفان و سیر و سلوک بود که برایم خیلی جذاب بود. بر این اساس، وقتی وارد حوزه شدم، با اینکه دوستانم طلبه بودند، ولی بینش ویژه‌ای داشتم. فکر می‌کردم حوزه جایی است که همه دور استادی می‌نشینند و او درباره اخلاق می‌گوید و ذکرهای روزانه و ماهانه می‌دهد، ولی وقتی وارد حوزه شدم، دیدم صمدیه و هدایه وجود دارد و سیوطی و مغنی‌الادیب باید بخوانیم. در نتیجه، در این یکی ـ دو سال اول، در حال و هوای خاصی به سر می‌بردم.

رهنامه توانستید خودتان را با فضای واقعی حوزه تطبیق بدهید؟

انصافاً خیلی سخت بود. خوش‌بختانه استادان خوبی داشتم. من با استادان بسیاری صحبت کردم و آن‌ها توانستند به من کمک بکنند تا خودم را بشناسم و راهم را ترسیم کنم و بر اساس اهدافی که دارم، آینده‌ام را بسازم و برای رسیدن به آینده‌ام بکوشم. بنابراین، به گونه‌ای پرسش شما را تصدیق می‌کنم. من با وجود بینش‌های شخصی، وارد حوزه شدم، سپس دیدم این بینش‌ها در تعارض با سبک مرسوم حوزه است. استادان خوب به من کمک کردند تا خودم را در حوزه پیدا بکنم و هم به اصول خودم پایبند باشم و هم در حوزه بمانم و از امتیازهای فراوانی که داشت، بهره ببرم و به خودم جهت بدهم. بنده به نقش استاد، باور دارم.

رهنامه بنده با چند طلبه نخبه که گفت‌وگو کردم، دریافتم نقش استاد را از مؤلفه‌های مهم موفقیت خود می‌دانند.

واقعاً نقش استاد، مهم است. طی این مرحله بی‌همرهی خضر مجوی!

رهنامه غیر از نگاهی که استادان به شما دادند،

مؤلفه‌های دیگری که در روند تحصیل شما نقش داشته و سبب موفقیت‌تان شده، چیست؟

عنایت خدا و امام زمان (عج) نیز نقش ویژه‌ای داشت که شک و شبهه‌ای در آن وجود ندارد. همه آدم‌هایی که به موفقیت‌هایی دست یافته‌اند، از این عنایت حظّی برده‌اند. اگر این دو مؤلفه مهم را کنار بگذاریم، انصافاً پشتکار شخص، جایگاه مهمی دارد. اینکه واقعاً شخص هدفش را بشناسد و بداند در حوزه می‌خواهد چه‌کار کند. آیا می‌خواهد فقیه باشد یا نه؟ حتی فراتر از این، اگر می‌خواهد تصمیم بگیرد، مثلاً در زمینه فلسفه کار بکند، روی کدام مبانی فلسفه اسلامی کار کند. به هر میزان که طلبه‌ای بتواند به یاری پژوهش، راهش را مشخص کند، بی‌گمان می‌تواند آدم موفق و اثرگذاری در حوزه و جامعه باشد.

اینکه طلبه استاد خوب و آگاه به زمانه خودش را بشناسد و با او دمخور باشد و بتواند پیوند منسجمی با او برقرار کند، نوعی توانایی به شمار می‌آید. نکته دیگر این است که طلبه با مشاوره با استاد، هدفش را مشخص کند و مردانه پای هدفش بایستد و بکوشد. پس از طی این مراحل، بی‌گمان طلبه، به انسانی موفقی بدل می‌شود.

ره‌نامه آیا سیره عارفانه، مانند عبادت به سبک عارفان و حالت گوشه‌نشینی و دوری از اجتماع داشتید یا اهل تعاملات اجتماعی و رقابت بودید؟

هر دو مورد را داشته‌ام. دوستانم می‌گویند آدم گوشه‌گیری هستم و خودم هم فکر می‌کنم، چنین آدمی هستم. البته در برخی موارد با دوستان و هم‌شاگردی‌ها، رقابت داشته‌ام. وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم خوب بوده و رقابت می‌تواند اثر مثبت داشته باشد. بنابراین، رقابت مثبت و خوب یکی از کلیدهای اصلی پیشرفت برای هر محصل و پژوهشگری است.

ره‌نامه در این پیشرفت، برای حوزه هم سهمی قائل هستید؟ اگر قائل هستید، سهمش چه‌قدر بوده است؟ برخی جایگاه ویژه‌ای قائل نیستند. برخی هم می‌گویند که فضا و برنامه حوزه، اثرگذار بوده است. شما در رشد و موفقیت خودتان این تأثیر را می‌بینید؟ اگر می‌بینید، به چه صورتی بوده است؟

ابتدا باید مشخص کنیم که منظور ما از حوزه چیست؟ آیا منظور ما از حوزه، حوزه فیضیه قم است؟ حوزه شیرازی است که در آن درس خوانده‌ام یا حوزه‌ای که در فلان شهر وجود دارد؟ هر کدام سبک و سیاق خاصی دارد. هر کدام برای طلبه‌های خودشان، هدف ویژه‌ای را مشخص می‌کنند. بنابراین، وقتی شما می‌فرمایید حوزه را تا چه اندازه در پیشرفت خودتان سهیم می‌دانید، این مورد را باید تفکیک بکنم. به طور کلی و بدون هیچ شعاری، باید عرض کنم که انصافاً حوزه روی موفقیت‌های من خیلی اثر گذاشته است، البته اگر موفقیتی بوده باشد. من عرض کردم، بلافاصله پس از دبیرستان وارد حوزه شدم و با استادان حوزه، صحبت، و کتاب‌های حوزوی و غیر حوزوی را مطالعه کردم. در حوزه، قلم را به دست گرفتم و نخستین مقاله دو ـ سه صفحه‌ای خودم را نوشتم. پایه چهار و پنج بود که نخستین مقاله من در نشریه‌ای چاپ شد و خیلی لذت بردم. در حوزه بودم که مقالاتم در نشریات علمی و پژوهشی چاپ یا کتاب‌های من، منتشر شد. وقتی در این مرحله می‌ایستم و به گذشته‌ام نگاه می‌کنم، این موفقیت‌ها را در پرتو حوزوی بودن خودم می بینم.

ره‌نامه یعنی برنامه حوزه در موفقیت شما اثر گذاشته است؟ یعنی اگر هیچ کار دیگری نکنید و با این برنامه جلو بروید، موفق هستید؟

برنامه تحصیلی و حتی پژوهشی حوزه مبتنی بر فقه است. من این را به هیچ عنوان بر نمی‌تابم، برای اینکه



مهم‌ترین عناصر در تفقّه دین، برخورداری از تفکر منطقی و دقیق، قدرت فهم عمیق و تحلیل‌های درست، ذهن جوّال، به دست آوردن قدرت پرسشگری و متضلّع دیدن مسائل، درک احتمالات گوناگون و جنبه‌های مختلف مسائل، قدرت تجزیه و تحلیل و مقایسه نظریات گوناگون است.



بر اساس مطالعات اجتماعی و مطالعات حوزوی و غیر حوزوی که داشتم، می‌بینم دغدغه جامعه ما در یک پرسش نهفته است که جوان ایرانی در دنیای مدرنیته، چه پیوندی می‌تواند با اسلام برقرار بکند؟ این از نظر من، مهم‌ترین پرسش جوان ایرانی است. حوزه‌ای که فقه‌محور است، نمی‌تواند این رابطه را تنظیم کند. حوزه برای این مورد برنامه‌ریزی نکرده است و طلبه‌ها این دغدغه را ندارند. همه سلایق شخصی‌شان بوده و انگار خلاف جریان حوزه حرکت کرده‌اند. هر چند حوزه در دو ـ سه سال اخیر کارهای مهمی انجام داده است. تشکیل دوره‌های تخصصی در حوزه به شدت در این فرایند اثرگذار و مهم بوده است. همچنین در حوزه پژوهش می‌بینیم که کارهای خوبی صورت می‌گیرد، ولی همچنان به تحولات بنیادین و بزرگ در این زمینه نیاز داریم.

ره‌نامه قائل به تخصص و جزئی‌نگری هستید یا جامع‌نگر هستید و می‌خواهید علامه بشوید؟

ضرب‌المثلی هست که بنده به آن باور دارم. می‌گوید که «سعی نکن مثل دریایی باشی که عمقش یک متر است، سعی کن مثل چاهی باشی که محدود است، ولی عمق زیادی دارد». به نظرم این مسئله بسیار مهمی برای ما طلبه‌هاست. اگر دغدغه طلبه امروزی، اثر گذاشتن بر جامعه باشد، اگر دغدغه طلبه امروزی، بهبود روابط اجتماعی مبتنی بر دین باشد، اگر طلبه امروزی بخواهد دین را وارد همه ساحت‌های اجتماعی بکند، ناگزیر باید تخصصی کار بکند. زمان کلی‌گویی و کلی‌پژوهی، به سر رسیده است. اگر این دغدغه اثرگذاری در ما وجود داشته باشد، گریزی غیر از جزئی‌نگری و تخصص نداریم.

ره‌نامه از چه زمانی در مهندسی فکری شما، رویکرد تخصصی، شکل گرفت و از کی تصمیم گرفتید، به صورت تخصصی در زمینه عرفان کار کنید؟

بنده پیش از اینکه مقدمات حوزه را تمام بکنم، به این تصمیم رسیدم. در آن دوران، به کتاب‌های مختلفی سرک می‌کشیدم و علاقه بسیاری به عرفان داشتم، ولی کتاب‌های غیر عرفانی را هم زیاد می‌خواندم. دقیقاً پس از پایان مقدمات بود که رشته تخصصی‌ام را انتخاب کردم و مبتنی بر آن رشته، که عرفان و فلسفه بود، مطالعاتم را آغاز کردم.

به نظرم می‌رسد، طلبه‌ها باید در این چهار ـ پنج سال اول، فقط با استادان متفاوت صحبت بکنند و حتی رشته‌های گوناگون را بچشند و دو ـ سه کتاب از هر رشته علمی را بخوانند و ببینند حال و هوای شخصی‌شان، با چه حال و هوای علمی‌ای می‌تواند ارتباط برقرار بکند. آن گاه پس از اینکه مقدمات را به خوبی پیمودند، ناظر به رشته‌ای که برگزیده‌اند، مطالعات تخصصی‌شان را آغاز کنند.

ره‌نامه به نظر شما در گزینش تخصص، نیاز جامعه تأثیر دارد و صِرف علاقه و استعداد، کافی است؟

این نکته و پرسش بسیار مهمی است که شما به آن اشاره فرمودید. نظر من این است که علاقه شخص بسیار مهم است و اگر طلبه می‌خواهد انسان موفقی باشد، باید در مرحله نخست، رشته تخصصی‌اش را بر اساس سلیقه و علاقه شخصی‌اش، انتخاب بکند؛ چرا که به وفور دیده‌ام، انسان‌هایی بر حسب نیاز و خواست جامعه، رشته‌ای را برگزیده و کاری را آغاز کرده‌اند، ولی چون علایق شخصی نداشتند، در میانه کار ماندند و نتوانستند فردی اثرگذار باشند. این نکته بسیار مهمی است که وقتی آدم کتابی را دستش می‌گیرد، به آن کتاب علاقه داشته باشد و مفاهیم موجود آن کتاب، بر اساس دغدغه‌های شخصی‌اش باشد و همواره به آن کتاب و شاخه علمی، به عنوان دغدغه بنگرد. در این صورت، همیشه به آن‌ها می‌تواند مراجعه کند و در این زمینه به پژوهش بپردازد، ولی اگر بر اساس سلیقه شخصی‌اش انتخاب نکند، ممکن است آدم موفقی باشد، ولی بی‌گمان روند موفقیت و رشد، طولانی‌تر می‌شود. اگر همه طلبه‌ها بتوانند سلایق‌شان را بشناسند و رشته پژوهشی‌شان را انتخاب بکنند، بدون شک با توجه به طلبه‌های بسیاری که داریم، همه دغدغه‌های اجتماعی، برطرف می‌شود و برای هر دغدغه اجتماعی، کسانی هستند که پاسخگو باشند.





اگر طلبه می‌خواهد انسـان موفقی باشد، باید در مرحله نخست، رشته تخصصی‌اش را بر اساس سلیقه و علاقه شخصی‌اش، انتخاب بکند؛

رهنامه چه انگیزه‌ای سبب پژوهش در زمینه عرفان شد؟

مبتنی بر مقدماتی که در پرسش‌های پیشین اشاره کردم، به این پرسش پاسخ می‌دهم. من عرض کردم، طلبه مبتنی بر بینش درست و منطقی، پژوهش بکند. مقدمات را خوب بخواند و همه علوم و شاخه‌های پژوهشی را در نظر بگیرد و از هر کدام، جرعه‌ای بنوشد و پیوند خودش را با آن شاخه علمی، مشخص بکند. من شخصاً این کار را انجام دادم و دیدم، به عرفان و فلسفه علاقه زیادی دارم. همچنین اشاره کردم، اگر طلبه، محصل یا پژوهشگری می‌خواهد موفق باشد، باید در گرایشی علمی، جزئی‌نگرتر باشد. دغدغه و پرسش اساسی خودش را در آن حوزه، مشخص، و همه اهتمام خودش را ناظر به آن پرسش، تنظیم بکند. پرسش و دغدغه بنده در حوزه فلسفه و عرفان این بود که جوان ایرانی در جهان مدرن، چه پیوندی می‌تواند با اسلام داشته باشد؟ چگونه جوان مسلمان ایرانی می‌تواند در دنیای مدرنیته، دنیایی که لمسش می‌کنیم و اشعه مدرنیته به ما برخورد می‌کند، همچنان مسلمان باشد؟

رهنامه با وجود این، رشته دین‌پژوهی را برمی‌گزیدید. این دغدغه‌ها چه سنخیتی با عرفان دارد؟

البته سلیقه شخصی در این زمینه نقش دارد. از پایه دوم و سوم حوزه بود که با جنبش‌های نوپدید معنوی آشنا شدم. عرفان‌های نوپدیدی که همه آن‌ها معنویت جدید را در بستر مدرنیته تبلیغ می‌کنند. این موردها سبب شد که به این مسئله رو بیاورم.

رهنامه عرفان‌های جدید و نوپدید، مانند عرفان اُشو و اکنکار و...، آن قدر خطر دارند که گروهی در حوزه بیایند و وقتشان را صرف این مقوله‌ها بکنند؟ از چه منظری باید به این موردها بپردازیم؟ به لحاظ اینکه افراد زیادی مبتلا به این عرفان‌ها هستند یا به لحاظ مشکلات فکری بسیاری که پدید می‌آورند؟ این خطر از کجا و از چه ناحیه‌ای است؟

وقتی رویدادهایی در بستر جامعه رخ می‌دهد، هنگامی که تحولاتی، ولو کوچک در جامعه، شکل می‌گیرد، پشتوانه‌های فکری ـ فلسفی، پشت این ماجرا وجود دارد. جنبش‌های نوپدید معنوی یا عرفان‌های کاذب، تنها مختص به ایران نیست. در همه قاره‌های دنیا وجود دارند و توانسته‌اند جوان‌های بسیاری را جذب بکنند. ضمن اینکه روند گسترش و استقبال جوان‌های ایرانی به این مسئله روز به روز بیشتر می‌شود.

وقتی به دهه‌های شصت و هفتاد و هشتاد نگاه می‌کنیم، هم شمارگان کتاب‌های این رهبران فرقه‌ای و هم سایت‌هایشان، خیلی زیاد شده است و هم خوانندگان و کسانی که سرسپرده معنویت‌های جدید شده‌اند، افزایش یافته است. حدود سه دهه است که در ایران از این جنبش‌ها استقبال شده، ولی در غرب و اروپا و امریکا، حدود شصت سال است که این مسئله وجود دارد. وقتی این فرایند را رصد می‌کنیم، درمی‌یابیم از سه دهه گذشته، استقبال بیشتر شده است. سراسر جهان این مسئله را درک کرده‌اند. انگار در ایران هم چنین اتفاقی در حال افتادن است. شما فرمودید آیا لازم است برخی طلبه‌ها در این زمینه کار کنند؟ بنده پاسخم مثبت است و به شدت به این قضیه باور دارم، کما اینکه فعالیت‌هایی در این حوزه انجام می‌شود. دو ـ سه دانشگاه را در تهران و قم می‌شناسم که می کوشند تا کارشناسی ارشد جنبش‌های نوپدید دینی را تأسیس بکنند. در این زمینه، به شدت به طلبه‌هایی نیاز داریم که مبتنی بر آموخته‌های دینی وارد این حوزه بشوند و جریان فکری منحرف را که در حقیقت فرزند و متولد جریان مدرنیته است، بشناسند و نقد کنند.

رهنامه چرا در ایران این استقبال از عرفان‌های جدید صورت می‌گیرد؟ ما که فقر معنوی نداریم و عرفانی غنی داریم. آیا به این دلیل نیست که عرفان اسلامی و دینی در متن جامعه ما جریان ندارد؟ چه‌طور می‌شود این مسئله را در جامعه نهادینه کرد تا همه بتوانند بهره ببرند و به سمت موهومات و چیزهای کاذب رو نیاورند؟

اگر ما بخواهیم وضعیت جامعه‌مان را نسبت به عرفان‌های کاذب آسیب‌شناسی بکنیم، با پهنه گسترده‌ای روبه‌رو هستیم. دلایل بسیاری سبب شده که عرفان‌های کاذب در ایران راه بیابند و با استقبال روبه‌رو بشوند. برخی درگیری‌های سیاسی و مشکلات اقتصادی، در اینکه مردم نسبت به معنویت و دین، زده بشوند، اثر گذاشته است. این مورد را در پژوهش‌ها و گفت‌وگوهایی دیده‌ایم که در این چند سال انجام دادیم. نکته مورد اشاره شما بسیار مهم است. ما از آن طرف با تراث قوی عرفانی روبه‌رو هستیم. به عبارت دیگر، ما کمبود ذخایر و کتاب‌های عرفانی نداشتیم که الان برخی جوان‌های ایرانی دنبال معنویت‌های جدید می‌روند، ولی جنس عرفان اسلامی بدین گونه است که عرفان و معنویت این چنینی باید به صورت عمومی تبلیغ نشود. این ایده، ایده درستی است.



رهنامه **منظور بنده همین است که عرفان همیشه به یک سرّ مگو و رازآلودگی ویژه‌ای مبتلاست و انگار فقط مختص افراد خاصی است، در حالی که می‌شود به عرفانی اجتماعی نیز باور داشت تا عموم جامعه نیز بتوانند بهره ببرند.**

یکی از اصولی که در عرفان اسلامی وجود دارد، بحث رمزگونه بودن است و عرفان به صورت عمومی نباید تبلیغ بشود، ولی این مطلب به این معنا نیست که وقتی اشخاصی را می‌بینیم که خواهان معنویت هستند، با این استدلال آن‌ها را از ورود به عرصه عرفان باز داریم. عرفان اسلامی دارای مراحل و سطوح متفاوتی است. از مراحل کلی و اولیه، آغاز می‌شود تا به مراحل جزئی و تخصصی می‌رسد و هر کس قابلیت این را ندارد که آن مراحل را درک بکند، ولی مراحل ابتدایی هم دارد که می‌توانیم بازتولید بکنیم و ناظر به خواسته‌های اجتماعی ایرانیان، آن‌ها را در جامعه ترویج بکنیم. در حقیقت، عرفان اسلامی را به لایه‌های مختلف جامعه، منتقل کنیم که این کار را به خوبی انجام نداده‌ایم. این مسئله یکی از دلایل مهم گسترش جنبش‌های نوپدید معنوی در ایران بوده است.

رهنامه **چند پژوهش در حوزه عرفان، به ویژه عرفان‌های نوپدید انجام داده‌اید؟**

بنده کتابی به نام «جنبش‌های نوپدید معنوی در چشم‌انداز فرهنگی ایران» نوشته بودم که در سال گذشته، در جشنواره علامه حلی برگزیده شد. جدا از این کتاب، حدود سی یا چهل مقاله درباره عرفان و عرفان‌های کاذب و مباحث فلسفی نوشته‌ام. همچنین دو ـ سه کتاب دیگر درباره همین موضوع‌ها، چاپ کرده‌ام.

رهنامه **به نظر شما جشنواره توانسته طلبه‌ها را در راستای تولید علم به تحرک وادارد؟**

برگزاری جشنواره اثرگذار است، ولی بحث بر سر این است که برگزار کردن جشنواره و تقدیر از پژوهشگران برتر تا چه اندازه می‌تواند روح پژوهشگری را در میان طلبه‌ها گسترش بدهد؟ برگزاری جشنواره مفید است، ولی تأثیر کمی در رو آوردن طلبه‌ها به سمت پژوهش دارد. باید فعالیت‌های بنیادین بسیاری در سطح حوزه، شکل بگیرد تا طلبه‌ها با پژوهش، پیوند برقرار کنند.

رهنامه: آیا به فعالیت‌هایی غیر از پژوهش، مانند فعالیت‌های اجرایی یا تدریس هم پرداخته‌اید؟

بنده مدیر گروه جنبش‌های نوپدید معنوی پژوهشکده باقرالعلوم (ع) هستم. همچنین دبیر گروه عرفان‌های نوپدید مرکز استراتژیک ریاست جمهوری و پژوهشگر کمیسیون حوزوی شورای عالی انقلاب فرهنگی‌ام. مسئولیت سردبیری دو نشریه، یکی فصلنامه علمی ـ تخصصی مطالعات معنوی و دیگری فصلنامه علمی ـ تخصصی آیین سلوک را نیز برعهده دارم.

رهنامه **این همه کار و فعالیت شما را خسته نمی‌کند؟**

تا حالا که خسته نشدم. هر کدام از این‌ها ساعت خاصی را از من می‌گیرد که وقتم تنظیم کردم. ضمن آنکه همکاران و مدیران اجرایی مجموعه‌ها نیز کمکم می‌کنند.

رهنامه **حوزه در گذشته، در کنجی آرام نشسته بود و نهایت فعالیتش، امورات مذهبی مردم، مانند اقامه نماز بود. پس از پیروزی انقلاب، حوزه از کنج خلوت خود بیرون آمد و خودش را در شاهراه حوادث جهانی دید و فضای کاری‌اش، گسترده‌تر و پیچیده‌تر از گذشته شد. به نظر شما، الزامات این تحول چیست؟ چه الزاماتی باید رعایت شود؟ آیا حوزه متناسب با تحولات، خودش را بازسازی کرده است؟**

مشخص و مبرهن است که جامعه جهانی به سرعت پیش می‌رود و منتظر حوزه نمی‌ماند و اگر حوزه دغدغه دین دارد، باید خیلی سریع‌تر پیش برود.

مهم‌ترین مؤلفه این است که از نگاه بنده، طلبه امروزی باید از مناسبات و فعالیت‌های اجتماعی که در ایران شکل می‌گیرد، با خبر باشد و به دنبال آن، از همه تغییرها و تحول‌های اجتماعی که در خارج از ایران، رخ می‌دهد، کاملا آگاه باشد.

بنده بر این باورم، اگر طلبه‌ای بخواهد موفق و اثرگذار باشد، اگر می‌خواهد ناظر به این تغییر اساسی که پدید آمده است، اثرگذار باشد، الزاما باید از مناسبات جهانی، آگاه باشد و ناظر به علایق شخصی‌اش، در این مناسبات اثر بگذارد. علایق شخصی خودش را بشناسد و بکوشد این مناسبات را به سود اسلام و حکومت اسلامی، جهت بدهد. اگر این گونه نباشد، نه حوزه می‌تواند موفق باشد، نه طلبه.

رهنامه **آیا این روندی که حوزه و روحانیت در پیش گرفته، متناسب با این فضاست؟**

با این فضایی که شما برای تحول محیطی و مأموریتی حوزه و روحانیت ترسیم کردید، کارهای اندکی در حوزه علمیه صورت گرفته است. سفر اخیری که مقام معظم رهبری به قم داشتند و منشوری که برای حوزه تدوین کرده بودند، منشور فوق‌العاده‌ای بود. اگر حوزه می‌توانست این منشور را تحقق ببخشد، انصافا می‌توانست از نظر بین‌المللی، تأثیر فراوانی بگذارد. برای محقق شدن این منشور، مشکلات فراوانی وجود دارد که حوزه باید هر چه زودتر، خودش را به این منشور برساند. در هر صورت، مشخص و مبرهن است که جامعه جهانی به سرعت پیش می‌رود و منتظر حوزه نمی‌ماند و اگر حوزه دغدغه دین دارد، باید خیلی سریع‌تر پیش برود.

رهنامه **از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید، سپاس‌گزارم و آرزوی توفیق بیشتر برای شما دارم.**

بنده هم تشکر می‌کنم. ان‌شاءالله شما هم موفق باشید.



فشنگ‌های زمان
مهارت‌های کاربردی مدیریت زمان

مقاله

حجت‌الاسلام کیومرثی

اشاره: آنچه در این یاداشت می‌خوانید راهکارهای مدیریت زمان است . نویسنده ابتدا به بررسی برخی تعاریف مدیریت زمان می‌پردازد و در بخش دوم به نحوه هدفگذاری در برنامه‌ریزی و ارائه راهکارهای عملی جهت برنامه‌ریزی می‌پردازد.

بحثی که خدمت دوستان ارائه خواهیم کرد، دو قسمت دارد: بخش اول، بحثی نظری و درباره افزایش انگیزش و توجه به اصل مفهوم زمان و مدیریت زمان و تعریف آن است. در بخش دوم، تجارب و مهارت‌هایی را به دوستان منتقل می‌کنیم که امروزه در زمینه این بحث مطرح است. به طور کلی، در مدیریت زمان دو هدف اصلی وجود دارد:

۱. افراد با مفهوم مدیریت زمان آشنا شوند؛

۲. در این زمینه مهارت‌هایی را کسب کنند، به گونه‌ای که اعتماد به نفس در مدیریت زمان‌شان تقویت شود.

تعریف

اگر بتوانیم در یک لحظه و به طور منظم و اولویت‌بندی شده کارهایمان را تصور کنیم، احتمالاً از مهارت مدیریت زمان برخوردار هستیم. همچنین باید بدانیم فردا چه کارهایی را انجام می‌دهیم و با ترتیب اولویت کارها نیز آشنا باشیم. اگر در آن واحد بدانیم مشغول چه کاری هستیم و از آن کار به لحاظ احساسی و انگیزشی هم راضی باشیم؛ یعنی چون علاقه‌مند بودیم این برنامه را گذاشتیم، نه به دلیل اینکه مجبور بودیم. همچنین به گونه‌ای باشیم که بلافاصله به محض به هم خوردن برنامه‌ای، برنامه دیگری جایش را بگیرد، مثل تیرهای خشاب تفنگ. هر تیری که شلیک می‌شود، سریع فشنگ دیگری جایش را پر می‌کند. اگر ما این گونه آماده استفاده از فشنگ‌های زمان باشیم، ما مدیر زمان هستیم.

تعاریف مختلفی از مدیریت زمان بر اساس تجربه ارائه شده است، ولی به صورت دقیق نمی‌توان تعریف مشخص و واحدی ارائه داد. ما در ادامه به چند نمونه از این تعاریف اشاره می‌کنیم:

۱) مدیریت زمان، استفاده بهینه از زمان، با حداکثر جلوگیری از دخالت امور مخل زمان است

قید «حداکثر جلوگیری» برای چیست؟ یعنی باید مواظب موانع بود. باید حداکثر جلوگیری از دخالت امور مخل زمان را داشت. چرا گفته می‌شود با حداکثر جلوگیری؟ به دلیل اینکه در مدیریت زمان، بحث فرآیند به کارگیری زمان، عاملی سرنوشت‌ساز و یکی از کلیدهای طلایی مدیریت زمان است. کسی که ناگهانی برنامه‌ریزی می‌کند و بر اساس یک فرآیند عمل نمی‌کند، این شخص همیشه جدول هفتگی را مطالعه می‌کند و سرانجام آن را از روی دیوار برمی‌دارد و توی سطل زباله می‌اندازد. این شخص نمی‌تواند مدیریت زمان داشته باشد. از این رو، انعطاف‌پذیری شرط اول است.

در واقع ما به حالتی نیاز داریم که همیشه بتوانیم در برنامه‌هایمان جایگزینی داشته باشیم. ما باید به حداکثر دستیابی به اهداف فکر کنیم، نه دستیابی عینی به هدف. اصولاً ما هیچ وقت به هدف نمی‌رسیم، به این دلیل که به محض اینکه به هدفمان رسیدیم، تازه می‌فهمیم هدف اصلی نبوده است و باید به اهداف بالاتری برسیم. آمال و آرزوهای طلبه یا انسانی رشدیافته این است که به خدا برسد. ما در دعاهایمان می‌خواهیم به خود خدا برسیم، ولی در واقع هی به خدا نزدیک می‌شویم. عبادات و قصد عرفا از سیر خودشان، این است که حداکثر ممکن به خدا نزدیک‌تر شوند. در این جهان نمی‌توان جلوی عوامل مخل به زمان را به طور صد درصد گرفت. از این رو، گفته می‌شود، با حداکثر جلوگیری از عوامل مخل زمان.

امور مخل زمان یا امور مخل استفاده از زمان؟ بله، امور مخل استفاده از زمان درست است. زمان همیشه حیّ و حاضر است. فقط کافی است ما نحوه استفاده صحیح از زمان را بلد باشیم. زمان هیچ موقع تمام نمی‌شود، ولی ما همیشه واژه «وقت نداریم» یا «وقتم تمام شد» را استفاده می‌کنیم، در حالی که زمان تمام شدنی نیست.

۲) مدیریت زمان پیروی از برنامه‌ای از پیش تدوین شده است

ما وقتی بر اساس اقوال عقلا و استادان، اهدافی را جمع‌آوری کردیم و بر اساس میل خودمان آن‌ها را در نظر گرفتیم، در واقع برنامه‌ای تدوین کردیم. اگر ما بتوانیم حداکثر تبعیت را از این برنامه داشته باشیم، به آن مدیریت زمان گفته می‌شود. اتفاقاً برنامه، یکی از اصول مدیریت زمان است. کسی نمی‌تواند ادعا کند که من مدیر زمانم، اما برنامه ندارم. هر کاری که انجام می‌دهم، خود به خود روی زمان می‌افتد! این ادعای باطلی است. داشتن برنامه به یک سری آماده‌سازی‌ها نیاز دارد که غیر از در نظر گرفتن خواسته‌ها و هدف‌هاست



برای مدیریت زمان، باید به لحاظ شخصیتی، یک دنده بود و احساس مسئولیت داشت و به شدت به وظیفه فکر کرد و کاری به همکاری یا همکاری نکردن دیگران یا امکانات نداشت.



که در ادامه عرض خواهیم کرد. در علم مدیریت زمان، اصول مبنایی وجود دارد که یکی از آن‌ها داشتن برنامه است. از این رو، این تعریف بر اساس توصیف یکی از اصول اساسی مدیریت زمان، ارائه شده است. برنامه‌های فرعی در کنار برنامه اصلی، یکی از شیوه‌های کنترل هدردهندگان وقت است. تصور کنید مخزنی از زمان را در اختیار داریم، ولی وظیفه ما فقط نحوه استفاده درست از مواد داخل آن نیست، بلکه اصول نگهداری این مخزن، به گونه‌ای که نشتی نداشته باشد نیز مهم است. در مدیریت بر اساس برنامه، باید برنامه‌هایی برای کنترل عوامل هدردهنده زمان پیش‌بینی شده باشد.



۳) مدیریت زمان یک احساس است؛ احساس موفقیت در دستیابی به امور

گاهی مدیریت زمان از لحاظ احساسی و عاطفی تعریف شده است. این تعریف می‌تواند جنبه روان‌شناسی و انگیزش در مدیریت را در بربگیرد. نکته ماهوی این تعریف این فرضیه است که هر گاه کسی احساس رضایت خاطر از پیشرفت خود داشته باشد، ولی هنوز به هدف اصلی خود نرسیده باشد، به هیچ انگیزه دیگری نیاز ندارد و خود به خود بازخورد کار وی، عامل انگیزشی قویی برای تداوم کار خواهد بود. در نتیجه، عملاً ممکن است ما ده‌ها کار عقب‌مانده داشته باشیم، اما تا احساس شکست و ناکامی نداشته باشیم، باز هم به تداوم کارهایمان ادامه بدهیم. از این نظر، باز هم ما مدیر زمان هستیم، به جهت اینکه احساس شکست یا احساس پیروزی، ملاک کار در مدیریت زمان است. همیشه در مدیریت زمان، به نوعی به خوش‌بینی امیدبخش نیاز داریم. مدیر زمانی که خوش‌بین است، در شرایط ناامیدکننده نیز به راه‌حل‌های جدید فکر می‌کند و لحظه‌ای در تلاش مجدد خود شک نمی‌کند. در وجود این آدم، حالت کنترل احساس و اعتماد به نفس هست. از این رو، فرد خلاقی به شمار می‌آید. مدیر زمان، در تنظیم برنامه‌های خود برای رسیدن به اهداف، خلاقیت دارد. به این صورت که تعطیلی یا ایجاد مانع در رسیدن به هدفی، او را از تلاش برای راه‌یابی به این هدف یا اهداف دیگر باز نمی‌دارد. از این رو، اگر تعریف احساسی، تعریف کاملی نباشد، ولی متغیری خیلی ضروری در بحث روان‌شناسی زمان است. اگر فقط عقل ما بگوید که این برنامه و مدیریت درست است، پس باید آن را انجام بدهی، این کافی نیست. ما باید انگیزه و هیجان زیادی برای اجرای برنامه داشته باشیم. منظورم این است که مؤلفه احساسی و عاطفی در اجرای برنامه‌ها خیلی مهم است.

اگر دقت کنید، خواهید دید که افراد اغلب در کارهایی که موفقند، احساس خوبی نیز نسبت به آن دارند یا بر عکس، اگر در ابتدا نسبت به کاری اشتیاق و هیجان مثبتی دارند، در آن کار پیشرفت زیادی نیز خواهند داشت. این نوع ارزیابی اثبات می‌کند که شما صرفاً عاقلانه کار نکرده‌اید. هم عقل بوده و هم احساس. بعد ما طلبه‌ها باید سعی کنیم به نتایج عقلی هدف‌گذاری خودمان علاقه‌مند بشویم. مثلاً آثار تبعیت از برنامه منطقی صرفی را در نظر بگیریم و نسبت به نتایج آن علاقه‌مند بشویم. صرفاً احساس خوشایندی از یک کار، ملاک ما نباشد. منظور من بعد از ورود به کار خاص بود که آیا احساس خوب هم نسبت به آن داریم یا نه؟

اگر چنین اشتیاقی داشته باشیم، قطعاً در برنامه‌ریزی و حرص و ولع رسیدن به آن هم از خودمان جدیت بیشتری نشان خواهیم داد. یکی از راه‌های افزایش احساس مثبت در انجام برنامه‌ها، ارزیابی شناختی و منطقی پی‌آمدهای برنامه است.



۴) مدیریت زمان، یعنی مدیریت عمر

برخی گفته‌اند همه زمان که دست ما نیست. مدیریت زمان، یعنی مدیریت عمر. از این رو، تعریف مدیریت زمان را بردند روی عمر. یعنی ما بتوانیم عمرمان را در به کارگیری جزییات آن، یعنی همان دقایق و ثانیه‌ها مهار کنیم. اینجا مشخصاً تعریف به ابزار زمان پرداخته است که همان ساعت است و می‌تواند زمان را برای ما کمّی کند و بر اساس آن به عبور زمان پی ببریم. اگر خوب فکر کنیم، خواهیم دید همه عمر نیز در اختیار ما نیست. از هر ۲۴ ساعت شبانه‌روز، یک ثلث آن را می‌خوابیم. (هشت ساعت) بخش زیادی از دو ثلث باقی مانده را (شانزده ساعت) هم صرف کارهای تکراری روزمره، مثل خوراک و بهداشت و رفت و آمد و غیره می‌کنیم. شاید بتوان گفت دوازده ساعت در شبانه‌روز که نصف عمرمان خواهد شد که این خوش‌بینانه‌ترین میزان پیش‌بینی برای کل عمرمان است!

جمع‌بندی تعاریف

اگر بخواهیم از این چهار تعریف نتیجه‌ای بگیریم، چنین نتیجه‌ای به دست خواهد آمد: مدیریت زمان، یعنی کنترل مطلوب زمان برای استفاده بهینه از دقایق عمر بر اساس برنامه قبلی، یعنی جدولی داشته باشیم که دقیقاً وضعیت ما را نسبت به ساعات و دقایق خاص تعریف کرده باشد. جدول برنامه شما کجاست؟ خیلی‌ها دنبال کیفیت زندگی هستند و کاری به کمیت آن ندارند. می‌گویند ما نمی‌خواهیم حتماً به آن بالا بالاها برسیم. همین که زندگی راحتی داشته باشیم و راحت درسمان را بخوانیم یا شغلی داشته و مشکل دیگری نداشته باشیم، برای ما کافی است. اگر همین کیفیت عمومی را هم می‌خواهید، به نحوه استفاده شما از عمر و زمان بستگی دارد. اگر می‌خواهید کیفیت عمرتان بهتر شود، باید زمان عمرتان را مدیریت کنید. از تعبیر کنترل نیز متوجه می‌شویم که باید عین مصرف زمان، بر هدر نرفتن زمان نیز نظارت داشته باشیم. با تعبیر مطلوب نیز همه فاکتورهای احساسی و رضایت‌خاطر شخصی را در نظر گرفتیم.

اهمیت عنصر زمان

گفته می‌شود زمان، سرمایه است، ولی اگر مثلاً این سرمایه را با پول مقایسه کنید که سرمایه‌ای اعتباری است، از زمین تا آسمان با هم فرق دارند. شما می‌توانید پول را پس‌انداز کنید، ولی زمان، قابل پس‌انداز کردن نیست. شما می‌توانید پول را از دیگران بگیرید یا سرمایه‌تان را افزایش دهید، ولی زمان را نه. فقط از یک نظر شبیه پول است. هنگام خرج کردن، شما پول و زمان را هم خرج می‌کنید، ولی پول با خرج کردن تمام می‌شود، اما زمان با خرج کردن تمام نمی‌شود.

به لحاظ فلسفی هم می‌دانید که زمان جزء العله مادیات است. به همین دلیل، شما هر کاری که بخواهید در عالم مادیات انجام دهید، به زمان نیاز دارید. حتی خلق مادیات توسط خداوند هم از این قانون استثنا نیست. امر خداوند به تکوین زمین و آسمان در یک لحظه کُن فیکون صورت می‌گیرد، ولی به مصداق و اجرا شدن آن، شش روز طول می‌کشد، به دلیل اینکه جزء آن زمان است. زمان چه‌قدر مهم است که وقتی خداوند هم می‌خواهد خلقت را انجام بدهد، در قالب زمان تحقق پیدا می‌کند.

شما در قرآن قسم‌های خداوند را به قطعه‌های مختلف زمان می‌بینید: والليل، والصبح والضحى و... . همه این زمان‌ها مفهوم مشترکی دارد؛ همه مقاطعی از زمان هستند. اینکه خدا به قسمت‌هایی از زمان قسم خورده، یعنی زمان مهم است و هر قطعه آن که باشد، اهمیت هیچ قسمتی کم نمی‌شود. ما عادت کردیم ارزش کارها را بدون اینکه متوجه باشیم چرا این کار را انجام می‌دهیم، بر اساس میزان زمانی که به آن کار اختصاص می‌دهیم، ارزش‌گذاری کنیم. چون به نظر می‌آید عقلاء وقتشان را برای چیزهای مهم صرف می‌کنند.

زمان به اندازه‌ای که در اختیار انیشتین یا بوعلی سینا یا بزرگان دیگر بوده است، در اختیار ما هم هست. همین خورشید و زمین که از چرخش آن‌ها برای ما ساعت و روز و شب تولید می‌شود، برای همه دانشمندانی چرخیده است که ما آن‌ها را می‌شناسیم. پس ساعت و روز آن‌ها، به همان اندازه ما بوده است. به علاوه پیشرفت‌های تکنولوژی و امکانات را هم به آن اضافه کنید. برای نمونه، شما در نرم‌افزارهای اسلامی در عرض چند ثانیه بیش از چهار هزار عنوان منبع روایی را درباره واژه‌ای، با زدن کلیدی می‌توانید جست‌وجو، و نتایج آن را مشاهده یا چاپ کنید. انصافاً امکانات رفاهی تحصیلات این دوره را هم در نظر بگیریم.

بحث مدیریت زمان، دست‌کم این پیام را باید برای ما داشته باشد که مجبور نیستیم کاری را که صلاح نیست اول از همه انجام دهیم! چون ما آزادیم هر کاری را که می‌خواهیم، اول انجام دهیم، بعد کار دومی را که می‌خواهیم و بعد کار سوم و... . ما خیلی وقت‌ها می‌دانیم که کار مهم چیست، ولی متأسفانه در عمل، آن کار را آخر از همه انجام می‌دهیم یا مثلاً شب امتحان می‌رویم کتاب‌خانه برای مطالعه، اما اول می‌رویم سراغ روزنامه یا دوستمان که مدتی است او را ندیده‌ایم و با او صحبت می‌کنیم، و دست آخر هم سراغ مطالعه امتحان می‌رویم.

روان‌شناسان یادگیری می‌گویند، وقتی برای مطالعه امتحان به کتاب‌خانه می‌روید، مستقیم سراغ قفسه‌ای بروید که کتاب داخل آن است. کتاب را بردارید و باز کنید و سریع سراغ همان صفحه‌ای بروید که قرار است مطالعه کنید. از هرگونه حاشیه‌کاری هم بپرهیزید. اگر غیر از این عمل کردید، به همان اندازه که کار دیگری انجام داده‌اید، از کیفیت ذهن و علایق و تمرکز شما برای مطالعه کاسته خواهد شد.

مؤلفه‌های شخصیتی در مبحث مدیریت زمان، خیلی مهم است. در اینجا به دو مؤلفه اشاره کردیم:

۱. انضباط فردی؛

۲. خویشتن‌داری.

فرد منضبط کسی است که عادت دارد هر کاری را مطابق اصول و قانون خودش اجرا کند. هر چه کنترل‌کننده‌های نفس قوی باشد، مدیر زمان موفق‌تری خواهد بود. انسان برای این کار باید تمرین داشته باشد تا بتواند بر نفس خود مسلط شود. افراد در زمینه کنترل خودشان دو دسته‌اند: بعضی افراد مکان کنترل درونی یا به عبارتی مسندمهارگری درونی[1] دارند. دسته دیگر



مکان کنترل‌شان بیرونی[۲] است.
دسته اول، مدیران زمان موفق‌تری هستند. این افراد می‌توانند بدون اینکه به فکر عوامل بیرون خودش باشد، به عوامل درون خودش فکر کند و تنها خودش و توانایی‌هایش را علت موفقیت یا شکستش بداند.
شخص دیگری هم هست که اصلاً از خودش رأی و نظری ندارد. همه چیز از بیرون روی این آدم اثر می‌گذارد. تصمیماتش، انتخاب‌هایش، سلایق، برنامه‌ریزی و نوع زندگی‌اش، همه و همه از بیرون به او تحمیل می‌شود. در کارها و حرکت‌های او هیچ عامل درونی وجود ندارد. این آدم مکان کنترلش، بیرونی است. اصلاً این شخص مدیر زمان خوبی نخواهد شد. این افراد حزب باد هستند!
مثال ملموس‌تر در فضای تحصیلی همان دانشجویی است که اگر نمره‌اش کم بشود، می‌گوید استاد نمره کم داد. در مقابل افراد با کنترل درونی بیشتر، خودشان را مسئول پیشرفت یا پسرفت کارها می‌دانند. عوامل بیرونی را از معادله نمی‌توان حذف کرد، ولی بر اساس تجربه و پژوهش‌ها، معمولاً افراد موفق در این گروه هستند، گروهی که هرگز منتظر امکانات یا تأیید و مخالفت دیگران نیستند و بلافاصله بعد از مشورت تصمیم خود را می‌گیرند.
برای مدیریت زمان، باید به لحاظ شخصیتی، یک دنده بود و احساس مسئولیت داشت و به شدت به وظیفه فکر کرد و کاری به همکاری یا همکاری نکردن دیگران یا امکانات نداشت. البته بیشتر افراد ممکن است به وظیفه فکر بکنند، ولی فقط کسانی به انجام آن پایبند می‌مانند یا به اصطلاح به کار می‌چسبند که احساس مسئولیت و سرسختی خاص در انجام کارها از خود نشان می‌دهند. در غیر این صورت، خیلی زود منصرف خواهیم شد. از این رو، برای انجام رفتار متعهدانه باید سرسختی نشان داد و اصطلاحاً سخت‌کوش[۳] بود. تعبیر اخلاقی خودمان برای این صفت ذاتی مطلوب، همان واژه صبر است.
در روایت هست که اگر کسی صبر ندارد، باید تَصَبّر کند و تصبّر افضل از صبر است. در واقع صبر میزان تاب‌آوری افراد است. صبر کودک کمتر از صبر آدم بزرگ‌سال است. صبر خانمی نیز ممکن است کمتر از آقایی باشد، ولی کلیت ندارد! به ویژه احادیث ما در مورد صبر در مسیر تحصیل تأکیدات فراوانی دارند.
اگر به شما گفته شود فقط شش ماه دیگر زنده‌اید، چه‌کار خواهید کرد؟ چه‌طور از وقت‌تان استفاده خواهید کرد؟ شخصی از امام کاظم (ع) سؤال کرد: «یابن رسول الله، اگر حکومت دست شما بود چه‌کار می‌کردید؟» مدیریت زمان را دقت کنید. حضرت فرمودند: «شب‌ها تا صبح برنامه‌ریزی می‌کردیم و صبح تا شب اجرا می‌کردیم». نگاه کنید، نه از خوردن و خوابیدن خبری است، نه از تفریح و تلویزیون و موبایل و... . با توجه به آنچه تا به حال عرض کردیم، احتمالاً معنای این روایت این طور می‌شود که انجام دادن کار حکومت اسلامی بعد از انقلاب، یعنی بعد دوران خفقان و استعماری، آن قدر برای مؤمن لذت‌آور است که اصلاً از شوق کار، در برنامه‌اش برای خواب و استراحت و...، جایی وجود ندارد.
یکی از مواردی که در مدیریت زمان خیلی مهم است، یاد گرفتن مهارت‌ها و ابزارهاست. انسان چه مدیر اجرایی باشد، چه دانشمند، بخشی از زمانش را باید برای کسب مهارت‌های مورد لزوم در مسیر اهدافش بگذارد که هدف نیستند، ولی جنبه وسیله و ابزار دارند. یکی بلند می‌شود برای مطالعه کتاب‌خانه می‌رود، دیگری هم برخی کتاب‌ها را در خانه‌اش دارد. کس دیگری تمام کتاب‌های مشهور درباره آن علم را در کامپیوترش ذخیره کرده است و به راحتی از آن‌ها بهره می‌برد. امروزه تایپ کردن به جای قلم به دست گرفتن و پیامک به جای تلفن یا تلگراف و درخواست خرید از راه پیک موتوری به جای بیرون رفتن از خانه و استفاده از انواع خدمات الکترونیک ـ که امروزه شایع شده است و بیش از این هم خواهد شد ـ از ابزارهای مهم و مفید به شمار می‌آیند، به شرطی آنکه برای برخی به ویژه تازه‌کارها، به هدف تبدیل نشود. برخی مهارت‌های فرهنگی نیز غیر مستقیم به افزایش امکانات مدیریتی ما کمک خواهد کرد، مانند یاد گرفتن فنون سخنوری و خطابه، مهارت تدریس و پژوهش، مهارت‌های استفاده از صوت و تصویر و دکور! و مهارت‌های زندگی که مرسوم است، مثل مدیریت استرس و روابط اجتماعی و مهارت‌های تقویت قوای شناختی مثل تفکر، حافظه، نقادی و مهارت‌های زناشویی، همه جزو مهارت‌های اجباری در زندگی طلبه یا دانشجو به شمار می‌آیند.
یکی دیگر از مؤلفه‌های مهم در مدیریت زمان، تأکید بر نقاط ضعف و قوت شخص است. شما باید مرتب فهرستی از نقاط ضعف و قوت خودتان داشته باشید. نقاط ضعف از این جهت که اگر ما به نقاط ضعف خودمان واقف نباشیم، انرژی را هدر می‌دهیم و نمی‌توانیم از زمان درست استفاده کنیم. گاهی نقطه ضعفی، به اندازه سنگ‌ریزه است که گاهی می‌تواند لای یک چرخ گیر کند و آن را از کار بیندازد. پس باید نقاط ضعف را جدی گرفت. باید به نقاط قوت هم اهمیت داد و به طور جدی آن‌ها را دنبال کرد تا خود را نبازیم و مرتب خدا را شکر بکنیم.
این مثال مشهور در متون مدیریت زمان نقل شده است: «تیز کردن اره قبل از بریدن چوب، ولو به زمان زیاد نیاز داشته باشد، به صرفه‌تر از بریدن مداوم آن‌هاست».
البته این تذکر را هم بدهم که مبادا در فراهم کردن مقدمات و یادگیری مهارت‌ها به وسواس بیفتیم. مثلاً وقتی می‌خواهید کتاب بخوانید، بیش از یک ساعت صرف اجرای مقدمات مطالعه کنید!
گاهی ما فقط به صورت کلی و شعاری حرف می‌زنیم. برای نمونه، طرف می‌گوید من می‌خواهم در آینده امام صادق (ع) بشوم. خب این شخص باید این حرف را عملیاتی کند. باید بگوید معنای امام شدن در یک روز، در یک نصفه روز و در یک ساعت چیست؟ مدیریت زمان، یعنی اینکه کلی گویی نکنیم و از اهداف شفاف و عینی صحبت کنیم. طلبه باید هدف‌هایش را به صورت کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت بنویسد و اینکه چه‌طور می‌خواهد این مسیر را طی کند، به صورت جزء به جزء بنویسد. برای نمونه، شما خطبه همام را ببینید. امیرالمؤمنین به همام می‌فرماید: «برو پرهیزکار باش». خب این هدفی کلی به شمار می‌آید. بعد از اصرار همام برای توضیح، حضرت بحث را می‌شکافند. در عرصه اقتصاد این گونه باش. در زمینه تفریح، عبادت، خانواده و... این گونه عمل کن. امام تک تک اولویت‌ها را به صورت جزء به جزء برای همام بیان کردند.
اگر می‌خواهیم برنامه‌ای کاربردی داشته باشیم، باید همین گونه عمل کنیم. باید برای تمام لحظه‌ها و ساعت‌هایمان، برنامه از پیش تعریف شده داشته باشیم. اگر ما مدیریت زمان را جدی دنبال کنیم، آمادگی بهتری برای هر روزمان خواهیم داشت. هر روز همین طور که عقربه‌های ساعت می‌چرخند، جدول برنامه‌مان، یکی یکی جلو می‌رود و برنامه‌ها اجرا می‌شود. امور روزمره ما با سازمان‌دهی انجام می‌شود. هر چیزی در جای خود قرار دارد. برای نمونه، اگر برادرمان به ما گفت، جمعه بعد از ظهر بیا برویم فوتبال. شما در صورتی به او جواب مثبت می‌دهید که جمعه بعد از ظهر را برای این امور در نظر گرفته باشید یا همین الان تصمیم بگیرید به دلایل منطقی، زمان پیشنهادی را همیشه برای برنامه ورزش کنار بگذارید.
تقویت حافظه، یکی از آثار روان‌شناختی مدیریت زمان، و برنامه‌ریزی، یکی از راهکارها برای رفع ضعف حافظه است. وقتی ما برنامه‌ریزی در زندگی‌مان داشته باشیم و هر کاری را به وقتش انجام بدهیم، حافظه‌مان بهتر کار می‌کند، چون برنامه، ما را وادار می‌کند در هر لحظه، به جای اینکه به چند چیز بیندیشیم، تنها به یک چیز فکر کنیم. وقتی حافظه بهتر کار می‌کند که ما روی موضوع خاصی تمرکز داشته باشیم. با وجود این، وقتی می‌توانیم تمرکز داشته باشیم که از نعمت آرامش برخوردار باشیم. وقتی حافظه تقویت شود، سبب افزایش تمرکز می‌شود و وقتی افزایش یافت، به دلیل احساس بهتری که فرد پیدا می‌کند، به امنیت روانی دست می‌یابد. پس تمرکز و آرامش و حافظه با هم، رابطه مستقیمی دارند. بر عکس نگرانی زیاد، تمرکز ما را بر هم می‌زند. وقتی قدرت تمرکز کم شود، حافظه ضعیف می‌شود و وقتی حافظه ضعیف شد، ارزیابی ما از حافظه‌مان، نگرانی جدیدی پدید می‌آورد. برای نمونه، شخص می‌گوید: «ای وای دوستانم در یک ساعت این تعداد صفحه را می‌خوانند، ولی من ظهر شده و هنوز چیزی نخوانده‌ام». این نگرانی زیاد، سبب کاهش تمرکز، و در نتیجه، ضعف حافظه می‌شود.
ما اگر می‌خواهیم مدیر زمان باشیم، باید نظم داشته باشیم و اگر می‌خواهیم منظم باشیم، باید به مدیریت زمان توجه کنیم. این اشتباه است که فکر کنیم مدیر زمان کسی است که خیلی هیجانی است و دائماً هول است و عجول. اتفاقاً مدیر زمان خیلی آرام عمل می‌کند. او چون می‌داند الان ساعت مطالعه است، فقط به مطالعه فکر می‌کند. پس راحت به مطالعه می‌پردازد و به چیز دیگری فکر نمی‌کند. حتی مدیریت زمان، به حضور قلب در نماز هم کمک می‌کند! اگر شخصی با خودش چنین تصور کند که چون غیر از زمان حاضری که به نماز مشغول هست، برای نماز خواندن و حضور قلب، زمان دیگری در نظر ندارد؛ زیرا در زمان‌های دیگری به کارهای دیگری مشغول است، چنین فردی بیشتر از دیگران می‌تواند سر نماز تمرکز داشته باشد. اگر شما عادت کنید، سر وقت خاصی نماز بخوانید، وقتی در آن وقت نماز می‌خوانید، تمرکز بیشتری خواهید داشت؛ زیرا می‌دانید برای ارتباط با خدا غیر از اول وقت، زمان دیگری ندارید. از این رو، به نماز اول وقت که در واقع وقت ثابتی است، تأکید شده است.
اتفاقاً ساعت بیولوژیک مغز هم بر اساس مدیریت زمان ما کار می‌کند، نه مدیریت زمان اتفاقی. کافی است ما تصمیم بگیریم چه زمانی بخوابیم، چه زمانی بیدار شویم، چه زمانی چه کاری را انجام دهیم و غیره. ساعت بیولوژیک هم بر اساس همان زمان تنظیم می‌شود. در واقع، اختصاص دادن زمان برای تمام کارهای ریز و درشت، به ما اجازه می‌دهد که در زمان ویژه هر کاری، فقط به فکر



همان کار باشیم. مدیریت زمان، خونسردی و احساس تسلط در رویارویی با حوادث را برای ما به ارمغان می‌آورد.

تعیین اهداف

در این بخش به این بحث می‌پردازیم که چه‌طور برنامه‌هایمان را هدف‌گذاری و چگونه برنامه‌ریزی کنیم. اولین گام قبل از برنامه‌ریزی، تعیین اهداف است و برنامه‌ریزی هم باید از کوچک‌ترین واحد زمان شروع شود. ابتدا از برنامه‌ریزی برای یک روز شروع کنیم. نکته مهم دیگر این است که مدیریت زمان بدون نوشتن، جدول‌کشی و اولویت‌بندی، امکان ندارد. اگر ما برنامه‌ریزی خودمان را روی کاغذ بیاوریم، قدرت ارزیابی ما بیشتر می‌شود و کارهای گذشته را راحت‌تر می‌توانیم مرور کنیم و سارقان زمان را بهتر می‌شناسیم. نوشتن باعث می‌شود فشار روانی از حافظه برداشته شود؛ چرا که خیالمان راحت است برنامه را نوشتیم و به حفظ کردن نیازی نداریم.

ما در زندگی یک هدف داریم یا چند هدف؟ اگر بگوییم ما در زندگی فقط یک هدف داریم و آن قرب و رضای خداوند متعال است، این هدف، کلی است. باید این هدف را به هدف‌های کوچک‌تر تقسیم کنیم. رضایت خدا چیست؟ در بخش عبادی، تحصیل، اشتغال و رسیدگی به امور منزل و...، همه این موارد چون در جهت قرب الی‌الله است، جزو برنامه‌های روزمره ما خواهد شد.

سهمیه‌بندی زمان

ما نیازمند بودجه‌بندی زمان برای اهداف‌مان هستیم، یعنی نوعی ایجاد تناسب در تقسیم زمان برای هدف‌ها و خواسته‌هایی که در نظر داریم و می‌خواهیم عمل کنیم. همان طور که گفته شد، خواسته‌های ما باید از حالت کلی در بیاید و به برنامه‌های عینی و عملیاتیِ قابل اجرا تبدیل شود. بخش عمده‌ای از خواسته‌های ما جنبه عمومی دارد که عبارتند از:

۱) جسمی: جسم، مرکب راهواری برای رسیدن به اهداف متعالی است. از این رو، باید هدف‌هایی را صرفاً برای رسیدگی به امور جسمی خود در نظر بگیریم. مثلاً برای سلامتی چشم، متخصصان می‌گویند هر سال باید چشم معاینه شود. برای معاینه گوش، هر دو سال یک بار باید پیش متخصص رفت. متخصصان داخلی هم می‌گویند برای کنترل قند و چربی و غیره، هر سال یک بار، چک‌آپ لازم است.

همچنین باید انواع تفریح را در نظر گرفت. البته نوع تفریح به خود فرد بستگی دارد. باید فرد ببیند با چه چیزی ذهنش آرامش می‌یابد و انبساط روحی پیدا می‌کند. تفریحات و سرگرمی‌ها بر اساس ذوق افراد متفاوتند. نکته مهم این است که در تربیت دینی، هدف‌های سرگرم‌کننده و تفریحی اصالت ندارند؛ یعنی توصیه شده بخشی از زمان خود را برای تفریح در امور مباح اختصاص دهید، ولی بعد فرمودند این زمان تفریح به خاطر رفع خستگی و گرفتن انرژی برای انجام کارهای واجب و ضروری است و به خودی خود هدف به شمار نمی‌آید.[۴]

۲) هنری: پرداختن به ذوق هنری سبب افزایش خلاقیت، افزایش انگیزه و رفع خستگی ذهن می‌شود. هر کسی هنر و فن خاصی بلد است، کسی خطاطی، دیگری مکانیکی و... یاد دارد.

۳) عبادی: هر کدام از ما در زندگی هدفی معنوی داریم. هدف مشترک معنوی همه ما اوقات صلوات و عبادات واجب است. ما که طلبه هستیم، به برنامه‌ای بیش از این مقدار نیاز داریم که باید برای خودمان مشخص کنیم. بعد از انجام کیفی واجبات، برنامه‌ای معنوی، مانند دعای کمیل و ندبه ـ هر کس بسته به حال خودش ـ در برنامه هفتگی‌اش داشته باشد تا این لذت معنوی در ذهن زنده بماند و خشک نشود.

۴) اهداف شغلی: برای نمونه، اگر شهریه برای اداره زندگی کافی نیست ـ که قطعاً این گونه است ـ کاری که ما را از وادی طلبگی دور نسازد، کنار تحصیل داشته باشیم. از این رو، باید در زمینه شغلی در سطح معقولی برنامه داشته باشیم.

۵) اهداف اجتماعی و ارتباطی: در قرآن کریم، هفت بار تعابیر «بالوالدین» و «بوالدیه» آمده که همه این عبارت‌ها بعد از عبادت خداست. اطاعت صرف به والدین نشده، ولی بعد از عبادت خدا، احسان و نیکی به والدین، اولین اولویت به شمار می‌آید. از پدر و مادر شروع می‌شود و شامل زن و بچه و اقربا و همسایه نیز می‌شود. پس موضوع روابط با نزدیکان در زندگی ما اهمیت خاصی دارد و ما نمی‌توانیم نسبت به آن بی‌تفاوت باشیم. به این نکته باید توجه داشت که اگر ما برای روابط با نزدیکان، زمان کمتری اختصاص می‌دهیم، در عوض باید بر کیفیت ارتباطمان بیفزاییم، مثل کار یا درس و حتی برنامه عبادی تا جایی که به اختیار خودمان است، باید روی کیفیت کار کنیم و باید خوب و کیفی مطالعه داشته باشیم و از ته دل با نزدیکانمان ارتباط برقرار کنیم و از صمیم جان به نزدیکانمان، اظهار محبت بکنیم.

۶) تحصیلی: تحصیل، عمده هدف و واجب‌ترین کار طلبه محسوب می‌شود، به خصوص که امروزه در حوزه قم، رشته‌های تحصیلی متنوعی ایجاد شده است و نیازمند نقشه راه منطقی برای ادامه تحصیل هستیم. به نظر من، لازم است طلبه اول تمام وقتِ مفیدش را تا آخر عمر برای اهداف تحصیلی و علمی، مثلاً پژوهش و تدریس کنار بگذارد، سپس در اوقات فراغت خود به کارهای عمومی بپردازد.

مهارت هدف‌گذاری

در تدوین اهداف، باید چند کار انجام شود تا فهرست برنامه‌های لازم الاجرای ما در طول هفته مشخص گردد. مهم‌ترین کار این است که تمام اهداف و آمال و خواسته‌هایمان را بسیار شفاف و عملیاتی، روی کاغذ بنویسیم. بنویسیم چه کارهایی را لازم داریم و در برنامه‌ریزی هفتگی‌مان باید انجام بدهیم. در این بخش باید بهانه‌هایمان را برای فرار از برنامه در آینده،



به روی خود ببندیم. به این صورت که برای تمام خواسته‌های منطقی‌مان، زمانی را اختصاص بدهیم و تمام هدف‌هایمان را در ابتدا بنویسیم و به نوشتن مجدد هدف‌ها به صورت عملیاتی و قابل اجرا بپردازیم. برای نمونه، کسی که می‌خواهد مکالمه عربی را یاد بگیرد، ابتدا مکالمه عربی را می‌نویسد. در مرحله بازنویسی باید بنویسد بر فرض چه روزهایی از هفته و در چه ساعتی، در کدام کلاس باید شرکت کند. در صورتی که برنامه‌ای به صورت عملیاتی نوشته نشود، هنوز جنبه یک آرزو دارد و عملیاتی نشده است.
نکته‌ای که باید از نظر روان‌شناختی به آن پرداخت، این است که گاهی افراد می‌گویند ما برنامه‌ریزی می‌کنیم، ولی بعد از مدتی دچار افت انگیزه می‌شویم؟ برای حل این مشکل پیشنهاد می‌شود برای هر هدف فرعی، مطالب زیر را در نظر بگیرید:
اولا اهداف خود را شفاف و عملیاتی بنویسید که می‌خواهید در عمل چه کار کنید؟
ثانیاً ابزار و امکانات لازم برای رسیدن به این هدف و تمام شیوه‌های اجرایی ممکن برای رسیدن به آن را بنویسید؟
ثالثاً دلایل منطقی و شرعی خود را برای انجام هر هدفی بنویسید؟ اهمیت و ضرورت این هدف چیست؟ وقتی شما ابتدای هر برنامه، به همین صورت خوب، این موردها را پردازش کنید، همیشه انگیزه دارید. برای نمونه، اگر یک یا دو انگیزه را از دست بدهید، چند انگیزه دیگر وجود دارد. از این رو، دچار یأس و ضعف اراده نمی‌شوید. نکته آخر اینکه اگر انسان سعی کند چند هفته این برنامه را انجام دهد، از ملاحظه بازدهی رفتار خود، انگیزه مضاعفی پیدا می‌کند.

اولویت‌بندی

در صورتی که هدف‌گذاری درستی را ترسیم کرده باشید، می‌توانید کارهای خود را بر اساس اهمیت و امکاناتی که وجود دارد، اولویت‌بندی کنید. برای این کار هدف‌های خود را از نظر اهمیت، به سه گروه اولویت یک و دو و سه، تقسیم کنید. همیشه اشتغالات علمی و تحصیلی را اولین اولویت خود قرار دهید.

زمان‌بندی

بعد از اولویت‌بندی مشخص می‌کنیم که هر کدام از کارها به طور منطقی در چه مدت زمانی قابل اجراست. برای این کار فهرست هدف‌های خود را به سه گروه کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت تقسیم کنید. هدف‌هایی را که دو یا سه ماهه می‌توانید به آن برسید، کوتاه مدت، هدف‌هایی که حداکثر دو سال وقت نیاز دارد، میان مدت و اهدافی که از دو تا پنج سال بیشتر وقت نیاز دارد، بلند مدت در نظر بگیرید.



نکات هدف‌گذاری

۱. اهداف را به صورت جمله مثبت بنویسید. برای نمونه، به جای اینکه بنویسید درس خارج، دانشگاه، فوق لیسانس و خرید منزل. بنویسید: ان‌شاءالله منزل جدید بخرم. ان‌شاءالله در رشته مورد علاقه‌ام، مثلاً آزمون ورودی فلسفه شرکت خواهم کرد. جملات را طوری بنویسید که انگار از همین الان به هدف‌تان رسیده‌اید.
۲. هدف‌ها را به صورت فرآیندی بنویسید. برای نمونه، به جای اینکه بنویسید ۲۹ اسفند ۹۰، بنویسید آخر سال یا اگر ۲۸ اردیبهشت، امتحان مهم و سرنوشت‌سازی دارید، بنویسید من باید تا اواخر اردیبهشت این کتاب‌ها را مطالعه کنم. فرآیندی بنویسید تا اگر احیاناً برنامه‌تان جابه‌جا شد، نگران نشوید.
۳. نکته مهم قبل از هدف‌گذاری این است که ما در هر برنامه‌ای در زمینه عملی، اجرایی و معنوی، اول باید ارزیابی دقیقی از گذشته داشته باشیم. این کار به شما در ترسیم آینده کمک می‌کند.

جدول هفتگی

جدول هفتگی که جدول کاری ما هست، معمولاً به صورت افقی در اندازه کاغذ A3 طراحی می‌شود تا خانه‌های قابل رؤیت و جادار داشته باشد. ردیف افقی بالا را از شش صبح تا دوازده شب، با این اعتقاد که فقط شش ساعت شب‌ها به خواب اختصاص می‌دهیم، ساعت‌گذاری می‌کنیم و اولین ستون عمودی از سمت راست هم به ذکر اسامی ایام هفته اختصاص خواهد داشت. ستون عمودی و افقی و اسامی هفته با خودکار، ولی محتوای جدول باید با مداد نوشته شود تا قابلیت پاک کردن و تغییر دادن را داشته باشد.
بعد از این مراحل، نوبت پُر کردن جدول هفتگی می‌رسد. ابتدا برنامه‌های اجباری به معنای اولویت‌های مهم، مانند برنامه درسی ترم حاضر را وارد کنید. سپس با توجه به اوقات خالی جدول هفتگی، همیشه حدود دو ثلث اوقات فراغت را به هدف‌هایی اختصاص بدهید که جزو کارهای با اولویت اولند. از ثلث باقی مانده هم دو ثلث برای اهداف با اولویت دوم و یک ثلث را هم برای کارهای غیرضروری و هنری و تفریحی و روزمره و به اصطلاح اولویت سوم در نظر بگیرید. سعی کنید کارهای غیرضروری و خُرد را تا جایی که امکان دارد، در بین ظهر، ابتدای روز یا آخر شب ـ که به اصطلاح وقت مرده گفته می‌شود ـ بگنجانید.
همیشه ساعاتی از روز، پر از کارهای کوچک و غیر ضروری است. برای نمونه، شما نوشته‌اید از ساعت دوازده تا دو، فلان کارهای غیر ضروری را انجام می‌دهم، چون معمولاً تعداد این کارها زیاد است و فرصت نمی‌کنید همه را در آن زمان خاص انجام دهید. هدف از نوشتن آن‌ها، به معنای تعیین زمان انجام آن‌هاست، نه انجام همزمان آن‌ها و به صورت علی‌البدل انجام خواهد شد، یعنی هر موقع خواستید این کارها را انجام دهید، باید در این زمان باشد، نه ساعاتی دیگر.
این گونه سهمیه توزیع زمان هفتگی در طول روز هم مراعات خواهد شد. بدین معنا که دست‌کم دو کار اولویت اول، در طول هر روز باشد. برای نمونه، اگر درس خواندن اولویت اول شماست، حتما دو درس هر روز در برنامه‌ریزی شما باشد. اگر کار پژوهشی اولویت اول شماست، سه تا دو ساعت در روز به آن اختصاص بدهید. کارهای نیمه ضروری، یک الی دو مورد در روز باید داشته باشیم. نباید هر روز از نظر زمان، کارهای غیر ضروری، بیش از یک ساعت وقت ما را اشغال کند، اما از لحاظ تعداد می‌توان آن‌ها را متعدد و متنوع در نظر گرفت.

عوامل مخل

نکته مهم دیگر در زمینه مدیریت زمان این است که فکر کنید وقت شما کجاها تلف می‌شود. بنویسید: وقت شما بیشتر کجا تلف می‌شود؟ سارقان زمانتان را بنویسید. مثلاً تلویزیون، تلفن همراه، گپ‌های دوستانه، مطالعات غیرضروری یا بدون هدف و اولویت، وسواس به تکرار کارها و احساس وظیفه‌های غیر عقلی و غیر شرعی، قدرت نه گفتن نداشتن و... .
شما باید در پایان هر هفته، برنامه‌تان را ارزیابی کنید و ببینید چه چیزهایی بیشتر وقت شما را گرفته و نگذاشته است که عملاً کارتان را به خوبی، به نتیجه دلخواه‌تان برسد. همچنین باید این ارزیابی را نیز داشته باشید که در این یک ماه گذشته، سارقان زمان من آیا کم شدند یا زیاد؟ بعد از یافتن عوامل وقت‌خور، برای هر کدام راه‌حلی در نظر بگیرید تا دوباره مانع برنامه‌های شما نشوند.

چند تذکر

در انجام برنامه‌ها به اصطلاح طلبگی خودمان، ترتیب و موالات، دو رکن اساسی‌اند. این ملاک اصلی ما در انجام برنامه‌هاست. معیار نظم حرکت بر اساس عقربه ساعت نیست، بلکه مهم داشتن حرکت خزنده رو به جلوست. مهم انجام پیوسته و دائمی کارها و فاصله نینداختن بین آن‌هاست. وقت گذاشتن، ضرورتی برای ایجاد نظم و عمل به قول و قرار و تعهدات است. در برنامه شخصی، مهم اجرای کل برنامه‌های آن روز است و ابتدا و انتهای آن با توجه به قاعده ترتیب و موالات، اهمیتی ندارد.
بعد از اینکه برنامه‌ریزی را یاد گرفتیم و همه مراحل آن را به دقت انجام دادیم، برای اینکه به آن برنامه پای‌بند باشیم، باید چه‌کار کنیم؟ برای پای‌بندی به کاری، بکوشید آن برنامه را تکرار کنید، یعنی باید تمام تلاشمان را بکنیم که مدتی طبق برنامه عمل کنیم. با تکرار برنامه، کم‌کم روی ریل می‌افتیم. این بهترین کاری است که بلافاصله می‌توان بعد از هدف‌گذاری شروع کرد. با کمترین امکانات موجود شروع کنید و منتظر نباشید تا همه امکانات فراهم شود و بعد کار را شروع کنید. دوم اینکه در ارزیابی‌هایتان به میزان پیشرفت خود نیز توجه کنید.
توصیه‌های حدیثی ما در زمینه مدیریت زمان، بحث کاملی را می‌طلبد. از نظر حقیر، احادیث مطالب غنی و مفیدی در برنامه‌ریزی برای زندگی ارائه کرده‌اند که ان‌شاءالله در جای خود بیان خواهم کرد. مراعات این توصیه‌ها کیفیت بهره‌برداری از زمان را افزایش می‌دهند. در منابع روان‌شناسی، به کیفیت زمان کمتر پرداخته شده است. ما در پرتو تمسک به توصیه‌های اسلامی، می‌توانیم به مدیریت زمان دست یابیم. این بدین معناست که در شرایط مساوی زمان، کسی بیشتر کارش پیش می‌رود که به این توصیه‌ها عمل کند. اجمالاً به برخی از این توصیه‌ها اشاره می‌کنیم: کاربرد دعاهای خاص برای کارهای ویژه‌ای مثل دعای مطالعه؛ دعای شروع به کار؛ انجام عملی خیر در ابتدای هر روز کاری؛ بیان برخی ذکرهای خاص در ساعات خاص روز و بهترین و مفیدترین زمان را برای مناجات با خدا قرار دادن.

پی‌نوشت‌ها:

1- Locus of control internal
2- Locus of control external
3- hardnest
۴. رسولُ الله صلی الله علیه و آله: کان فیها [أی صُحُفِ إبراهیم علیه السلام]: علی العاقِلِ ما لَم یَکُن مَغلوبا علی عَقلِهِ أن یکونَ لَهُ ساعاتٌ: ساعَةٌ یُناجِی فیها رَبَّهُ عزّ و جلّ، و ساعَةٌ یُحاسِبُ نَفسَهُ، و ساعَةٌ یَتَفکَّرُ فیما صَنَعَ اللهُ عزّ و جلّ إلَیهِ، و ساعَةٌ یَخلُو فیها بِحَظِّ نفسِهِ مِنَ الحَلالِ؛ فإنّ هذهِ الساعَةَ عَونٌ لِتلکَ الساعاتِ و استِجمامٌ للقُلوبِ و تَوزِیعٌ لها؛ پیامبر خدا (ص)، در صحف ابراهیم آمده است که: خردمند، مادام که خِردش از او گرفته نشده، باید ساعاتی را برای خود در نظر گیرد؛ زمانی برای مناجات با پروردگارش عزّ و جلّ، و زمانی برای محاسبه نفس، و زمانی برای اندیشیدن در آنچه خداوند عزّ و جلّ به وی ارزانی داشته است و زمانی برای کام‌جویی خود از راه حلال؛ زیرا این زمان کمکی است به آن سه زمان دیگر و مایه آسودگی و رفع خستگی دل‌هاست. الخصال، ۵۲۵/ ۱۳.

سیره بزرگان



مصاحبه

۷۴ مرحوم وحید، فقه شیعه را از مصیبت نجات داد

مصطفی ابراهیمی

در این گفت‌وگو، پس از گزارشی از شجره علمی مرحوم آیت‌الله وحید بهبهانی، به ویژگی‌های دو جریان اخباری و عقل‌گرایان آزاداندیش و تقابل فکری ایشان با هر دو جریان، پرداخته شده است. استاد ضمن بررسی سیره علمی مرحوم بهبهانی، به نوآوری‌های ایشان در مقام احیاگر اصول پرداخته، و به سیره اخلاقی ایشان نیم نگاهی داشته‌اند.



زندگینامه

۸۰ زیست‌نامه علامه مجدد وحید بهبهانی (ره)

مصطفی ابراهیمی

در این نوشتار، گذری اجمالی به زندگی‌نامه، استادان، سفرها، آثار و شاگردان آیت الله وحید بهبهانی خواهیم داشت و به حضور او در بهبهان و کربلا و راهبرد مبارزه ایشان با جریان اخباری، و بسط و توسعه مکتب اجتهادی، خواهیم پرداخت.



یادداشت

۸۲ کرسی‌هاي مباحثه و مناظره را در حوزه علمیه عرف کنید

رهبر فرزانه انقلاب، در مقام نظریه‌پرداز و پرچمدار اسلام انقلابی، در سخنانی، تشکیل کرسی‌های آزاداندیشی را به عنوان راهبرد حوزه‌های علمیه، معرفی، و مناظره وحید با صاحب حدائق را الگوی مناسبی برای این راهبرد ترسیم می‌کنند.



یادداشت

۸۳ کتاب‌شناسی علامه مجدد، وحید بهبهانی (ره)

مصطفی ابراهیمی

در این نوشتار با نگاهی به آثار علمی ایشان که بیشتر در قالب رسائل و مقالات بر جا مانده، نشانه مبارزه علمی مستمر ایشان، با هر دو جریان فکری افراطی و تفریطی یافت می‌شود که از دل آن، مکتب اعتدالی فقهای شیعه رشد کرده است.

مرحوم وحید، فقه شیعه را از مصیبت نجات داد

گفت‌وگوی رهنامه پژوهش با حضرت آیت‌الله حاج میر سید محمد یثربی

مصاحبه

مصطفی ابراهیمی

اشاره :

آیت‌الله حاج میر سید محمد یثربی سیر دانش‌اندوزی خویش را از حوزه علمیه کاشان آغاز کردند. پس از فراگیری ادبیات و سطوح مقدماتی، سطوح عالیه را از والد فقیدشان، مرحوم آیت‌الله حاج سید مهدی یثربی آموختند. ایشان در سال ۱۳۵۴ هـ ش، به قم مهاجرت کردند. در این دوره، افزون بر تدریس، برای تکمیل دروس سطح، از استادان بزرگی چون حضرات آیات سلطانی طباطبایی و ابطحی کاشانی، بهره بردند. ایشان پس از چند دوره تدریس کتاب‌های سطوح عالیه، تدریس بحث خارج را آغاز کردند که تاکنون ادامه دارد. ایشان در سال ۱۳۷۰ هـ‌ش، مؤسسه تحقیقاتی علامه مجدد وحید بهبهانی (قدس سره) را بنیان نهادند تا جامعه علمی شیعه را از تألیفات ارزشمند این عالم بزرگ بهره‌مند سازند.

رهنامه در خدمت حضرت آیت‌الله یثربی، یکی از ثمرات شجره طیبه علامه وحید بهبهانی (ره) هستیم تا با ایشان درباره سیره عملی و علمی علامه مجدّد، گفت‌وگو کنیم. لطفاً در آغاز، مقداری درباره شجره علمی و نسب ایشان، صحبت بفرمایید.

ـ بنده ابتدا از حضور شما تشکر می‌کنم. فصلنامه شما در نشر و اشاعه نام بزرگانی می‌کوشد که حقوق زیادی در حق عالم تشیع دارند که از این نظر جای بسی شادمانی است و بنده این کار شما را می‌ستایم.

آن گونه که در کتاب‌های تراجم و سیره، ثبت و ضبط شده، علامه مجدد، فرزند آقا محمد اکمل است و با سیزده ـ چهارده واسطه، به شیخ مفید (ره)، متصل می‌شوند. مرحوم آقا محمد اکمل، از استوانه‌های علمی و مشایخ اجازه اعلام بوده و سلسله اجازه بسیاری از علما به آقا محمد اکمل می‌رسد و از طریق ایشان، به علامه مجلسی (ره) متصل می‌شوند.

ایشان داماد مرحوم ملاصالح مازندرانی، صاحب حاشیه بر معالم بوده و او نیز داماد مجلسی اول است. از این رو، مرحوم وحید (ره) در مؤلفاتشان از ملاصالح مازندرانی و مجلسی اول، به جدّ، و از مجلسی دوم، صاحب بحارالانوار، به خال، یعنی دایی، تعبیر می‌کنند. به هر ترتیب، خاندان وحید، بیت ریشه‌داری است و دست‌کم در سه قرن گذشته، منشأ آثار و برکات فراوانی برای جهان تشیع بوده است.

رهنامه آن گونه که برخی گفته‌اند، علامه وحید در دوره‌ای از زندگی و سیر علمی خود، به مسلک اخباری‌گری پای‌بند بودند و بعدها به این استدلال می‌رسند که روش اخباریون، راه به جایی نمی‌برد. این ماجرا مربوط به چه دوره‌ای از حیات ایشان می‌شود؟

ـ بنده اولین بار است که می‌شنوم ایشان در دوره‌ای، به این مسلک ملتزم بوده‌اند. ایشان تربیت شده مکتب اصفهان بودند و در مکتب اصفهان، برخی اعلام، مانند مرحوم مجلسی، به اخباری‌گری بی‌میل نبودند، ولی اصولاً مکتب اصفهان، مکتب اخباری به شمار نمی‌آید و فقهایی که در این شهر می‌زیستند و اثرگذار بودند، مانند مرحوم محقق کرکی و بزرگان دیگری که در آن مکاتیب تربیت شدند، مانند صاحب ذخیره و...، نقطه مقابل اخباری‌ها بودند.

پس از این دوره نیز مرحوم وحید در رویداد حمله افغان‌ها، به همراه پدرشان به بهبهان مهاجرت، و به این دلیل، به «بهبهانی» شهرت پیدا می‌کنند. در مرحله بعد نیز به حوزه نجف می‌روند. البته مدتی هم در بروجرد بودند که در محضر مرحوم سید محمد طباطبایی، شاگردی می‌کنند. به همین دلیل، به ظاهر این نسبت، نسبت درستی نیست. وقتی ایشان قوت علمی می‌یابند و مصلحت می‌بینند به عتبات مهاجرت کنند و وارد کربلا شوند، دوره اوج اخباری‌ها و سیادت صاحب حدایق بود. آنها حوزه‌ای گرم و شاگردان بسیاری داشتند، مانند مرحوم کاشف الغطا، مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین، مرحوم حاج ملا مهدی نراقی.

در این موقعیت بود که مرحوم وحید، فرصت را مغتنم شمردند و گفت‌وگوهای فراوانی در رد اخباری‌گری و اثبات روش اجتهادی، با صاحب حدایق انجام دادند که به گرایش شاگردان زبده صاحب حدایق، به مرحوم وحید و مکتب فکری او انجامید و حوزه تازه‌ای بنا نهاده شد که حوزه با برکتی است. از این رو، هر یک از تربیت‌شدگان مرحوم وحید، در بلاد و حوزه‌های گوناگون، نقشی اثرگذار دارند و منشأ آثار فراوانی هستند.

ایشان کاشف الغطا و بحرالعلوم را به نجف، صاحب ریاض را که دامادشان بوده به کربلا، آقازاده‌شان، مرحوم آقا محمدعلی را به کرمانشاه، میرزای قمی را به قم، سید دلدارعلی هندی را به هندوستان، حاج ملا مهدی نراقی را به کاشان، سید شفتی را به اصفهان و...، روانه می‌کنند. در نتیجه، مکتب فکری مرحوم وحید ـ که همان احیای اصول در روش اجتهادی است ـ به همت شاگردان زبده ایشان گسترش می‌یابد.

رهنامه ایشان دو مهاجرت مهم داشتند. بخشی از تحصیلاتشان در نجف بوده است و از آنجا به بهبهان تشریف می‌آورند و دوباره به سمت کربلا هجرت می‌کنند.

ـ البته تحصیلات ایشان، بخشی در اصفهان و بخش دیگر، در نجف بوده است. ایشان در بهبهان، در محضر والدشان بودند. بعد هم در بروجرد، خدمت ابوالزوجه‌شان، حضور داشتند و افتخار مصاحبت با بیت عریق سادات طباطبایی بروجرد را پیدا می‌کنند که آقا محمدعلی از آن خانم است و نسل مرحوم وحید از ایشان بیشتر باقی مانده است. ایشان در کربلا اقامت زیادی نداشتند. از این رو، ابتدا از اصفهان به بهبهان و از آنجا به کربلا رفتند و باز به اصفهان برگشتند. افزون بر این، سیری علمی هم در بلاد داخل کشور داشته‌اند.

نگاره

فروتنی

وحید بهبهانی در اواخر عمر شریفش [بالغ بر نود سالگی] برای این‌که از وظیفه درس و بحث دست نکشیده باشد و از فضیلت آن محروم نماند و هم به خاطر ترغیب علما و فضلا و تشویق پویندگان علم و دانش، به تدریس شرح لمعه، اکتفا نموده و به همین قدر تبرک می‌جست.



رهنامه آیا انگیزه ایشان از مهاجرت به بهبهان و کربلای معلی، مبارزه با گسترش و نفوذ اخباری‌گری در این مناطق بوده است یا اینکه انگیزه‌های دیگری هم داشته‌اند؟

ـ به ظاهر انگیزه اصلی، همان مبارزه بوده است. البته کتاب «مرآت الانوار»، به صورت دقیق این موضوع را بیان کرده است. مهاجرت نخست ایشان به بهبهان، مربوط به حمله افغان‌ها، در پایان عصر صفویه و پیش از دوره افشاریه است. در این هجوم، عالمان شیعه در تنگنا هستند و گروهی برای در امان ماندن از افغان‌ها، به شهرهای دیگری، کوچ می‌کنند. مرحوم آقا محمد اکمل نیز به همراه خانواده‌شان، به بهبهان که شهر دوردستی بود، پناه می‌برند، ولی بازگشت دوباره مرحوم وحید به بهبهان، به همان دلیل است که شما گفتید.

رهنامه ایشان بیست سال در بهبهان سکونت داشتند، سپس به کربلا مهاجرت کردند. برخی گفته‌ها، علت مهاجرت ایشان از بهبهان به کربلا را مسئله‌ای اخلاقی برشمرده‌اند. واقعیت چیست ؟

ـ خان‌ها و صاحبان قدرت‌های محلی آنِ زمان، از ایشان در صدور حکمی ـ که ظاهراً خلاف شریعت بوده است ـ مطالباتی داشتند که ایشان زیر بار آن حکم نرفتند و قهراً از بهبهان مهاجرت کردند. این موضوع ثبت شده است.

رهنامه روشن است که مجادله ایشان با جریان اخباری بر سر اجتهاد و فهم دین بوده است. از نگاه ایشان، ویژگی‌های اجتهاد چه بوده که سبب اصطکاک شدید با اخباریون شده است؟

ـ در میان فقها، سه مکتب فقهی وجود دارد: مکتب اعتدال، مکتب اخباری‌گری و مکتبی که بنده به متحررون نام‌گذاری کرده‌ام؛ یعنی همان فقه پویا و فقه آزاداندیشان. عدم تقیّد به قیود و حریم‌ها.

مکتب مرحوم وحید در تقابل با هر دو مکتب اخباریون و آزاداندیشان، قرار دارد. مکتب ایشان از یک نظر، نقطه مقابل جمود و تحجر اخباری‌گری است. آن‌ها هیچ نوع اجتهاد، تأمل و تعمقی را در مبانی و منابع علمی، مانند آیات کریمه یا روایات، قائل نبودند و خود را تابع نص می‌دانند. معلوم است که اگر ما بخواهیم چنین مسیری را بپذیریم، چه حادثه‌ها و پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت. تعارض‌هایی که در روایات دیده می‌شود و مخصص‌هایی که نسبت به عمومات وجود دارد، به درمان نیاز دارد، حال آنکه به طور کلی، مکتب اخباری‌گری با اصول و قواعد اصولی موضع دارد.

مرحوم وحید، فقه شیعه را از این مصیبت نجات داد و اگر ایشان حضور نداشت، معلوم نبود در برابر این اندیشه، فقه شیعه چه سرنوشتی پیدا می‌کرد. ایشان مبانی اصولی را تنقیح کردند و نیاز ما را به دانش اصول و اینکه هر فقیهی که بخواهد در احکام و منابع شرعیه تفقه داشته باشد، از علم اصول و علم رجال بی‌نیاز نیست، به تفصیل در کتاب فوائدالحائریه، بیان فرمودند و در رساله دیگری ـ که ما بعدها به آن دسترسی پیدا کردیم ـ به طور مفصل، نیاز به علم اصول را بیان فرمودند.

از جهت دیگری نیز در قبال مکتب آزاداندیشی (متحررون) است که شاید ریشه‌اش در مکتب اصفهان و نیز آرای مرحوم محقق اردبیلی باشد. اگر مؤلفات مرحوم وحید را ملاحظه بکنید، ایشان نسبت به هر دو گرایش، سخت موضع گرفتند و تألیفاتی نیز دارند. برای نمونه، ایشان در مقابل امین استرآبادیِ اخباری، صاحب فوایدالمدنیه، «فوایدالحائریـَه» را تألیف می‌کنند و در قبال کار رجالی استرآبادی، تعلیقه بر رجال را می‌نویسند و نیاز به علم رجال را تبیین می‌کنند.

هم‌چنین در برابر متحررون، بر کتاب «مفاتیح الشرایع» فیض، شرح می‌نویسد و بعد بر «مجمع‌الفایده» محقق اردبیلی، کفایه سبزواری، ذخیره سبزواری، تعلیقه می‌زنند که متأسفانه به تعلیقه ایشان بر کفایه دسترسی

پیـدا نکردیم.
ایشـان بـه مخاطـره ایـن دو مکتـب، یعنی تفکر اخباری‌گـری و اندیشـه آزاداندیشـی (متحررون) اهتمـام داشـته‌اند، بـه ویـژه آزاداندیشـی بـه این معنـا کـه خـارج از چارچـوب و قواعد حـرف زدن و اینکـه خودمـان را آزاد بدانیـم تـا هر طـوری با مسـائل و منابـع، روبه‌رو بشـویم.
همـان طـور کـه می‌دانیـد، بـرای دسترسـی بـه محصولـی، ضرورت‌هایـی وجود دارد کـه باید به آنهـا توجـه شـود. بـرای نمونـه، ما اگـر بخواهیم حکمـی از احـکام الهـی را بـه دسـت بیاوریـم، بایـد آن را تحـت ضوابطـی اسـتخراج بکنیم. اگر خودمـان را از همـه قیـود رهـا ببینیـم، شـاید به نفـی حکـم بینجامـد، حـال آنکـه چنیـن چیزی در شـرع مقـدس نیسـت. بنـده در مقدمـه شـرح مصابیح، این سـه مکتب را تبییـن، و دقیقاً مبانی ایشـان را تنقیـح کرده‌ام؛ هم مواضعی که ایشـان نسـبت بـه اخباری‌ها داشـتند و هـم مواضعی که نسـبت به مقـدس اردبیلـی و جریـان عقل‌گرای آزاداندیش داشـتند.
مرحـوم وحیـد بـا اینکـه بـه قداسـت و عظمـت مقـدس اردبیلی، فوق‌العـاده احترام می‌گذاشـتند، ولـی ضمن حرمت‌گـذاری، نقد علمی هـم دارند. ایـن هـم درسـی بـرای مـا طلبه‌هاسـت تـا هـر کسـی کـه می‌خواهد برای سـلف علمی خویش، اظهارنظر و نقدی داشـته باشـد، همراه با جسارت و توهیـن نباشـد. بـرای نمونـه، ایشـان پیـش از نقـد آرای مقـدس اردبیلـی، از او ایـن چنیـن یاد می‌کننـد: «مـن چـه بگویـم در مـورد کسـی که بارهـا بـه محضر امام زمان (عج) شـرفیاب شـده و ملائکه خادم ایشـان بودنـد و...». پس از اذعان بـه ایـن مطالـب، نقـد علمی و مسـتدل خـود را بیـان می‌کنند.
بنابرایـن، ایشـان بـا دو اندیشـه روبه‌روسـت کـه هـر دو اندیشـه را برای بقای مبانی علمی شـیعه، مخاطره‌آمیـز می‌داننـد.

رهنامـه: جنبه علمی ایشـان بـرای طلبه‌ها پوشـیده اسـت، بـه گونـه‌ای کـه معمولاً مرحـوم وحیـد را معـارض بـا اخباری‌هـا می‌شناسـند.
ـ این نکته بسـیار مهم اسـت. خدمتی که ایشـان در ایـن مسـیر انجـام داده، بسـیار گسـترده‌تر و مهم‌تـر از کاری اسـت کـه در برابـر اخباریـون انجـام دادنـد. از این رو، نبایـد فعالیت‌های علمی ایشـان را بـه مقابلـه بـا اخباریـون منحصـر کرد، بلکه ایـن بزرگوار، پایه‌گذار مکتب بسـیار پرباری در مسـیر اجتهـاد اسـت که یکـی از جهـات آن، رویارویـی بـا افـکار اخباری‌گری اسـت.

رهنامـه: با وجـود این، به چه دلیل ایشـان در زمینـه اخباری‌ها شـهرت دارند؟
ـ بـه ایـن دلیـل کـه معارضـه ایشـان بـا ایـن جریـان، بـه گونـه‌ای بـود کـه ابهـت و هیمنـه اخباری‌ها، شکسـته و بسـاط این اندیشه، برچیده شـد. اساساً حضـور ایشـان در کربلا، بـه عنوان حـوزه ثقل اخباری‌ها، سـبب شـد علامه بحرانی،



ارادت به اهل بیت (ع)

معروف است که [مرحوم] وحید زمانی که بـرای زیارت به حرم سیدالشـهدا مشرف می شـد، اول آستانِ کفش کن آن جناب را می بوسید و روی مبارک وَ محاسن شریف خود را بدان می مالید؛ پس از آن، با خضوع و خشـوع و رقّت قلب به اندرون حرم مشـرف می شد و زیارت می کـرد و در مصیبت حضرت امام حسین (ع) کمال احترام را مراعات می فرمود.



در میان فقها، سـه مکتب فقهی وجـود دارد: مکتب اعتدال، مکتب اخباری‌گری و مکتبی که بنده به متحررون نام‌گذاری کرده‌ام؛ یعنی همان فقه پویا و فقه آزاداندیشان

صاحـب حدایـق، از مبانی اخباریت، رجـوع کرد و شـاید اشـتهار معارضه ایشـان با اخباری‌ها از این نظـر بوده اسـت کـه بزرگ‌ترین شـخصیت عالم اخبـاری را در زمـان خـودش تحت تأثیر قـرار داد و مسـیرش را عـوض کرد.

رهنامه بـه نظـر می‌رسـد بهتـر اسـت بـرای اینکه به درسـتی عظمـت کار علامه وحیـد پی ببریـم، مبانی اخباریـون را مرور کنیـم. لطفـاً بـه صـورت مختصـر، قدری دربـاره مبانی ایـن جریان فکـری توضیح بد هید.
آنچـه در ایـن مجـال و به طـور اجمـال می‌توان اشـاره کـرد، بیـان نـوع نگـرش اخباریـون بـه ظواهـر قرآن و برداشـت از آن و نـوع نگرش آنها به سـنت اسـت.
یکـی از مهم‌تریـن و مخاطره‌آمیزتریـن مبانـی اخباریـون، بـاور بـه عـدم حجیّـت ظواهـر قرآن اسـت. اینـان بـرای ایـن باورشـان، دلایـل گوناگونـی ذکـر می‌کردند کـه یـادآوری برخی از آنهـا ضـروری اسـت:
آنها می‌گویند:
۱. روایاتـی داریـم که بـه صراحت، فهم و معرفت قـرآن را مختص به اهـل بیت عصمت و طهارت (ع) می‌دانـد و اسـتفاده از مفاهیم کتـاب وحی، در انحصار آن حضرات اسـت.
۲. هم‌چنیـن روایـات مسـتفیضه‌ای وارد شـده اسـت کـه از تفسـیر بـه رأی، نهـی فرموده‌انـد و هـر نـوع برداشـت از ظواهـر کتاب وحـی و قرآن کریـم، تفسـیر بـه رأی اسـت. از ایـن رو، ظواهر قـرآن حجت نیسـت.
۳. دلایـل گوناگونـی وجـود دارد کـه از عمـل بـه مفـاد ظـن، منع و نهـی می‌کننـد، ماننـد آیه شـریفه که می‌فرمایـد: «وَإِنَّ الظَّـنَّ لاَ یُغْنِی مِنَ الْحَـقِّ شَـیْئًا». (نجـم: ۲۸) ایـن منـع از متابعـت ظنـون، شـامل ظواهـر آیـات الهی هم می‌شـود. همین مسـئله سـبب عـدم حجیت ظواهـر کتاب است.
۴. اجمـالاً معلـوم است و علم اجمالـی داریم که روایاتـی وجـود دارد و از طریـق اهل بیـت (ع) به دسـت ما رسـیده است کـه عمومـات کتـاب را مقیـد کنند یـا تخصیـص می‌زنند.
وجـود ایـن گونـه روایـات، مانـع از اسـتناد بـه ظواهـر کتاب می‌شـود. همان گونـه که ملاحظه می‌کنیـد اخباری‌هـا، بـا ایـن گونـه اسـتدلال‌ها، یکـی از منابع مهم ادله احـکام، یعنی «کتاب» را از دور اسـتنباط و اجتهـاد و تفقـه، خـارج می‌کنند و ایـن یکـی از مخاطرات بزرگی اسـت که مبانی فقـه شـیعه را تهدیـد می‌کند.
مرحـوم علامـه وحیـد (ره) در پاسـخ بـه ایـن گونـه اسـتدلال‌ها برآمـده و به زیبایـی و با بیانی روشـن، بـه تصحیـح آنهـا پرداخته‌اند. ایشـان به صـورت اجمال چنیـن می‌گوینـد: «اولاً بعضی از اسـتدلال‌های اخباریـون، ناظـر به نفـی هر گونه ظهـوری بـرای آیـات شـریفه کتاب الهی اسـت، یعنـی اینکه اصلاً و اساسـاً قرآن ظاهـری ندارد و امکان اسـتدلال بـه آن وجـود ندارد.

چنین مسئله‌ای مخالفت و منافات با اعجاز فصاحتی و بلاغی قرآن دارد؛ زیرا اگر کتاب وحی غیر قابل فهم برای غیر معصوم باشد و غیر از معصومان (ع) کسی نتواند آن را درک کند، دیگر دلیلی برای تحدّی قرآن و اثبات اعجاز آن نمی‌ماند، در صورتی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن، در مراحل مختلف تحدّی فرموده است.
البته تذکر این نکته ضروری است که مکتب فکری علامه وحید (ره) منکر وجود مراتب مختلف در فهم معانی والا و متعالی آیات شریفه قرآن نیست. واضح است که فهم و معرفت تمام قرآن، اعم از محکم و متشابه، مجمل و مبین، ناسخ و منسوخ و شئون بسیار دیگر آن، منحصر به مقام عصمت و طهارت است و این نواهی که در روایات شریفه وارد شده، ناظر به همین است که کسی بخواهد بدون استمداد از اهل بیت پیامبر (ص) که همان اهل بیت وحی هستند، متشابه و مجملات قرآن را در بیان احکام استفاده کند یا حتی با کمک استحسان‌ها و قیاس برای رسیدن به اهداف خود به آیات الهی، تمسک بجویند.
افزون بر این، روایات دیگری وارد شده است که شامل تعلیم کیفیت استدلال به ظواهر قرآن هستند. همچنین روایات متواتره‌ای در دست داریم که مسلمانان را تشویق و سفارش به رجوع به قرآن می‌کنند و از آنها می‌خواهند که اعمال خویش را با مضامین آیات الهی، منطبق کنند، مانند حدیث معروف ثقلین.
هم‌چنین تفسیر به رأی استفاده از ظواهر کتاب نیست، بلکه به معنای حمل الفاظ کتاب و آیات شریفه آن بر خلاف ظواهر آن است، مانند اینکه یک لفظ مجمل را به یکی از معانی احتمالی، حمل کنند و بخواهند نتیجه بگیرند.
ضمن اینکه علم اجمالی به مقید و مخصص هم موجب عدم حجیت ظواهر کتاب نیست؛ زیرا با مراجعه به روایات و منابع روایی و تفحص در هر موردی که گمان وجود مقید و مخصص می‌رود، علم اجمالی، منحل، و باب اتکا به ظواهر کتاب، باز، و راه آن هموار می‌شود.
در نهایت، نهی از تمسک به ظنون و متابعت از گمان، اولاً درباره امور اعتقادی و اصول دین است، و ثانیاً همه علمای اصولی، ظنون غیر معتبر را حجت نمی‌دانند و به آن اتکا نمی‌کنند. به همین دلیل، به هر ظنی که دلیل معتبری برای حجیت داشته باشد، توجه می‌شود.
با توجه به این مطالب، حاصل زحمات ایشان تولد مکتب تازه‌ای در برابر تفکر جامدی است که برای اهل تأمل و تفکر، زمینه رجوع به قرآن کریم باز شده است.
یکی دیگر از باورهای مخاطره‌آمیز اخباریون، چگونگی رجوع به سنت و احادیث ائمه هدی (ع) است. در یک کلام می‌توان گفت که واقعاً اخباریون در این زمینه افراط دارند. آنها بر این باورند که همه روایات وارده، بدون شک قطعی است و به علم رجال برای تعیین صحت و عدم صحت سند آنها، هیچ نیازی نیست.
برای پی بردن به استدلال‌های اخباریون در این زمینه، همان گونه که علامه وحید (ره) عمل کرده است، می‌توان با مراجعه به «فوائد المدنیّه» فاضل استرآبادی، نکاتی را دریافت.
اینان می‌گویند: چون همه احادیث بدون استثنا قطعاً از ناحیه معصومین (ع) صادر شده‌اند، به ملاحظه و بررسی سند آنها نیازی نیست. به همین دلیل، به علم رجال هیچ نیازی وجود ندارد و تمام احادیث ما به همراه قرائتی هستند که باعث یقین انسان به صدور آنها از معصوم (ع) می‌شود.
اجمال قرائن از این قرارند:
وثاقت همه روات حدیث را می‌توان به وسیله قرائن مختلف احراز کرد، حتی اگر در عقیده یا در عمل فاسد باشند.
وضعیت روایات و احادیث به گونه‌ای است که در امر قطعیت صدور از معصوم (ع) به یکدیگر معاضدت می‌کنند.
شماری از راویان حدیث از اصحاب اجماع هستند و از همین طریق، بسیاری از روایات و اسناد آنها، تصحیح، و قطعیت صدور آنها معلوم می‌شود.
از طریق معصومین (ع)، توثیقات خاصی نسبت به برخی روات صادر شده است. مثلا ایشان در حق برخی راویان، فرموده است: «امناء الله فی أرضه». از همین قرینه نیز بسیاری از روایات قطعی‌الصدور خواهند بود.
در پاسخ این کلام و اصولاً نیاز به علم رجال و بررسی سند احادیث و روایات، مرحوم علامه وحید، رساله اجتهاد و اخبار را به رشته تحریر در آورده و به طور تفصیلی به چنین ادعاهایی، پاسخ فرموده و اثبات کرده که به طور یقین، یکی از علوم مورد نیاز فقیه، آشنایی با علم رجال است.
ایشان یادآور شده‌اند که چه بسا روات احادیثی که وضّاع و کذّاب بودن آنها به اثبات رسیده، افزون بر اینکه قرینه بودن آنچه استرآبادی به عنوان قرینه ذکر کرده است، به بررسی و نقد و تحلیل نیاز دارد. هم‌چنین از معصومین (ع) درباره برخی راویان، لعن و نفرین صادر شده و در این زمینه توقیعاتی از آن حضرات در دست است.
با وجود این، چگونه می‌توان ادعا کرد که همه روایات قطعی‌الصدور از معصوم هستند؟ همین مسئله سبب می‌شود در استفاده از منابع شرعیه، باب عقل گشوده، و دور جدیدی برای عقل در این گستره ایجاد شود.

رهنامه یعنی می‌فرمایید پیش از ایشان، عقل، یکی از منابع استنباط نبوده است؟

ـ نمی‌گوییم مطلقاً این معنا وجود نداشته است. اصول پیش از مرحوم علامه، خیلی بسیط است. برای نمونه، «معارج الاصول» محقق یا «مبادی الاصول» مرحوم علامه، از یک جلد محدود خارج نمی‌شود. چنانکه کتاب‌های اعلام از شیخ طوسی، مرحوم مفید، سید مرتضی و... به مباحث اصولی به صورت اجمال می‌پردازد تا به مرحوم وحید می‌رسد. شاگردان ایشان مبانی مرحوم وحید را به تفصیل کار کردند. میرزای قمی، قوانین را کار کردند و بعد مکتب شریف العلما در کربلا بوده که مرحوم شیخ انصاری در آنجا بزرگ شده، و سپس شیخ اعظم و کاری که انجام داده است.
اینجاست که می‌توان فهمید، چه خدمت بزرگی مرحوم وحید در احیای جایگاه عقل در منابع ما انجام داده است. ایشان رساله مستقلی به نام حسن و قبح عقلی در کتاب «فواید الحائریه» دارد که حمله شدیدی به اشاعره کرده است که حسن و قبح ذاتی را برای افعال قائل نیستند. از این رو، جایگاه عقل را تحکیم می‌کند.

رهنامه با این وصف، مرحوم وحید باید نوآوری‌هایی در علم اصول و استنباط احکام داشته و به شیوه کاملا بدیع، مرزهای دانش اصول را گسترش داده باشند. در صورت امکان، مقداری این جنبه از حیات علمی ایشان را واکاوی کنید.

با توجه به اینکه ایشان احیاگر علم اصول و استفاده از قواعد آن در مسیر اجتهاد و تفقه بوده‌اند، ابتکارات بسیاری در علم اصول دارند. آن گونه که ما در مؤسسه تفحص کرده‌ایم، به این موارد می‌توان اشاره کرد:
ایشان نخستین کسی است که برای اثبات برائت شرعیه به قاعده «قبح عقاب بلا بیان»، تمسک، و برائت عقلی را تأسیس می‌کنند.
ایشان برای اولین بار، برای اثبات اصل برائت به آیات قرآن استدلال می‌کنند.
برای اثبات برائت شرعیه، افزون بر روایاتی که در اثبات آن به طور معمول استفاده می‌شده است، روایات دیگری را اضافه، و به آنها استناد می‌کنند.
در باب استصحاب، دو نوآوری دارند. تقسیم جدیدی برای استصحاب ارائه می‌کنند که محل نظر و اختلاف اعلام قرار



یکی از مهم‌ترین و مخاطره‌آمیزترین مبانی اخباریون، باور به عدم حجیّت ظواهر قرآن است.





وحید بهبهانی چرا استاد کل شد؟

از وحید بهبهانی پرسیدند، چگونه به این مقام علمی و عزت و شرف و مقبولیت رسیده‌ای؟ آقا در جواب نوشت: من ابداً خود را چیزی نمی‌دانم و در ردیف علمای موجود به شمار نمی‌آورم. آنچه ممکن است مرا به این مقام رسانده باشد، این است که هیچ‌گاه از تعظیم و بزرگ‌داشت علما و نام آنان را به نیکی بردن، خودداری ننمودم و هیچ وقت اشتغال به تحصیل را تا آن‌جا که مقدورم بود، ترک نکردم و همیشه آن را بر تمام کارها مقدم می‌داشتم.

می‌گیرد. ابتدا استصحاب را به دو قسم اصلی تقسیم می‌کنند که عبارتند از:
الف) استصحاب متعلق حکم شرعی،
ب) استصحاب نفس حکم شرعی.
قسم دوم را نیز تقسیم می‌کنند که عبارتند از:
الف) استصحاب اثبات‌کننده حکم شرعی برای موضوعی غیر معلوم باشد،
ب) عکس اول، یعنی استصحاب اثبات‌کننده یک حکم شرعی برای موضوعی معین و معلوم که تحقق آن مجهول و مبهم باشد.
در بحث استصحاب، دلیل جدیدی به نام «استقرا» احداث می‌کنند که مرحوم شیخ انصاری (ره) در رسائل بدان تمسک می‌جویند.
هم‌چنین در تعارض ادله و نصوص نیز ابتکارات راه‌گشا و کارسازی دارند. در تعارض بین یک روایت و یک قاعده قطعی عام، قاعده را بر نص مقدم می‌دارند.
۷. ایشان رساله‌ای با نام «الجمع بین الأخبار» تألیف می‌فرمایند که مسلک ایشان در این رساله چنین است که «جمع بر ترجیح مقدم است»، یعنی در برخی موارد که ادله و نصوص با یکدیگر تنافی بدوی دارند، ابتدا تا جایی که امکان دارد باید بین این ادله جمع کرد و در صورتی که چنین امکانی از بین رفت، به ترجیح یک طرف روی آورد. به همین جهت، شماری از روش‌های جمع بین روایات را بیان کرده‌اند.
۸. بنا بر آنچه مرحوم شیخ انصاری (ره) در تقریرات به ایشان نسبت داده‌اند، در بحث مقدمه واجب، برای نخستین بار این بحث را مطرح می‌کنند که «اگر به وجوب مقدمه قائل شویم، در مواردی که مقدمه حرام باشد، اجتماع امر و نهی لازم می‌آید و یکی از موارد اجتماع امر و نهی مقدمه محرّمه خواهد بود».
البته این مسئله از کلمات خودِ مرحوم علامه در رساله اجتماع امر و نهی هم استفاده می‌شود.
۹. ایشان برای اولین بار میان امارات و اصول، تفاوت قائل می‌شود و این تفاوت و افتراق را یادآور می‌شوند.
۱۰. یکی دیگر از ابتکارات ایشان، تنقیح و روشن‌سازی مجرای برائت و احتیاط است. این کار را با ایجاد تفاوت بین شک در اصل حکم و تکلیف و شک در مکلف به، انجام می‌دهند. البته ایجاد دو اصطلاح جدید با نام «ادله اجتهادی» و «ادله فقاهتی» هم به ایشان نسبت داده می‌شود.

همان طور که پیشتر فرمودید، علامه مجدد در دو جبهه افراط و تفریط، به مبارزه علمی می‌پرداختند. پس از پرداختن به بحث اخباریون، لازم است درباره جریان آزاداندیش هم بحث شود. جریان آزاداندیش چه ویژگی‌هایی داشت؟ مگر نه اینکه آقای وحید، بحث عقل را توسعه دادند و آزاداندیشی نیز مبتنی بر عقل است؟

ـ بله، کاملاً آزاداندیشی مبتنی بر عقل است، منتهی در چارچوب ضوابطی که دارد. ما نمی‌توانیم این قدر به عقل استقلال بدهیم که خودش مشرع بشود؛ خودش از قِبَل شارع جعل حکم، و به اسم شرع بخواهد تأسیس حکم بکند.
مخاطرات متحررون و آزاد و بی‌قیداندیشان، کمتر از مخاطراتی نبود که اخباریون برای مبانی فقه شیعه ایجاد می‌کردند، اگر خطرشان بیشتر نباشد.
برای آشنایی بیشتر با این اصطلاحی که به کار بردیم، مختصری توضیح می‌دهیم تا شبهه‌ای نماند.
این گروه با برخی عناوین نو و گاهی فریبنده، از چارچوب قواعد مسلّم و مقبول، خارج می‌شوند و به همین واسطه، در احکام قطعی و مسائل اساسی، تغییر ایجاد می‌کنند.
برای نمونه، با عنوانی برّاق و شیرین، با نام «مقتضیات زمان و مکان»، تمام احکام شریعت مقدس را به صورت مطلق، تغییر و تبدیل‌پذیر می‌دانند.
اینان بر این باورند که با توجه به گذشت زمان و مکان‌های گوناگون، ممکن است واجبی حرام یا حرامی واجب شود؛ چرا که هر زمان و هر مکانی، اقتضائات خاص خود را دارد.
در مکتب علامه وحید (ره) و مکتب مقبولی که امروزه در طریقِ استنباط احکام شرعی انجام می‌شود، کاملاً مقتضیات زمان و مکان مورد توجه است، اما باید توجه داشت، قوانینی که از ناحیه مبدأ همه کمالات صادر می‌شود، نمی‌تواند ناقص باشد؛ زیرا ناقص بودن قوانین با کمال حکمت مبدأ، منافات دارد.
هم‌چنین تغییر و تبدیل در قانون، کاشف از نقصان قانون و مقنن است. بنابراین، در قوانین و احکام الهی، تغییر و تبدیل راه ندارد، چون نقصی ندارد.
پس هیچ فقیهی با توجه به فرض بقای موضوع و مبادی اساسی حکم نمی‌تواند هیچ کدام از احکام الهی را تغییر بدهد یا مبدل کند، ولی اثری که مقتضیات زمان و مکان در این مکتب دارند، عبارتند از:
تبدل موضوع: در طول زمان یا در مکان‌های مختلف ممکن است، موضوعی تغییر بیابد. بر این اساس، حکم آن هم تبدیل می‌شود. بسیار واضح است تا زمانی که مایعی خمر است، تمام تصرفات در آن از قبیل نوشیدن و خرید و فروش حرام است، ولی اگر به سرکه تبدیل شود، حکم آن نیز فرق می‌کند.
کشف ملاکات احکام: عالمان امامیه بر این باورند که احکام شرعی، تابع ملاک‌ها و مناط‌های واقعی، و قائل به حسن و قبح ذاتی اشیا هستند. آنها با توجه به این دو عقیده معتقدند که احکام شرعیه، تابع ملاکات واقعیه‌اند.
حال اگر شارع، در جایی ضمن بیان حکم ملاک و مناط آن را هم بیان کرد، تعمیم حکم به هر موردی که دارای آن ملاک باشد، بلامانع است و اگر موضوعی ملاکش را از دست داد، طبیعتاً حکم آن نیز تغییر خواهد یافت.
تحول در طرق اجتهاد: مقتضیات زمان و مکان سبب می‌شود علما دائماً در مبادی اولیه استنباط احکام، تجدید نظر کنند و در صورت تمهید مقدمات مسلّم تغییری در آنها به وجود آورند.
بنابراین، نمی‌توان به بهانه تغییر مقتضیات زمان یا مکان، در متون ادله هیچ گونه تغییر و تبدیلی را پذیرفت و در احکام الهی هیچ تضییع و توسعه‌ای ایجاد کرد. گاهی در عصر اخیر می‌بینیم که برخی با استفاده نادرست از برخی آیات شریفه و روایات، این باب را باز کرده‌اند که «ان الله لیس بظلام للعبید؛ خدا ظالم نیست». پس اینکه دیه زن نصف مرد باشد، ظلم است و در نتیجه، قائل به برابری دیه زن و مرد می‌شوند و روایات تنصیف را کنار می‌گذارند. این روش اجتهاد، خروج از قواعد و چارچوب است.
برای نمونه، درباره بلوغ دختران استدلال می‌کنند که چه‌طور کودکی نه ساله می‌تواند در گرما روزه بگیرد؟ اینکه ما با مجموعه ادله عاطفی بخواهیم حکم الله را تحت تأثیر قرار بدهیم، خارج از چارچوب است. ما دیوارها و حریم‌هایی در دین داریم که نباید شکسته بشود و این جزو قواعد قطعیه ماست.
مرحوم وحید در رویارویی با این جماعت نیز اهتمام فراوانی داشتند. تفحص و جست‌وجوی ما نشان می‌دهد که رویارویی ایشان با جریان آزاداندیش، شدیدتر از اخباریون بوده، به گونه‌ای که گاهی کلمات و تعابیری که در ردّ این جریان به کار برده‌اند، خیلی تند است.
اینکه بیاییم باب زمان و مکان را باز بگذاریم، به گونه‌ای که احکام الله را تغییر دهد، به هیچ وجه امر مقبولی نزد مکتب اعتدالی فقهای ما نیست. بله، ممکن است گاهی زمان و مکان مغیر موضوع باشد، ولی اینکه بگوییم موضوع در همان موضوعیتش مانده، مع ذلک حکم عوض شود؛ چنین چیزی پذیرفتنی نیست.

اینکه اصلی را بر اساس اصول، تأسیس بکنیم، سپس قرآن و سنت را با آن اصل تطبیق بدهیم، از مصادیق خروج از چارچوب شریعت نیست؟

ـ ما اصلی بر خلاف قرآن و سنت تأسیس نکردیم. اصل ما مأخوذ از قرآن و سنت است. اصولی را که بر اساس آن باید حرکت بکنیم، از کتاب و سنت استفاده کردیم.
در برخی موارد، محقق اردبیلی روایت صحیحه‌ای را اخذ، و از روایت مشهور اعراض کرده است. مرحوم وحید به این شیوه نیز سخت می‌تازد و برای فهم اجماع اصحاب موضوعیت قائل است.
ایشان به صاحب ذخیره و صاحب مدارک، حملات شدیدی دارند، چون این بزرگان، مستقیم یا غیر مستقیم تربیت شده مکتب مرحوم اردبیلی هستند.
مرحوم وحید، کتاب «شرح مفاتیح» را در فقه نوشته است. استاد فقیه و برجسته، مرحوم آقای میرزا کاظم تبریزی(ره) می‌فرمودند: «اگر کتاب شرح مفاتیح مرحوم وحید تکمیل می‌شد، صاحب جواهر، جواهر را نمی‌نوشت». برجستگی کار ایشان در این است که در مسیری که حرکت کردند، هیچ کجا ندیدیم که از دلیل، تخلف کرده باشند.
برخی گمان می‌کنند، مرحوم وحید تنها مدافع شهرت بوده است. ایشان به شهرت و اجماعات، اهتمام دارد، ولی این گونه نیست که به صرف شهرت کنند و به دلیل توجه نداشته باشند. برای نمونه، در بحث مستحقین زکات، ایشان به آنچه اعتقاد دارد و موافقت با شریعت یافته فتوا می‌دهد، ولو اینکه مخالف با جمع فقها باشد. این گونه نیست که هر جا فقها اشتهاری دارند، ایشان آن را تقویت کرده باشند. معمولا ادله را با مشهور همراه می‌بینند، ولی اگر در مسئله‌ای ادله با مشهور مخالف بود، ادله را ترجیح می‌دهند. این روش از برجستگی‌های کار مرحوم وحید به شمار می‌آید.
کتاب «شرح مفاتیح» آخرین کتاب علمی ایشان است که در نود سالگی آن را نوشته‌اند. ایشان در این سن و سال، به ظرایفی در کتب توجه داشته است. در این کتاب، درباره برخی اعلام و بزرگان، بر این باور است که این‌ها در مبادی ادب عربی، دقت ضعیفی داشته، لذا دچار اشتباه شده‌اند. ایشان موارد اشتباهی را از کتاب ذخیره، بیان، و با تحقیق ادبی بسیار دقیقی، اثبات می‌کنند که صاحب ذخیره، احاطه بر ادب عربی نداشته و این اشتباهها از این ناحیه نشأت گرفته است.
درباره برخی دیگر از بزرگان و اعلام، معتقد هستند که این‌ها عرفیاتشان، ضعیف بوده است. برای نمونه، فتوای محقق در معتبر درباره زکات سائمه را نقد می‌کنند و می‌فرمایند که ایشان به عرفیات توجه نفرمودند.
خلاصه ایشان در این کتاب به ظرایف عجیب و غریبی توجه می‌فرمایند که از کسی در این سن و سال، شگفت‌انگیز است.

حضرت‌عالی می‌فرمایید، مرحوم وحید مکتب جدیدی را تأسیس کرده است. هم‌چنین ایشان اخباریون را کنار گذاشتند و علم اصول را زنده کردند. با این اصول، تأسیس مکتب کردند یا مروج مکتب خاصی بودند؟

ـ درباره مرحوم وحید می‌شود از تعبیر مؤسّس بهره برد، کما اینکه از ایشان با عنوان علامه مجدّد و مؤسس تعبیر می‌شود. هم‌چنین می‌شود ایشان را احیاگر و مروج نامید. در آن زمان، هر دو مکتب نواندیشی و اخباری‌گری، در تقابل با یکدیگر، آرام آرام رشد کرده بودند. به گمان من، اخباری‌ها مولود همین نوگرایی برخی اعلام و بزرگان بودند.

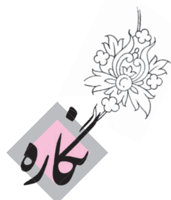


مرحوم محقق اردبیلی در پایان قرن دهم و ملا امین استرآبادی، در قرن یازدهم می‌زیستند. این تندروی‌های مکتب نواندیش، مولودش مکتب اخباری‌گری بود و آنتی تز نواندیشی، به شمار می‌آمد.
مرحوم وحید با هر دو مکتب، روبه‌رو شدند و بنیان جدیدی را پی‌ریزی کردند که ریشه در مواریث گذشتگانی چون شیخ مفید و شیخ طوسی و... داشت.

رهنامه مرحوم وحید افزونِ بر جنبه‌های علمی، از نظر اخلاقی نیز ممتاز بودند. لطفا درباره جنبه اخلاقی ایشان نیز صحبت بفرمایید.

ـ ایشان جزو نوادر است. با توجه به اهتمام به کار علمی، در ملکات نفسانی و فضایل اخلاقی، یا بی‌بدیل یا کم‌نظیر و مثال‌زدنی است. ایشان نسبت به تعبدیات و تهجد، اهتمام ویژه‌ای داشت. نقل می کنند آقازاده ایشان مرحوم آقا محمدعلی، به فرمانِ پدر از کربلا به ایران می‌آید و مدتی در کرمانشاه بودند و ظاهراً در سفری به کربلا بر می‌گردند. پدر ملاحظه می کنند که ساعت تهجد آقازاده‌شان، کم شده است. برای همین، ایشان سخت معترض می‌شوند که چرا ساعت تهجدت، کم شده است؟ این حکایت نشان می‌دهد که اهتمام به نماز شب و امور معنوی، جزو سیره مستمر ایشان بوده است.
یکی دیگر از موردهای مهم، علقه فوق‌العاده ایشان به حضرات معصومین(ع) به ویژه به سیدالشهدا (ع) بوده است و آنچه در حالات ایشان یافتیم یا کتبی نقل شده یا از پدران شنیدیم، این است که در مدت طولانی حضور در کربلا، هر روز که برای درس مشرف می‌شدند، کفشداری حرم سیدالشهدا (ع) را با محاسنش جارو می‌کردند، سپس وارد حرم می‌شدند. این نشانه معرفت ایشان نسبت به مقام عصمت سیدالشهدا (ع) است.
آیت‌الله العظمی وحید خراسانی (حفظه الله) قصه‌ای را به این مضمون نقل می‌کردند که روزی یکی از مرتاض‌های هندی به کربلا آمده بود. عده‌ای در صحن دورش جمع شده بودند و هر کس سؤالی از او می‌کرد و پاسخ می‌شنید. نزدیک نماز بود که دیدند حال این آقا منقلب می‌شود و به جهات مختلف نگاه می‌کند تا اینکه در باب القبله، نگاهش متوقف شد. برگشت و گفت: این آقا کیست؟ گفتند: علامه وحید، مرجع شیعیان است. گفت: این مطالبی که می‌گویید، من درک نمی‌کنم، ولی آنچه می‌فهمم این است که وقتی قدم به صحن گذاشت، تمام ارواح در صحن برایش خضوع کردند. بالاخره شخصیتی که به چنین جایگاهی می‌رسد، بدون مقدمه و بدون تهذیب نبوده است.
در آن زمان، برای حوزه و مراجع تقلید، چنین مکنت و اعتباری که در حال حاضر وجود دارد، نبوده است. می‌گویند مرحوم میرزای قمی، دچار فقر مفرطی بوده است. مرحوم وحید، صوم و صلاه استیجاری می‌پذیرفت و پولش را به شاگردش می‌داد و خود در انجام عمل مباشرت می‌فرمود.
جدّ ما، مرحوم آیت‌الله حاج آقای عبدالله آل آقا، نقل می‌کرد، در سفری که به عتبات مشرف شدم، وقتی خدام حرم متوجه شدند که من نوه وحید هستم، بسیار تکریم کردند. رئیس الخدام گفت: برویم خانه جدتان را ببینید که یکی از خدمه ساکن آن است. خانه‌ای که مجموعش پنجاه متر نبود؛ یک اتاق طبقه زیر، یک اتاق طبقه رو و یک آشپزخانه! این خانه مرجع تقلید شیعه بوده است. معلوم است با این سبک و سیاق زندگی کردن، باید به چنین کمالات روحی و موفقیت‌های بزرگ علمی نیز دست یابد.
رهنامه: نکته عجیبی درباره ایشان نقل شده است. ایشان در سال‌های پایانی عمر شریفشان، به ظاهر از همه اشتغالات تحصیلی دست کشیدند و تنها به تدریس شرح لمعه، بسنده کردند.
ـ مرحوم وحید در باقی بودن ذاکره خود شبهه می‌کنند. اولین کاری که انجام می‌دهند این بود که تقلید را به شاگردان خود ارجاع می‌دهند. نجف اشرف را به کاشف الغطا، کربلای معلی را به صاحب ریاض، ایران را به شاگردانی که در نقاط مختلف داشتند، از جمله کاشان را به ملا مهدی نراقی، کرمانشاه را به فرزندشان آقا محمدعلی، هندوستان را به سید دلدار علی و... . پس از واگذاری مرجعیت، تدریس خارج را هم که شأن مرجعیت است، کنار می‌گذارند و شرح لمعه تدریس می‌کنند. بعضی از اعلامی که جِزو تلامذه ایشان بودند، مانند مرحوم حاج ملا احمد نراقی، ظاهراً در شرح لمعه آقا می‌آمدند و شاگردهای بزرگ ایشان هم تبرکاً می‌نشستند.

با توجه به اینکه ایشان احیاگر علم اصول و استفاده از قواعد آن در مسیر اجتهاد و تفقه بوده‌اند، ابتکارات بسیاری در علم اصول دارند.



خداترسی وحید

در بهبهان معروف است که علت مهاجرت آقا از آن شهر، این بوده که خواجه عزیز کلانتر، روزی موقع نماز به آقا می‌گوید: آقا! ببینید بر اثر دستوری که داده‌ام، چه‌قدر مردم در نماز جماعت شما شرکت کرده‌اند و جمعیت چه‌قدر زیاد شده است! آقا به قدری از این گفته منقلب می‌شود که دیگر نماز نخوانده، به منزل می‌رود و بدون درنگ، عازم عتبات می‌شود و برای همیشه بهبهان را ترک می‌گوید تا مبادا بر اثر این گونه اعمال سفیهانه مریدان نادان، زنگ ریا و تعلقات جسمانی بر لوح و روح پاک و بزرگش بنشینند و او را از مقام والای معنوی به پرتگاه پستی و جاه‌طلبی سقوط دهد.

زیست‌نامه علامه مجدد وحید بهبهانی رحمه‌الله

مصطفی ابراهیمی

اشاره:
در این نوشتار، گذری اجمالی به زندگی‌نامه، استادان، سفرها، آثار و شاگردان آیت الله وحید بهبهانی خواهیم داشت و به حضور او در بهبهان و کربلا و راهبرد مبارزه ایشان با جریان اخباری، و بسط و توسعه مکتب اجتهادی، خواهیم پرداخت.

علامـه محمدباقـر وحیـد بهبهانی، فرزند محمـد اکمل، در سـال ۱۱۱۷ هــق، در اصفهـان دیـده بـه جهـان گشـود. علامـه بهبهانـی افـزون بـر اسـتعدادش، میـراث‌دار دانـش و فضـل خاندانـی بـود کـه اجتهاد و مرجعیت عامـه را از زمـان شـیخ مفیـد بـر عهده داشـت.

آن یگانـه دوران، از سـوی پـدر ارجمنـدش، بـه شـیخ مفید و از سـوی مـادر، بـه ملاصالح مازندرانی، داماد مجلسـی اول، منتسـب اسـت.(۱) او چند سـال بعد از درگذشـت دایی خویش، مجلسـی دوم به دنیا آمد و از طریـق پـدر به عنوان نخسـتین آموزگار خـود به گنجینه دانـش خاندان پـر فضیلتـش، دسـت یافت و علـوم عقلی و نیـز جامع حدیـث کافی را نـزد وی خوانـد و از او اجـازه روایـت گرفت. هم‌چنیـن برخـی مقدمات علـوم را نزد عمـه فاضل خـود آموخت.(۲)

در سـال‌های آغازیـن بلـوغ، پـدرش را از دسـت داد کـه آمـوزگاری پرهیـزکار و پایه‌گـذار آموزه‌هـای نـاب الهـی بـود. هنگامـی ایـن وداع جان‌سـوز رخ داد کـه اصفهان، پایتخت صفویان، در پـی هجوم افغان‌ها و سـقوط شـهر، آبسـتن حـوادث تلخـی بـود. هرج و مـرج پدیـد آمده و انحـلال حاکمیت دولت شـیعی صفـوی، شـرایط اجتماعی دشـواری را ایجـاد کـرده بـود که ادامـه دانش‌آموزی را سـخت می‌کـرد. از این رو، محمدباقـر چـاره کار را در مهاجـرت یافـت. او هجـده سـال داشـت که اصفهـان را تـرک گفـت و بـه همـراه برادرانش، رهسـپار نجف اشـرف شد.(۳)

او در حریـم پـاک علـوی و با شـور و حرارتی بسـیار، بـه فراگیری دانش پرداخـت و بـا وجود اسـتعداد سرشـار خـود، از خرمن پرفیض دانشـوران برجسـته آن سـامان، خوشـه‌ها چیـد و بـر اندوخته‌های علمـی خویش، در معقـول و منقـول افزود.

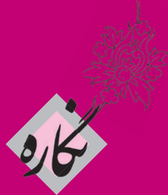
وی فقـه و اصـول را نـزد عالـم ربانـی، سـید صدرالدیـن رضـوی قمی، شـارح وافیه الاصول(۴) و فلسـفه و حکمت را نزد سید محمد طباطبایی بروجـردی، فـرا گرفت.(۵) سـید صدرالدین، مشـی اخبـاری را می‌پیمود و وحیـد نیـز تحـت تأثیـر آموزه‌هـای اسـتاد، در آغـاز تحصیـل بـه آن شـیوه گراییـد، سـپس در محـک عقـل، ایـن مکتـب را ضعیـف و فاقد اسـتدلال متقـن یافـت و از آن فاصله گرفت و روش اجتهاد را پسـندید.(۶) تغییـر مشـی او و اسـتدلال‌های روشـن و متقنـی کـه ارائـه می‌داد، سـبب شـد تـا اسـتادش، سـید صدرالدین نیـز در نـگارش کتاب شـرح وافیـه از اخباری‌گـری فاصلـه بگیـرد و به مشـرب اجتهـادی اصولیین، نزدیک‌تـر شـود.(۷)

رشـد و بالندگی وحید در حوزه نجف و ممتاز بودن او در میان شـاگردان دیگـر، سـبب شـد تـا از چنـان جایگاهـی نـزد اسـتادش، سـید محمـد طباطبایـی برخوردار شـود که دخترش را به ازدواج وحیـد درآورد. حاصل ایـن ازدواج، تولـد فرزنـدی بـه نـام آقـا محمدعلی اسـت که میـراث‌دار دانـش و فضـل پـدر می‌شـود، بـه گونه‌ای کـه وحید دربـاره جایـگاه او چنیـن گفته اسـت: «محمدعلـی ما، شـیخ بهاءالدین این عصر اسـت». (۸)

محقـق جـوان و پرشـور اصفهـان در مـدت کوتـاه اقامتش در عـراق، با همـت عالـی و ذهـن تیـز خود، مـدارج عالیه را پیمـود و انبان خـود را از خرمـن معـارف اهـل بیـت (ع) انباشـته کرد. اینـک او باید بـه میهن باز می‌گشـت و تشـنگان علـوم و معـارف را سـیراب می‌سـاخت. از تاریـخ دقیـق بازگشـت ایشـان و چرایـی گزینـش بهبهـان، اطـلاع دقیقی در دسـت نیسـت، ولـی گمانه‌زنی‌هـا حکایـت از آن دارد که چنـد دلیل در انتخـاب بهبهـان بـرای محـل اقامت وحیـد، بی‌تأثیـر نبوده اسـت: اول آنکـه بهبهـان از پایگاه‌هـای اصلی و مراکـز عمده جریان اخباری بوده و علمـای معروفـی از ایشـان، چون شـیخ عبدالله بن صالح سـماهیجی بحرینـی و شـیخ احمـد بحرانـی، پـدر صاحب حدائـق در ایـن شـهر سـکونت داشـتند و بـه بسـط و توسـعه مسـلک اخبـاری می‌پرداختند و وحیـد نیـز مبـارزه علمـی با ایـن جریـان را از اهـداف بلند خود ترسـیم کـرده بـود. دلیـل دوم، سـابقه حضور برخی خویشـان و بسـتگان وحید در بهبهـان و فراهـم آوردن اسـباب حضـور وی در این شـهر اسـت. (۹) دلیل سـوم، موقعیت آرام بهبهان بوده اسـت که پس از آشـفتگی اوضاع

اصفهـان، پناهـگاه اهـل علم شـده بود.
انگیـزه حضـور او هـر چه باشد، وحید بیش از سـی سـال در این شـهر زیسـت و او را «بهبهانـی» نامیدنـد. او پـس از اسـتقرار در بهبهـان، بـه هدایـت دینـی مـردم پرداخـت و بـرای راهبـرد مبـارزه بـا مسـلک اخباری‌گـری از تاکتیک‌هـای گوناگونـی، چون تشـکیل جلسـات درس و بحـث، از یـک سـو و تألیف کتاب و رسـاله، از سـوی دیگر بهـره برد. تلاش پیگیر و مسـتمر او و ایمان به هدف، سـبب شـد مردم آن سـامان از مشـی اخباری‌گـری منصـرف شـوند و بـه اجتهـاد و تقلیـد، رو آورند. بدیـن ترتیـب، یکی از مهم‌تریـن پایگاه‌های اخباریون، به تسـخیر عقل و اجتهـاد در آمد.
وی کـه همسـر اول خـود را از دسـت داده بـود، بـار دیگـر بـا دختـر کدخـدای بهبهـان، ازدواج کـرد (۱۰) کـه حاصـل ایـن پیونـد، دو فرزند اسـت. یـک دختـر که با سـید علـی طباطبایی، صاحب ریـاض ازدواج کـرد و یـک پسـر، با نام عبدالحسـین کـه راه پـدر را در پیـش گرفت و بعدهـا ریاسـت دینی مـردم همـدان را برعهـده گرفـت. (۱۱)
وحیـد بهبهانی، پس از سـی سـال تـلاش بی‌امـان برای هدایـت مردم بهبهـان و گسـترش دانـش و فرزانگـی در آن دیار، تصمیـم به هجرت از بهبهـان گرفـت. برخـی علـت این هجـرت را اخلاقی (۱۲) دانسـته و برخـی ایـن هجـرت را در جهـت مبـارزه بـا اخباری‌گـری برشـمرده‌اند. آن روزهـا شـهرهای نجـف و کربـلا کـه قطب علمی شـیعه به شـمار می‌آمد، در سـیطره جریان اخباری بود و اندیشـه اجتهـادی در تنگنا قرار داشـت. گزارش‌هایی که از این دوره تاریخی رسـیده، حاکی از آن اسـت کـه مجتهـدان از طرف جریـان اخباری، طرد و تکفیـر، و کتاب‌های آنها کتاب‌هـای ضالـه پنداشـته، و هم‌چـون اعیان نجسـه، با آنها رفتار شـد. (۱۳) بـا دریافـت چنیـن اخبـار نگران‌کننـده‌ای بـود که وحیـد بهبهانی تصمیـم بـه تکمیل رسـالت تاریخی خـود در زدودن منطـق ضد عقل و متحجرانـه اخبـاری، از حریـم دین و مذهب کرد و شـاید آن امر اخلاقی این روند را تسـریع بخشـید.
وی در هجـرت دوم خـود، نخسـت بـه نجـف اشـرف رفـت، سـپس به کربـلای معلی، به عنوان مرکزیت تفکـر اخباری وارد شـد. در آن زمان حـوزه کربـلا زیـر نفـوذ علمـی و معنـوی شـیخ یوسـف بحرانـی، عالم بـزرگ اخبـاری بـود و فضـای ضـد اجتهادی شـهر، به گونـه‌ای بود که علامـه بهبهانـی ناگزیـر در زیرزمیـن و دور از چشـم اخباری‌ها، بسـاط تدریس خـود را گسـترد. (۱۴)
او بـرای آگاهـی از آخریـن نظریـات اخباریـون، مدتـی در درس علامـه شـیخ یوسـف بحرانـی، حاضر شـد و خود را بـرای محاجه علمـی با این جریـان، آماده سـاخت. (۱۵)
وجـود عالـم پرهیـزکار و معتدلـی چون شـیخ یوسـف بحرانـی در رأس جریـان اخبـاری، امتیـازی بـود کـه توفیقـات وحیـد را در اثبـات طریقه اجتهـاد و منکـوب کـردن جریـان ضد عقـل، بیشـتر کـرد. بحرانی که خـود از تنـدروی و زیـاده‌روی برخـی اسـلاف خـود در حـق اصولییـن ناراحـت بـود، نرمـش و ملاطفت بیشـتری در مقابل بهبهانی نشـان داد و ضمـن موافقـت با درخواسـت وحید، مبنی بر گذاشـتن کرسـی درس خـود در اختیـار وی، نهایـت همـکاری را بـا این مجتهد والامقـام انجام داد و خـود نیـز با مناظرات پی در پی با وحید بهبهانی، در شـفاف شـدن مسـائل، کمک کـرد. (۱۶) ارادت بحرانی به راه و مـرام وحید به گونه‌ای بـود کـه در وصیت‌نامـه‌اش، نمـاز گـزاردن بر پیکـر خود را بـه بهبهانی واگـذار کـرد (۱۷) و بـا ایـن وصیت، میخ آخـر را بر تابـوت اخباری‌گری کوبیـد. بهبهانـی پـس از درهـم کوبیـدن بنیان‌هـای اخباری‌گـری، به توسـعه مکتب اجتهادی پرداخـت و با تربیت شـاگردان بسـیار و تألیف کتاب‌هایـی در ایـن زمینـه، اندیشـه اجتهادی را گسـترش داد.
مـلا محمدمهـدی نراقـی، صاحـب کتـاب «جامع‌السـعادات»، علامـه بحرالعلـوم، سـید علـی طباطبایـی، صاحـب «ریاض المسـائل»، شـیخ جعفـر کاشـف الغطـاء، ملا احمـد نراقـی، شـیخ ابوعلی حائـری، صاحب «منتهی‌المقـال»، سـید محمدجـواد عاملـی، صاحـب «مفتـاح الکرامه»، میـرزا ابوالقاسـم شـفتی، صاحـب «قوانیـن الاصـول»، مـلا محمدتقی برغانـی (شـهید ثالـث)، سـید دلـدار هنـدی، آقـا محمدعلـی بهبهانـی کرمانشـاهی، فرزنـد وحید، و...، از جمله شـاگردان مکتب وحید هسـتند کـه هـر کـدام به فرمان اسـتاد خویـش، در یکی از شـهرهای اسـلامی مسـتقر شـدند و به گسـترش مکتـب اجتهـادی پرداختند.
بهبهانـی در کنـار تربیـت فرزانگانـی از شـهرهای گوناگـون، بـرای مانـدگاری پژوهش‌هـا و اندیشـه‌های بدیـع خـود، دسـت بـه قلـم بـرد و آثـاری در زمینه‌هـای مختلـف اصول، فقـه، عقاید، حدیث، رجـال و...، خلـق کـرد؛ گنجینـه‌ای با بیش از هفتـاد عنوان کتاب و رسـاله، از جمله شـرح مفاتیـح الشـرایع، فوائدالحائریـه، حاشـیه بـر مـدارک، حاشـیه بر کافـی، اصول‌الاسـلام و الایمان، الفوائـد الفقهیه، فوائد الرجالیـه، و...، از جملـه یادگارهـای بـر جـا مانده از ایشـان بـه شـمار می‌آید.
علامـه بهبهانـی، افـزون بر نود سـال زیسـت و تا پایان عمر شـریفش، بـه تحصیـل و تدریـس پرداخت. او بر اثر کهولت سـن و شـک در باقی مانـدن قـوه حافظه، تمام شـئون مرجعیت را به شـاگردان خـود واگذار کـرد، ولـی بـا وجـود ایـن، دسـت از کوشـش علمـی بـر نداشـت و به تدریس شـرح لمعه پرداخـت.(۱۸)
سـرانجام وحید دوران، در شوال سـال ۱۲۰۵ هـ.ق، به مجلس لاهوتیان پر گشـود و پیکر پاکش، در رواق شـرقی حرم مقدس سـالار شـهیدان و در کنار شـهیدان جاودانه تاریخ، به خاک سـپرده شـد. (۱۹)
بی‌گمان، مکتب امروزی شـیعه و سلسـله مجتهدان، مرهون ده‌ها سـال مجاهـدت علامـه بهبهانـی و تلاش پیگیر شـاگردان ایشـان اسـت. به همیـن دلیـل، بـزرگان دیـن از وی بـا اوصـاف و عناوینی چـون علامه زمـان، جامـع علـوم، علامـه ثانـی، محقق ثالـث، اسـتاد اکبر و «اسـتاد الـکل فـی الکل» (اسـتاد همـگان در همه علـوم) یـاد کرده‌اند.
وحیـد بهبهانـی، نـه تنها خود در میـان عالمان شـیعه از جایگاهی ممتاز برخـوردار اسـت، بلکه از میان فرزنـدان و نوادگان او نیز شـخصیت‌های بزرگـی، برخاسـته، و خانـدان بهبهانـی را بـه یکـی از بزرگ‌تریـن خاندان‌های علمی شـیعه، بدل سـاخته‌اند. نخسـتین فرزنـد وحید به نام آقـا محمدعلـی، فقیهـی مقتدر در کرمانشـاه بود کـه از فرزنـدان او نیز، آقـا احمد، صاحـب مرآت الاحوال، معروف اسـت. فرزند دیگـر وحید، آقا عبدالحسـین نام داشـت و اهل سـلوک و ریاضت و مجاهد با نفس بود. هم‌چنیـن در دوران مرجعیـت پـدرش، امـور مالی و بررسـی اسـتفتائات بـر عهـده او بـود. وحیـد دختـری نیز داشـت که همسـر میر سـید علی طباطبایـی، صاحـب ریـاض بـوده و از فرزندان او سـید محمـد مجاهد، صاحـب مناهـل اسـت که فتوای جهـاد علیه روسـیه تـزاری را در زمان فتحعلـی شـاه قاجار صـادر کرد.

پی‌نوشت‌ها:
۱. قمی، حاج شیخ عباس، هدیه الاحباب، ص ۱۱۴.
۲. تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، ص ۱۵۷ و ۱۵۹.
۳. دوانی، علی، وحید بهبهانی، ص ۱۱۲ـ ۱۵۱.
۴. تهرانی، شیخ آغابزرگ، طبقات اعلام الشیعه، کرام البرره، ج ۱، ص ۱۷۱.
۵. بهبهانی، آقا احمد، مرآت الاحوال جهان نما، ج ۱، ص ۱۳۰.
۶.همان.
۷. تهرانی، شیخ آغابزرگ، طبقات اعلام الشیعه، ص۱۵۱ ـ ۱۵۵.
۸. بهبهانی، آقا احمد، همان، ص ۱۳۱ و ۱۳۳.
۹. رزمجـو، سـعید، نشـریه دانشکده الهیات مشـهد، «وحیـد بهبهانی و اندیشـه هـای ابتـکاری وی در علـم اصـول»، شـماره ۴۹ و ۵۰، ص ۱۵۸.
۱۰. اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، مرآت البلدان، ج۱، ص ۳۰۸.
۱۱. بسطامی، نوروزعلی، فردوس التواریخ، ص ۹۶.
۱۲. دوانی، علی، همان، ص ۱۲۱.
۱۳. . تنکابنی، میرزا محمد، همان، ص ۱۵۷.
۱۴. همان.
۱۵. دوانی، علی، همان، ص ۱۲۲.
۱۶. همان، ص ۹۰.
۱۷. قمی، حاج شیخ عباس، فوائد الرضویه، ص ۶۶۰.
۱۸. دوانی، علی، همان، ص۲۵۳.
۱۹. بهبهانی، آقا احمد، همان، ۱۳۲.



نگاره

خضوع ارواح مؤمنان برای وحید

روزی یکـی از مرتاض‌های هندی به کربـلا آمده بود. عـده‌ای در صحن دورش جمع شـده بودند و هر کس سـوالی از او می‌کرد و پاسخ می‌شـنید. نزدیک نماز بود که دیدند حال این آقا منقلب شده و به جهـات مختلف، نگاه می‌کند تا این‌که در بـاب القبله نگاهش متوقف شد. برگشت و گفت: این آقا کیسـت؟ گفتند: علامه وحید بهبهانی، مرجع شیعیان است. گفت: این مطالبی کـه می‌گویید را من درک نمی‌کنم، ولی آنچه می‌فهمم، این اسـت که وقتی قدم به صحن گذاشـت، تمـام ارواحَ در صحن برایش خضوع کردند.

کرسی‌های مباحثه و مناظره را در حوزه علمیه عرف کنید

یادداشت

مصطفی ابراهیمی

اشاره:

رهبر فرزانه انقلاب، در مقام نظریه‌پرداز و پرچمدار اسلام انقلابی، در سخنانی، تشکیل کرسی‌های آزاداندیشی را به عنوان راهبرد حوزه‌های علمیه، معرفی، و مناظره وحید با صاحب حدائق را الگوی مناسبی برای این راهبرد ترسیم می‌کنند.



طلبه آزادانه اشکال می‌کند، هیچ ملاحظه استاد را هم نمی‌کند. استاد هم مطلقاً از این رنج نمی‌برد و ناراحت نمی‌شود. این خیلی چیز مهمی است.

چرا این کرسی‌های آزاداندیشی در قم تشکیل نمی‌شود؟ چه اشکالی دارد؟ حوزه‌های علمیه ما، همیشه مرکز و مهد آزاداندیشی علمی بوده و هنوز که هنوز است، ما افتخار می‌کنیم و نظیرش را نداریم در حوزه‌های درسی غیر حوزه علمیه، که شاگرد پای درس به استاد اشکال کند، پرخاش کند و استاد از او استشمام دشمنی و غرض و مرض نکند. طلبه آزادانه اشکال می‌کند، هیچ ملاحظه استاد را هم نمی‌کند. استاد هم مطلقاً از این رنج نمی‌برد و ناراحت نمی‌شود. این خیلی چیز مهمی است. خب، این مال حوزه ماست. در حوزه‌های علمیه ما، بزرگانی وجود داشته‌اند که هم در فقه سلیقه‌ها و مناهج گوناگونی را می‌پیمودند، هم در برخی از مسائل اصولی‌تر. فیلسوف بود، عارف بود، فقیه بود. این‌ها در کنار هم زندگی می‌کردند، با هم کار می‌کردند. سابقه حوزه‌های ما این جوری است. یکی، یک مبنای علمی داشت، دیگری آن را قبول نداشت. اگر شرح حال بزرگان و علما را نگاه کنید، از این قبیل مشاهده می‌کنید. مرحوم صاحب حدائق با مرحوم وحید بهبهانی، نقطه مقابل؛ هر دو در کربلا زندگی می‌کردند؛ معاصر، مباحثه هم می‌کردند با هم. یک شب در حرم مطهر سیدالشهدا (سلام الله علیه) این‌ها سر یک مسئله‌ای، شروع کردند بحث کردن. تا اذان صبح این دو نفر روحانی ایستاده ـ حالا وحید بهبهانی آن وقت نسبتاً جوان بوده، اما صاحب حدائق پیرمردی هم بوده ـ بحث کردند! مباحثه هم می‌کردند با هم، منازعه هم می‌کردند، اما هر دو هم بودند. هر دو هم درس می‌گفتند. من شنیدم که شاگردان وحید ـ که وحید تعصب شدیدی علیه اخباری‌ها داشت ـ مثل صاحب ریاض و بعضی دیگر از شاگردان وحید، می‌رفتند درس صاحب حدائق هم شرکت می‌کردند! این جوری بوده. ما تحمل را در حوزه باید بالا ببریم. خب، یکی مشرب فلسفی دارد، یکی مشرب عرفانی دارد، یکی مشرب فقاهتی دارد. ممکن است همدیگر را هم قبول نداشته باشند.

در قم باید این جوری باشد. یک نفری نظر فقهی می‌دهد، نظر شاذی است. خیلی خب، قبول ندارید، کرسی نظریه‌پردازی تشکیل بشود و مباحثه بشود. پنج نفر، ده نفر فاضل بیایند این نظر فقهی را رد کنند، با استدلال. اشکال ندارد. نظر فلسفی داده می‌شود، همین جور. نظر معارفی و کلامی داده می‌شود، همین جور. مسئله تکفیر و رمی و این حرف‌ها را بایستی از حوزه ور انداخت، آن هم در داخل حوزه نسبت به علمای برجسته و بزرگ. یک گوشه‌ای از حرفشان با نظر بنده حقیر مخالف است، بنده دهن باز کنم رمی کنم. نمی‌شود این جوری. این را باید از داخل خود طلبه‌ها شروع کنید. این یک چیزی است که جز از طریق خود طلبه‌ها و تشکیل کرسی‌های مباحثه و مناظره و همان نهضت آزاد فکری و آزاداندیشی که عرض کردیم، ممکن نیست. این را عرف کنید در حوزه علمیه، در مجلات، در نوشته‌ها، گفته شود.

بیانات رهبری در دیدار گروهی از استادان، فضلا و طلاب حوزه‌های علمیه (۸۶/۶/۸)

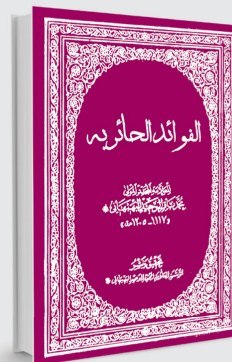
کتاب‌شناسی علامه مجدد، وحید بهبهانی رحمه‌الله

یادداشت

مصطفی ابراهیمی

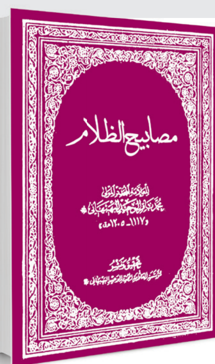
با نگاهی به تاریخ زندگانی علامه وحید بهبهانی(ره) در می‌یابیم پیش از ظهور علمی ایشان، دو جریان فکری بر حوزه‌های علمیه و تفکر دینی، حکومت می‌کرد. جریان نخست، اجتهادی به شمار می‌آمد و بر مبانی اصولی تکیه داشت، ولی در شیوه استنباط و در نتیجه فهم دین، دچار افراط شده و از چارچوب قواعد مسلم و مقبول، به نفع عقل و با توجیه مقتضیات زمان و مکان، خارج شده و احکام شریعت را به صورت مطلق، تغییر و تبدیل‌پذیر می‌دانستند. صاحب ذخیره، صاحب مدارک و مقدس اردبیلی (ره)؛ از شاخص‌ترین فقهای آزاداندیش به شمار می‌آیند.
در نقطه مقابل اندیشه عقل‌گرا، جریان اخباری قرار داشت که در برابر افراط عقل‌گرایان، به شکل آنتی‌تزی عمل می‌کردند. در نتیجه، به شیوه‌ای تفریطی، به حذف عقل و اجتهاد در احکام شریعت انجامید.
علامه وحید بهبهانی(ره) پس از ظهور علمی خود به رویارویی با هر دو جریان پرداخت و مکتب اعتدالی را پایه‌ریزی کرد؛ مکتبی که ضمن توجه به اخبار و نصوص دینی، جایگاه اجتهاد و اصول را تنقیح کرد.
نگاهی به آثار علمی ایشان که بیشتر در قالب رسائل و مقالات بر جا مانده، نشانه مبارزه علمی مستمر ایشان، با هر دو جریان فکری افراطی و تفریطی است که از دل آن، مکتب اعتدالی فقهای شیعه رشد کرد.

اشاره:
در این نوشتار با نگاهی به آثار علمی ایشان که بیشتر در قالب رسائل و مقالات بر جا مانده، نشانه مبارزه علمی مستمر ایشان، با هر دو جریان فکری افراطی و تفریطی یافت می‌شود که از دل آن، مکتب اعتدالی فقهای شیعه رشد کرده است.



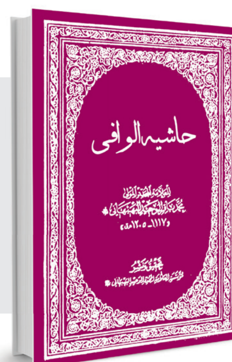
الفوائد الحائریه

این کتاب از جمله آثار ارزشمند وحید بهبهانی است که در تقابل با جریان اخباری، نوشته است. علامه امین استرآبادی، بنیان‌گذار اخباری‌گری افراطی، مبانی فکری این جریان را در کتابی با نام «فواید المدنیه» نوشت و برای سالیان متمادی، مانع از حرکت مکتب اجتهادی و اصولی شد.
علامه وحید بهبهانی با درک مخاطرات فراوانی که اخباری‌گری بر رشد و اندیشه دینی ایجاد می‌کرد، به مقابله با این تفکر پرداخت. از جمله اقدامات ایشان، ردیه‌نویسی و تقابل فکری با اندیشه بنیان‌گذاران اخباری‌گری است. علامه بهبهانی، کتاب «فواید الحائریه» را در تقابل با کتاب «فواید المدنیه» نوشت و ضمن به چالش کشیدن مبانی فکری اخباری‌گری، از مبانی فکری مکتب اجتهادی و اصولی دفاع کرد. چنانکه برای پاسخ به شبهات رجالی استرآبادی، کتاب «فواید الرجالیه» یا «تعلیقه علی الرجال» را نگاشت.



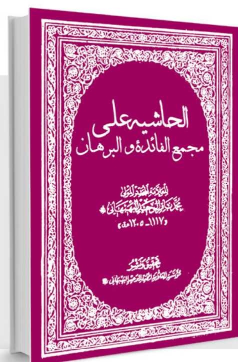
مصابیح الظلام

این کتاب شرحی بر اثر فقهی ملا محسن فیض کاشانی (ره) با نام «مفاتیح الشرایع» است. ارباب تحقیق، از این نظر به مصابیح الظلام توجه دارند، که حاوی نظریات دو روش فقهی (اخباری و اصولی) دو فقیه نامدار است.
ابواب طهارت، صلاه، خمس و زکات، تشکیل دهنده مجلدات این کتاب است. این کتاب با مقدمه آیت‌الله یثربی (دامت برکاته)، بنیانگذار مؤسسه تحقیقاتی علامه وحید بهبهانی در شش هزار صفحه و یازده جلد، چاپ شده است.



حاشیه الوافی

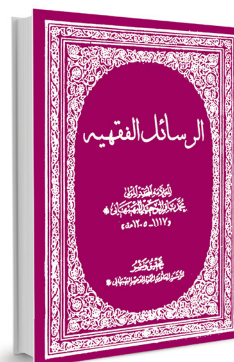
این کتاب نیز حاشیه‌ای بر اثر فقهی ملا محسن فیض کاشانی (ره) با نام «وافی» است. ابواب طهارت، صلاه، صوم، زکات، خمس، نکاح، طلاق، اطعمه و أشربه و...، تشکیل دهنده فصول این کتاب است. این اثر نیز با مقدمه آیت‌الله یثربی، در یک مجلد ۶۱۵ صفحه‌ای به چاپ رسیده است.



الحاشیه علی مجمع الفائدة و البرهان

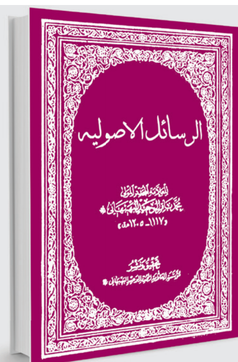
ایـن کتـاب حاشـیه‌ای بر کتاب فقهـی «مجمع‌الفائـدة و البرهان» مرحوم مقـدس اردبیلـی (ره)، یکی از بنیان‌گـذاران مکتب آزاداندیشـی فقهی اسـت. اسـاس حواشـی مرحـوم وحید (ره) بـر این کتـاب را مبانی اصولی ایشـان به عنـوان احیاگر مکتب اعتدالـی، تشـکیل می‌دهـد. ایـن کتاب یک جلدی، شـامل ابـواب المتاجر، الدیـون، الإجارة، الصیـد و توابعـه، الإرث، القضاء و الجنایات است.

در آغـاز کتـاب، مقالـه‌ای پژوهشـی دربـاره تطور فقـه، حیات مقـدس اردبیلی و حیـات علامه وحیـد بهبهانـی (ره) گنجانده شـده است.



الرسائل الفقهیه

ایـن کتـاب کـه در زمینـه فقه اسـتدلالی تصنیف شـده، نشـان‌دهنده دقـت و احاطه علمـی علامه مجدد اسـت و شـامل یازده رسـاله و مقالـه فقهـی اسـت کـه عبارتنـد از: عدم جـواز تقلید المیـت، حکم عبـادة الجاهل، اصالة طهـارة الأشـیاء، حکم العصیر التمـری و الزبیبـی، رویـة الهلال، الإفادةالاجمالیة فی البحـث عن کراهة بعض العبادات و عدمهـا، صحة الجمع بین الفاطمیتین، حکـم متعـة الصغیـرة، القـرض بشـرط المعاملـة المحاباتیـة، اصالـة عـدم الصحة فـی المعامـلات و اصالـة الصحة و الفسـاد فی المعاملات.



الرسائل الأصولیه

ایـن کتـاب در بردارنـده بخشـی از نظریـات و مبانـی اصولـی قهرمان عرصـه تحقیق، مرحوم علامـه وحید (ره) اسـت که به دلیـل پایـداری او در برابـر جریـان افراطی اخباری‌گری و تنقیح مبانی مسـتحکم فقهـی و اصولی صحیـح، وی را «مجدّد» و «اسـتاد الـکل» نامیدنـد. این کتاب، شـامل هشـت رسـاله بـه نام‌های اجتهـاد و اخبـار، اجتماع امـر و نهی، اجمـاع، قیاس، اخبـار آحـاد، أصالـة البرائـه، اسـتصحاب و جمـع بیـن الاخبـار اجزای اسـت. هر جـزء از ایـن کتاب، در پاسـخ به شـبهه‌ای از شـبهات اخباریون، نوشـته شـده اسـت و ضمن تنقیح مبانـی مکتب اجتهـادی، دربردارنـده ابتکارات اصولـی علامه بهبهانی (ره) بـه شـمار می‌آید.

مقدمـه‌ای تحقیقـی شـامل سـیر اصـول در میان شـیعه، بررسـی و نقـد روش اخباری‌گـری، زحمـات و نوآوری‌هـای مرحوم وحیـد (ره) و زندگی‌نامـه ایشـان همـراه بـا کلمـات بزرگان علـم درباره ایشـان، صفحات آغازین کتـاب را مزین کرده اسـت.

شـرح المعالم، تحفه الحسـینیه، تعلیقه علی منهج المقال، رسـاله در جبر و اختیار، حاشـیه علی الذخیره، حاشـیه علی القوانین الاصول و...، از جمله آثار علمی ایشـان اسـت.



مردم‌داری

در زمستان یکی از سال‌ها، همسر وحید بهبهانی جُبّه‌ای [جامه‌ای گشاد و بلند که روی لباس‌های دیگر می‌پوشند] برای او تهیه نمود. ایشـــان جُبّه را پوشیده و برای ادای نماز مغرب به سوی مسجد به راه افتاد. در راه، یکی از اوباش کلاه از سر خود برداشته، پابرهنه به طرف آقا شتافت و عرض کرد: در این هوای سرد، سرم برهنه است و کلاهی ندارم. فکری برایم نموده و کمکم کنید.

آن جناب، چاقو مطالبه کرده و آســتین جُبّه را برید و به او داد و فرمود: این آستین را فعلاً بر سرت بگذار و امشب را بگذران تا فردا صبح فکری برایت شود.

بســیار می‌شد که وحید نماز و روزه استیجاری قبول می‌کرد و خود به جا آورده و پولش را به شاگردان فقیرش، چون میرزای قمی می‌بخشید.